ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
مسائل متعلقہ حقہ
بحر العلوم مولانا عبد العلی مرحوم و جناب
مطبع مصطفائی
۱۲۶۸

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بی قیاس بخالق کائنات و صانع موجودات که هزاران عالم صنائع و فراوان جهان بدائع از نهانخانهٔ
بطون بعرصهٔ ظهور آورده و هر یکی را فراخور استعداد و لائق مواد ش هر آنچه می بایست عطا کرده و انسان را که اشرف المخلوقات
است خلعت شرف ادراک نیک و بد و تمیز حسن و قبیح پوشانیده و بعضی را برای وی حلال و بعضی دیگر را بر وی حرام
گردانیده تا اطاعت مطیعان و عصیان عاصیان جلوهٔ ظهور دهد و هر یکی بجزای اعمال و سزای افعال برسد
پس بندهٔ محمود العاقبت کسی ست که احکام الهی را نصب العین دارد و باتباع حق و اجتناب باطل همت خود بر گمارد
؎ هر چه او گفت آن کنیم همه ۞ طاعت او بجان کنیم همه ۞ هر چه او گفت غیر آن کردن ۞ نیست
سودی بجز زیان کردن ۞ و صلوات زاکیات بران رسول مختار سید ابرار که دفتر هژده هزار عالم بطغرای نام
والا یش مزین و شبستان کائنات بآفتاب جهانتاب نور روشن ذات پاکش منبع بحر رحمت و وجود با جود ش
مطلع مهر مکرمت است بهر هدایت گمراهان بجان و دل کوشیده و از دست کفار اشرار چه ستمها که کشیده و با این
همه دعای اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون ورد زبان داشته و برای نجات امم بروز محشر علم شفاعت کبری
برافراشته ؎ سید عالم رسول انس و جان ۞ سرور عالی شفیع امتان ۞ مقتدای انبیا و مرسلین ۞
بهترین اولین و آخرین ۞ صلی الله علیه و علی آله و اصحابه سادة اهل الاسلام و قادة الانام الی دار السلام
اما بعد میگوید بندهٔ احقر العباد امیدوار رحمت ایزد منان عبد الرحمن ولد حاجی محمد روشن خان اسکنه الله تعالی
فی دار الجنان که چون مسائل متفرقه و فتاوای مختلفه از افادات بزرگواران دهلی و دیگر اطراف جا بجا متفرق
و منتشر بود آنها را بهزار سعی و تکاپوی از جاهای متعدده بهم آورد و باعانت بزرگان چند رسائل از آن
مرتب ساخت از آنجمله اولا رسالهٔ زبدة النصائح فی مسائل الذبائح تالیف داده و بحلیهٔ طبع متحلی ساخته بدیدهٔ

نظارگیان اولی الابصار متجلی گردانید. اکنون بتوفیق ایزدی و عنایت خداوندی چون رساله ازالة الخطر عن مسائل الانبات
والحظر را که مشتمل بر مضامین متنوعه بود بر پنج مقالات توزیع کرده برای تصحیح مقام منظر فیض اثر جناب مستطاب
کاشف دقائق علوم نقلیه واقف حقائق فنون عقلیه محیط در رغرر روایات قلزم جواهر زواهر درایات مولانا
مقتدانا الحاج المفسر المحدث المفتی ابو البرکات رکن الدین محمد المشتهر بجناب مولوی تراب علی صاحب لازال بدر
فیضه منجلیا بکار کرده مواجا و رگزرانید. چون هر یک مقاله مشتمل بر افادت احکام جداگانه بود لهذا در طبع
هم جدا جدا نمود و پس نخستین مقاله اولی که بر بیان حلت و حرمت نان پاؤ و تاری و افیون و بنگ و حقه و دیگر اشیا که استعمال وارد و زیر
طبع آراسته بچشم مشتاقان جلوه داده شد امید از بزرگان که چون مطالعه اش خط وافی بردارند این خاکسار
را بدعای بهبودی دنیا و آخرت یاد آرند اللّٰهُمَّ وَفِّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضٰى وَاجْعَلْ آخِرَتَنَا خَيْرًا مِّنَ الْاُوْلٰى

تشویق شائقان با دانش و فرهنگ فهرست مقاله اولی متضمن مسائل
کراهت تحریمی حقه و حرمت نان پاؤ و جوز و افیون و چرس و بنگ

سوال از نجاست و حرمت تارجیلی و نان پاؤ و حلت آن جواب صحیح مثبت حرمت و نجاست نان پاؤ از
مولوی علی احمد افاض علیه الغفران دستخط بحر العلوم مولانا عبد العلی مرحوم و دیگر علمای اعلام
مؤید جواب مولوی علی احمد یعنی حرمت نان پاؤ بتوضیح تمام تقریر دلپذیر مولوی رشید الدین خان
در حرمت نان پاؤ معه اوله مسکت منکران مبین اسکار تاری و آب شاخ نارجیل تحریر
میرزا رفیع الدین خان نعالی از حشو و تطویل سوال حلت و حرمت حقه و استفسار صحت حدیث
من اکل تحیر افزای مفتیان و حیرت ده عالمان باعمل بیان کراهت تحریمی حقه و عدم صحت حدیث
مذکور جواب خاتم المحدثین حضرت شاه عبد العزیز مغفور رساله طولیه عربیه مشتمل بر عبارات نفیسه
در مسئله اباحت حقه بدلائل خبیثه رساله عربیه مولوی عبد الواحد محتوی بر عبارات فصیحه
رد رساله سابقه منطوقش تحریم صریح رساله عربیه مولوی رشید الدین خان مغفور مشتمل بر جواب دو مسئله حسب ارشاد
جناب مولانا شاه عبد العزیز مبرور مسئله اولی در حرمت استعمال تنباکو خواه بخوردن باشد خواه بکشیدن
و خواه به بختن و ببینی جواب معظم الیه بابطال حرمت استعمال تنباکو و در حقه اثبات کراهت تحریمی

اِنَّہٗ خَطَبَ عَلٰی مِنْبَرِ رَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ فَقَالَ اَلَا اِنَّ الْخَمْرَ حُرِّمَتْ

بتحقیق خطبه خواند عمر بر منبر پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم پس گفت آگاه باشید که بتحقیق شراب حرام کرده شده

وَهِيَ مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ الْعِنَبِ وَالتَّمْرِ وَالْعَسَلِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيْرِ وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ

و آن از پنج چیز ست از انگور و خرما و شهد و گندم و جو و خمر چیزیست که بپوشد عقل را

و این خطبه در محضر صحابه کبار مثل امیر المومنین علی و ابن عباس و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم بود و این خطبه ناطق ست باینکه خمر که محرم گشته در قرآن مجید مراد از ان ما خامر العقل ست و اولاً ذکر اشیای خمسه فرمود زیراکه دران زمان در عرب خمر از اشیای خمسه میگرفتند و بعد ذکر اشیای خمسه حقیقة عامه ذکر فرمود که الخمر ما خامر العقل و این حد جامع ست مر جمیع اشربه مسکره را پس همه اشربه مسکره خمر اند و نیز موید ان حدیث کُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ رَوَاہُ مُسْلِمٌ و این معنی خمر ست خواه لفظ خمر دران حقیقة لغویه باشد یا منقول شرعی که فخر الاسلام آنرا مجاز نام می نهد انیست بیان معنی مراد از آیه کریمه و روایت کرده است بخاری از ابن عمر که نازل شد تحریم خمر و بدرستیکه در مدینه بود درین روز ها پنج اشربه و نبود دران اشربه شراب عنب و این نص ست برانکه در آیه تحریم خمر مراد از خمر عام ست بهر اشربه مسکره اگرچه ما عنب نباشد و اطلاق خمر برین معنی در شرع وارد ست خواه در لغت موضوع باشد برای آن یا نه پس از بیان شارع معنی مراد از آیه تحریم جمیع اشربه مسکره و بودن آنها خمر قطعی گردید چنانچه در اصول فقه مذکور ست که معنی مبیّن به بیان شارع قطعی میگردد و چون تناول خمر مر جمیع اشربه مسکره را مقطوع بود علمای کرام و مشائخ عظام حکم کردند که تخصیص خمر بما عنب خطا ست و مجتهد خطا نیز میکند و فتوی داده اند بر قول امام محمد رح چنانچه در کتب معتبره مذکور ست مثل نهایه شرح هدایه و زیلعی شرح کنز و عینی شرح کنز و فتاوی عالمگیری و در المختار از بزازیه و ملتقی و شرح وهبانیه فتوی بر قول امام محمد رح در باب مسکرات نقل کرده و ذکر آن همه طولی دارد

مگر عبارت عینی که مشتمل بر حدیث شریف ست تبرکاً ذکر مینمایم

قَالَ مُحَمَّدٌ رح وَالثَّلٰثَةُ كُلُّ مَا اَسْكَرَ كَثِيْرُہٗ فَقَلِيْلُہٗ حَرَامٌ مِنْ اَيِّ نَوْعٍ

كَانَ لِقَوْلِهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ رَوَاهُ

که باشد برای قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر مسکر شراب است و هر مسکر حرام است روایت کرد

مُسْلِمٌ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رض اَنَّهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا اَسْكَرَ كَثِيْرُهٗ

این را مسلم و از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که تحقیق آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آنچه مسکر آرد بسیارش

فَقَلِيْلُهٗ حَرَامٌ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارُ قُطْنِيُّ وَصَحَّحَهٗ وَالْفَتْوٰى

پس اندک وی حرام است روایت کرد این را امام احمد و ابن ماجه و دار قطنی و صحیح کرد آن را و فتوی

عَلٰى قَوْلِ مُحَمَّدٍ رح و مشایخ وهبانیه درین باب بروایت شیخین هم نقل کرده منظوم ساخته شعر

بر قول امام محمد

وَفِيْ عَصْرِنَا فَاخْتِيْرَ حَدٌّ وَاَوْقَعُوْا ✽ طَلَاقًا لِمَنْ مِنْ مُسْكِرِ الْحَبِّ يَسْكَرُ ✽

و در زمانه ما پس اختیار کرده شده حد و واقع کردند فقها طلاق را برای کسی که از مسکر دانه مست می شود

وَعَنْ كُلِّهِمْ يُرْوٰى وَاَفْتٰى مُحَمَّدٌ ✽ بِتَحْرِيْمِ مَا قَدْ قَلَّ وَهُوَ الْمُحَرَّرُ

و از همه آنها روایت کرده شد و فتوی داد محمد بتحریم آنچه که بتحقیق اندک باشد و حال آنکه او نوشته شده

و در فتاوی قاضی خان گفته قَالَ مُحَمَّدٌ رح كُلُّ مَا يَحْرُمُ شُرْبُهٗ اِذَا

در کتاب الاشربه ۱۲ گفت امام محمد رح هر آنچه که حرام باشد نوشیدن او چون

اَصَابَ الثَّوْبَ اَكْثَرَ مِنْ قَدْرِ الدِّرْهَمِ يَمْنَعُ جَوَازَ الصَّلٰوةِ

برسد جامه را بیشتر از مقدار یک درهم منع میکند جواز نماز را

و در فتاوی عالمگیری نیز همچنین گفته و در در مختار از ملتقی نیز نجاست آن نقل کرده و در شرح مواهب الرحمان

بعد آنکه ماتن فتوی بر قول محمد نقل کرده دلائل امام محمد بتفصیل بیان نهاده و در دلیل حرمت مثلث میگوید

لِاَنَّ الْمُثَلَّثَ بَعْدَ مَا اشْتَدَّ صَارَ خَمْرًا اِلَّا اَنَّ الْخَمْرَ اِنَّمَا سُمِّيَ بِهٰذَا

چه بتحقیق شراب مثلث بعد شدید شدن میگردد شراب چراکه بتحقیق خمر جز این نیست که نامیده شده باین

الْاِسْمِ لَا لِكَوْنِهٖ نِيًّا اَلَا تَرٰى اَنَّ الْعَصِيْرَ الْحُلْوَ لَا يُسَمّٰى خَمْرًا وَاِنَّمَا

نام نه برای بودن او خام آیا نمی بینی که شیره انگور شیرین نامیده نمی شود خمر و جز این نیست که

سُمِّيَتْ خَمْرًا لِمَعْنَى مُخَامَرَتِهِ الْعَقْلَ وَذٰلِكَ مَوْجُوْدٌ فِيْ سَائِرِ

نامیده شد خمر بجهت معنی مست کردن او عقل را و آن موجود ست در همه

الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ وَقَدْ سَمَّاهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شرابهای مست کننده و بتحقیق نامید آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم

خَمْرًا وَلَوْ سَمَّاهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ اللُّغَةِ لَكَانَ يُسْتَدَلُّ بِقَوْلِهِ عَلَى إِثْبَاتِ

خمر و اگر می نامید آنرا کسی از اهل لغت هر آینه می بود که دلیل گرفته می شد بقولش بر ثابت کردن او

هٰذَا الْاِسْمِ فَإِذَا سَمَّاهُ صَاحِبُ الشَّرْعِ وَهُوَ أَفْصَحُ الْعَرَبِ كَانَ أَوْلٰى

این نام را پس چون نامید او را صاحب شرع و حال آنکه او فصیح تر عرب ست باشد آن تسمیه اولی

پس ازین نقول معتبره معلوم شد که نزد امام محمد رح تا ربیلی و سینه‌هی و تا رهی همه خمر اند حقیقة و نجس غلیظ

مثل بول و فتوی بر قول محمد ست و در کتب اصول فقه مذکور ست که چون تحریم مضاف شود سوی اعیان

مثل حرمة الخمر دلالت میکند بر خروج محل از صلوح فعل پس خمر خارج شد از صلوح استعمال و شرب آن

پس نجس گردید و همچنین جمیع اشربه مسکره و آنچه از شیخین می آرند عدم تحریم قلیل از اشربه مقطوع الخطاست

و ذکر آن مثل ذکر جواز صلوة بخواندن ترجمه قرآن در صلوة و خود ناقلین در کتب اصول میفرمایند که

مقطوع الخطاست و صحیح گشته رجوع از آن آنابنا بر روایتی که شارح وهبانیه نقل نموده نزد شیخین نیز حرام ست

قلیل و کثیر آن و نجس غلیظ است چرا که فتوی محققین در اشربه محرمه بر روایت نجس غلیظ ست چنانچه

در بحر الرائق و فتاوی عالمگیری نقل نموده و فرق نیست در میان خمر و اشربه محرمه در نجاست همه مثل

بول نجس و غلیظ اند و فتوی برین روایت ست و در بحر الرائق گفته

وَيَنْبَغِيْ تَرْجِيْحُ التَّغْلِيْظِ لِلْأَصْلِ الْمُتَقَدِّمِ كَمَا لَا يَخْفٰى فَلَا فَرْقَ بَيْنَ الْخَمْرِ وَ

و سزاوار ست ترجیح تغلیظ بنابر اصلی که مقدم شد چنانکه پوشیده نیست و نیست فرقی میان شراب و

غَيْرِهَا و آنچه متوهم توهم میکند که حرمت این اشربه ظنی ست پس نجاست غلیظ نباشد توهم فاسد ست

چنانچه بیان کرده شد که حرمت اشربه مسکره قطعی ست و اگر کسی گوید چون حرمت اشربه قطعی ست

پس اجتهاد را دران مساغ نباشد و منکر آن آثم گردد گوییم قطعی بدو وجه ست یکی آنکه قطعیت آن ضروری

باشد دوم آنکه قطعیت آن نظری باشد در قسم ثانی قطعیت قبل از تأمل شبهه پیدا است و انکار آن با جتهاد موجب اثم نیست و وجه اول از قطعی محل اجتهاد نیست و انکار آن موجب اثم است و بودن همه اشربه خمر و محرم قطعی است بر وجه دوم که بعد ملاحظه دلائل قطع پیدا میشود و علم بودن خلاف آن غلط است بیقین پیدا میشود و بطریق تنزل

كَوْنُ الحُرْمَةِ فِيهِ لَيْسَتْ قَطْعِيَّةً لَا يُوجِبُ التَّخْفِيفَ لِأَنَّ دَلِيلَ التَّغْلِيظِ

بودن حرمت دران نیست یقینی موجب نمی شود تخفیف را چرا که بتحقیق دلیل تغلیظ

لَا يُشْتَرَطُ أَنْ يَكُونَ قَطْعِيًّا وَأَمَّا قَوْلُ صَاحِبِ الهِدَايَةِ بَعْدَ ذِكْرِ النَّجَاسَاتِ الغَلِيظَةِ لِأَنَّهَا

شرط کرده نشده اینکه باشد یقینی بعد ذکر کردن نجاستهای غلیظه چه اکه

تَثْبُتُ بِدَلِيلٍ مَقْطُوعٍ بِهِ فَقَالَ فِي فَتْحِ القَدِيرِ مَعْنَاهُ مَقْطُوعٌ بِوُجُوبِ العَمَلِ بِهِ

بتحقیق نجاستها ثابت می شوند بدلیلی که یقین کرده شود بوی پس گفت در فتح القدیر معنیش اینکه قطع کرده شده است بوجوب عمل بوی

فَالعَمَلُ بِالظَّنِّيِّ وَاجِبٌ قَطْعًا فِي الفُرُوعِ وَإِنْ كَانَ نَفْسُ وُجُوبِ مُقْتَضَاهُ ظَنِّيًّا

پس عمل بدلیل ظنی واجب است یقینا در فروع اگر چه خود وجوب مقتضای وی ظنی است

پس معلوم شد که در عمل فرق نیست در ظنی و قطعی پس چنانچه اجتناب از قطعیات لازم است از ظنیات نیز و در باب خمر روایات مصرحه در کتب معتبره آمده اند که اگر در خمیر افتد خوردن آن نان حرام است پس ازین روایات حکم نارجیلی و غیره از اشربه محرمه نیز معلوم شد و فقها که ترک نموده اند دیگر اشربه را برای آنکه احتیاج نیست که همه را مساوی الحکم شمار نمایند بیان یکی کافی است نه برای آنکه فرق است درمیان آنها در فتاوی

قاضی خان گفته بِخِلَافِ الدَّقِيقِ إِذَا عُجِنَ بِخَمْرٍ فَخُبِزَ فَإِنَّهُ يَكُونُ نَجِسًا فَلَا

بخلاف آرد وقتیکه خمیر کرده شود بشراب و نان پخته شود پس بتحقیق آن نان می باشد پلید و

يَطْهُرُ لِأَنَّ مَا فِي العَجِينِ مِنْ أَجْزَاءِ الخَمْرِ لَمْ يَصِرْ خَلًّا بِالتَّخْمِيرِ فَلَا يَطْهُرُ

پاک نمی شود چه بتحقیق آنچه در خمیر است از اجزای شراب نگردید سرکه بسبب خمیر پس پاک نمی شود

و در فتاوی عالمگیری گفته إِنَّمَا عُجِنَ الدَّقِيقُ بِالخَمْرِ لَا يُؤْكَلُ در محیط برهانی گفته

چون خمیر کرده شود آرد بشراب خورده نشود

الدَّقِيقُ إِذَا أَصَابَهُ خَمْرٌ لَمْ يُؤْكَلْ وَلَيْسَ لِهٰذَا حِيلَةٌ

آرد وقتیکه برسد او را شراب خورده نشود و نیست برای این حیله یعنی هیچ حیله خورده نشود چه او نجس است

پس بعد آمدن روایات مصرحه از علمای اعلام هیچ شک و شبهه باقی نماند و قیاسات فاسده و شبهات کاسده نمودن جائز نیست و جواب ثانی مردود و باطل ست بدلائلها چراکه چون نارجیلی حقیقةً خمر گردید هیچ اشکال باقی نماند اما بطریق تبرع و تنزل آنرا بتفصیل باطل میکند دلیل اول تعارف را گفته و حال اینست که در کتب اصول الفقه مذکور ست که تعارف و تعامل را اعتبار نیست مگر در تعامل صدر اول تا قرن ثالث و بعد قرن ثالث فسق شیوع یافته پس تعامل این زمان چگونه حجت باشد و تعارف صرف موجب حلت حرام نمی گردد دیگر آنکه تبرک آن حرج نزد علمای صدر اول متحقق شود و الا بسیار حرام درین زمانه فاسده شیوع یافته و متعارف گشته همه حلال شوند ولیس فلیس و آنکه قیاس بر صابون نموده اند باطل ست چراکه در صابون انقلاب واقع شده و انقلاب موجب طهارت ست نزد محققین چنانچه در بحر الرائق آنرا از مطهرات شمرده و گفته

السَّابِعُ انْقِلَابُ الْعَيْنِ فَإِنْ كَانَ فِي الْخَمْرِ فَلَا خِلَافَ فِي

هفتم تبدیل شدن ذات ست پس اگر باشد انقلاب در شراب پس نیست اختلاف در

الطَّهَارَةِ وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِهِ كَالْمَيْتَةِ فِي الْمَمْلَحَةِ فَيَصِيرُ مِلْحًا يُؤْكَلُ

طهارت و اگر باشد انقلاب در غیر خمر مانند مردار در کان نمک پس گردد نمک خورده شود

الخ و پیدا ست که آرد از یختن منقلب بماهیت دیگر نمیشود و هیچ عاقل آنرا پسند نخواهد کرد و اگر اینچنین تغیر موجب طهارت گردد پس هر نجسی را که باتش گرم کنند طاهر شود مثلاً اگر کسی قدری بول در آرد اندازد و نان پزد هرگز کسی خوردن بحکم نخواهد کرد پس نارجیلی چه خصوصیت دارد که بپختن طاهر شود و اگر بپختن طهارت حاصل می شد این قدر روایات کثیره در باب حرمت نان معجون بخمر نمی آمدند و علما بحلت و طهارت آن حکم میفرمودند و فرق در میان خمر و غیره باطل ست بما سبق و بدلیل آنکه در صابون که مقیس علیه ست تفصیل نه نموده اند هر نجسی که در صابون نجس شود صابون طاهر خواهد شد و قیاس مع الفارق ست قیاس نجس بر طاهرات وَهُوَ لَا يَجُوزُ و آن جائز نمی شود و آنکه قیاس بر رماد و نمک نموده و عذره رماد و نمک انقلاب که موجب طهارت ست موجود ست و در ما نحن فیه انقلاب نیست و زوال سکر و صورت نارجیلی به نمک و آب که موجب حلت گردانیده باطل ست چراکه اگر اینچنین می بود علما بحرمت نانی که از خمر خمیر کرده باشند حکم نمیفرمودند زیرا که در آن هم آب و نمک می اندازند و نارجیلی خصوصیتی ندارد و باین حکم و آنکه برین مدعا شاهد از نانی آورده

که آنرا در خمر تر کرده باشند و در سرکه انداخته حلال نشود و مختار الحسنه چرا که فرق است و در میان آنکه
از نان جیلی خمیر کنند و از نان حیلی تر کرده در سرکه اندازند زیرا که در صورت اول چون نان جیلی در آن مستهلک گردیده
و آن در اجزاء نجس ساخته و نجاست آن مستقر گشته پس طهارت آن ممکن نیست چنانکه بالا از محیط ذکر کرده شده که گفته ولیس الحیلة
حیلة مگر آنکه منقلب شود و ماهیت دیگر یعنی آنرا بسوزانند و خاک سازند آنوقت طاهر خواهد شد و در صورت ثانی از اجزاء خمر مستهلک
نشد پس هرگاه که در سرکه انداختند سرکه آن اجزا را منقلب بنحو ساخت که سرکه را اینچنین خاصیت
و آن نان طاهر گردید پس غلطی این قیاس ظاهر شد و در بینات روایات بسیار مبنی اند بر همین فرق چنانکه در محیط ثانی گفته

لو ان رغيفا من الخبز المعجون بالخمر وقع في دن خل وذهب فيه

اگر تحقیق کرده نان از خمیر که آمیزش کرده شده است بشراب بیفتد در خم سرکه و برود و در آن

حتى لا يرى فلا بأس بأكل الخل واما الرغيف نفسه فلا يؤكل

تا آنکه دیده نشود آن رغیف پس باکی نیست بخوردن سرکه و اما گرده نان خودش پس خورده نشود

و نیز گفته لو وقع رغيف طاهر في خمر ثم وقع في خل طهره الخل

اگر بیفتد گرده نان پاک در شراب باز بیفتد در سرکه پاک کند آنرا سرکه

ببین که در هر دو مسئله فرق نموده است پس معلوم شد که این نان که در آن نار جیلی می اندازند بهیچ حیله پاک
نمیشود و خوردن آن حلال نباشد معهذا فرق است در میان سرکه و نمک پس نمک را بر سرکه قیاس کردن
درست نباشد چرا که سرکه را بسبب حدت تاثیری است که فی الفور خمر را سرکه میسازد و در نمک اینچنین نیست
بلکه آنرا مدتی باید و بعد مدت هم اگر بیقین بپیوندد که سرکه شده است آنوقت حکم طهارت خواهند کرد و الا نجس
محض است در بحر الرائق گفته ولو اصاب ثوبه خمر فالقي عليه الملح وقضى

و اگر برسد جامه او را شراب پس انداخته شود بر آن نمک و بگذرد

عليه من المدة مقدار ما يتخلل فيها لم يحكم بطهارته حتى يغسله

بر آن از زمانه آنقدر که تحلیل شود خمر در آن مدت حکم کرده نشود بطهارت جامه تا آنکه بشوید آنرا

پس در نان که بیقین نجس شده باین احتمال چگونه حکم کرده شود بطهارت آن ان اليقين لا يزول
بالشك بلکه در اینجا آن احتمال و شک هم موجود نیست چرا که در اصل خمیر نمک نمی اندازند که تا

صحیح نیست که در وقت تغار نمودن با آن با آب دیگری انداختند پس بهمه مستقذر شدن نجاست و در خمیر
نمک آنرا چگونه طاهر خواهند ساخت و نیز اگر خمیر شده شود نان قابل پختن نمی ماند چه جای انکه غیر بسته بسر که و مسئله
چنانکه از ماهران این کار دریافت شده فَلَيْسَ بِحَلٍّ سَبِيْلٌ وَأَمَّا قِيَاسُ آنِ بِرِ ضَبَابِ شَهد و زر
قیاس کول بر مستقل و قیاس طاهر بر نجس است وَهُمَا بَاطِلَانِ پس بدلائل واضحه قطعیه ثابت است که الحاصل
وسیلهٔ تاڑی همه حرام اند و نجس مثل بول و یک قطرهٔ آن هم روا نیست و اگر به پارچه افتد و از درم
زائد باشد نماز با آن روا نیست و اگر یک قطرهٔ آن در چاه افتد همه آب نجس گردد همه آب را کشیده
باید انداخت و اگر در خمیر نان افتد آن نان حرام و نجس گردد بهیچ حیله خوردن آن روا نیست هر
مسلم را باید که از آن حرام اجتناب ورزد و از شک اندختن بعض شک اندازندگان از جا نرود و الا جزاء
آن در آخرت خواهد دید وَسَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَّنْقَلِبُوْنَ

دزد دست که بدانند ستمگران بکدام مکان بازخواهند گشت

تمام شد کتبه علی احمد عفا الله عنه و دستخط مولانا ملک العلماء هُوَ اللّٰهُ يُفْتِيْكُمْ آنچه درین قرطاس مرقوم
صحیح است و خلاف آن باطل باتفاق اقوال حنفیه که مفتی به اند و به اتفاق ائمهٔ باقیه و اتفاق اہل حدیث
والله اعلم کتبه عبد العلی محمد غفر الله له مہر و دستخط مولوی محمد قاسم مسعود خان قاضی القضاة الْأَجْوِبَةُ
الْمَسْطُوْرَةُ صَحِيْحَةٌ دستخط مولوی عبد الرب آنچه که درین قرطاس مسطور است ہر مسلمان را بران عمل باید فتوی
حنفیه و غیر ایشان بر آن است والله اعلم دستخط مولوی علاء الدین ہرچه درین قرطاس مذکور است صحیح
است و خلاف آن باطل والله اعلم دستخط مولوی عبد الواحد صحیح است ہرچه درین قرطاس مرقوم است
و خلاف آن باطل است دستخط مولوی قدرت علی الجواب المذکور صحیح دستخط مولوی محمد فاضل آنچه اجوبه مسطور
صحیح است و فتوی برہمین است باید که جمیع مسلمانان بران عمل لازم و واجب دانند دستخط مفتی محمد امیر الله
الْأَجْوِبَةُ الْمَسْطُوْرَةُ صَحِيْحَةٌ لَا يَأْتِيْهَا الْبَاطِلُ دستخط مولوی محمد صادق

جوابهای نوشته شده صحیح اند نمی آید آنهارا باطل

الْأَجْوِبَةُ الْمَذْكُوْرَةُ صَحِيْحَةٌ دستخط مولوی حافظ محمد علی حسین آنچه درین قرطاس مسطور است
صحیح است مہر و دستخط مولوی محمد علی مَا كُتِبَ فِيْ هٰذَا الْقِرْطَاسِ صَحِيْحٌ لَا شُبْهَةَ فِيْهَا

جوابهای ذکر کرده شده — آنچه نوشته شده درین قرطاس صحیح است شبهه نیست در آن

خَمْرٌ لَمْ يَجُزْ بِكُلِّ حَالٍ وَلَيْسَ لَهَا حِيلَةٌ اِنْتَهٰى و ہرگاه اشربۂ مسکرهٔ دیگر

شراب خورده نشود آن شد و در ہیچ حالت و نیست برای آن حیله

در حکم خمر باشند پس ہرگاه ازان ہم چیزی در آرد و افتد خوردن آن ہم ہیچ حیله جائز نباشد و روایات مفتی بہا

دال بر الحاق مسکرات دیگر بخمر با عتبار حرمت قلیل و کثیر آن اگرچه در جواب استفتا که بلا منقول ست فقیر قوم

لیکن احقر العباد ہم درین مقام ذکر روایتی میکند و آن این ست که در شرح مواہب الرحمن که از کتب معتبرهٔ

فقه حنفی ست میگوید وَاَلْحَقَهَا مُحَمَّدٌ كُلَّهَا بِالْخَمْرِ فِي الْمَشْهُوْرِ عَنْهُ كَالشَّافِعِيِّ

و لاحق کرد اشربه را امام محمد ہمه آنہا را بشراب در روایت مشہور از امام محمد مانند امام شافعی

وَمَالِكٍ وَبِهٖ يُفْتٰى كَمَا فِي صَحِيْحِ مُسْلِمٍ مِنْ قَوْلِهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و امام مالک و بہمین فتوی داده می شود چنانکه در صحیح مسلم ست از قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم

كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ وَفِي مُسْنَدِ اَحْمَدَ وَصَحِيْحِ ابْنِ

ہر مست کننده شراب ست و ہر مست کننده حرام ست و در مسند امام احمد و صحیح ابن

حِبَّانَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ وَمَا فِي الْكُتُبِ السِّتَّةِ اِلَّا

حبان ست ہر مسکر شراب ست و ہر شراب حرام ست و آنچه در شش کتاب ست سوای

الْبُخَارِيِّ مِنْ قَوْلِهٖ اَلْخَمْرُ مِنْ هَاتَيْنِ الشَّجَرَتَيْنِ النَّخْلَةِ وَالْعِنَبَةِ

بخاری از قول آن حضرت شراب ازین دو درخت ست خرما و انگور

وَفِي لَفْظِ مُسْلِمٍ اَلْكَرْمَةُ وَالنَّخْلَةُ وَفِيْهِ عَنْ جَابِرٍ اَنَّ رَجُلًا

و در لفظ صحیح مسلم ست انگور و خرما و در صحیح مسلم روایت ست از جابر که تحقیق مردی

قَدِمَ مِنَ الْيَمَنِ فَسَاَلَ النَّبِيَّ عَنْ شَرَابٍ يَشْرَبُوْنَهٗ بِاَرْضِهِمْ

آمد از یمن پس پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از شرابی که می نوشیدند اہل یمن آنرا در زمین خود

مِنَ الذُّرَةِ يُقَالُ لَهُ الْمِزْرُ فَقَالَ النَّبِيُّ اَوَ مُسْكِرٌ هُوَ قَالَ نَعَمْ

می ساختند از ذره گفته می شود مر آن شراب را مزر پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم آیا مسکر ست آن گفت آن مرد آری

قَالَ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ إِنَّ عَلَى اللهِ عَهْدًا لِمَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ أَنْ

فرمود آن حضرت هر مسکر حرام ست به تحقیق بر خدا عهدیست مر کسیکه بنوشد مسکر را آنکه

يَسْقِيَهُ مِنْ طِينَةِ الْخَبَالِ وَفِي الصَّحِيحَيْنِ عَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ سُئِلَ

بنوشاند آنرا از طینت خبال و در صحیح بخاری و صحیح مسلم ست از عائشه رضی الله عنها گفت عائشه پرسیده شد

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْبِتْعِ وَهُوَ نَبِيذُ الْعَسَلِ فَقَالَ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از بتع و آن نبیذ شهد ست پس فرمود آن حضرت

كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ وَفِي سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ وَابْنِ مَاجَةَ

هر شرابیکه مست گرداند پس آن حرام ست و در سنن ابی داود و ابن ماجه

وَالتِّرْمِذِيِّ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ إِنَّ مِنَ

و ترمذی ست از نعمان ابن بشیر که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که البته از

الْحِنْطَةِ خَمْرًا وَمِنَ الشَّعِيرِ خَمْرًا وَمِنَ الزَّبِيبِ خَمْرًا وَمِنَ الْعَسَلِ

گندم شراب ست و از جو شراب ست و از انگور خشک شراب ست و از شهد

خَمْرًا وَفِي سُنَنِ النَّسَائِيِّ وَابْنِ مَاجَةَ مِنْ حَدِيثِ عَمْرِو بْنِ

شراب ست و در سنن نسائی و ابن ماجه ست از حدیث عمرو بن

شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ

شعیب از پدرش از جدوی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود چیزیکه مست میگرداند بسیاروی

فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ وَهٰكَذَا رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ عَنْ عَلِيٍّ رض مَرْفُوعًا

پس اندک وی نیز حرام ست **ف** و همچنان روایت کرد آنرا دار قطنی از علی رضی الله عنه مرفوعا

وَعَنْ عَائِشَةَ رض أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ يَقُولُ كُلُّ مَا أَسْكَرَ مِنْهُ

واز عائشه رضی الله عنها روایت ست که بتحقیق عائشه شنید پیغمبر را که می فرمود هر انچه که مست میگرداند از وی

الْفَرَقُ فَمِلْءُ الْكَفِّ مِنْهُ حَرَامٌ وَفِي لَفْظِ التِّرْمِذِيِّ فَالْحُسْوَةُ

فرق پس پر کف دست از وی حرام ست و در لفظ ترمذی ست پس یک جرعه

مِنْهُ حَرَامٌ فَوَضَحَ اَنَّ الْكَثِيرَ مِنْ هٰذِهِ الْاَشْرِبَةِ مُسَاوٍ لِلْكَثِيرِ مِنَ الْخَمْرِ

ازان حرام ست پس ظاهر شد که بتحقیق بیشتر ازین شرابها برابر اند برای کثیر از شراب

فِي حُكْمِ الْحُرْمَةِ وَوُجُوبِ الْحَدِّ فَكَذٰلِكَ الْقَلِيلُ وَبِهٰذَا تَبَيَّنَ اَنَّ

در حکم حرمت و وجوب حد پس همچنان قلیل و بهمین ظاهر شد که بتحقیق

الْقَلِيلَ فِي الْحُرْمَةِ كَالْكَثِيرِ لِاَنَّ شُرْبَ الْقَلِيلِ مِنْهُ لَوْ كَانَ مُبَاحًا

اندک در حرمت مانند بیشتر ست چه بتحقیق نوشیدن اندک ازان اگر می بود مباح

لَمَا وَجَبَ الْحَدُّ وَاِنْ سَكِرَ مِنْهُ لِاَنَّ السُّكْرَ اِنَّمَا حَصَلَ بِشُرْبِ الْحَلَالِ

هر آئنه واجب نمی شد حد اگر چه مست شود ازان چراکه بتحقیق سکر جز این نیست که حاصل شده بنوشیدن حلال

جَمِيعًا وَاعْتِبَارُ جَانِبِ الْحَلَالِ يَمْنَعُ وُجُوبَ الْحَدِّ عَلَيْهِ فَاِذَا اجْتَمَعَ

همه و اعتبار کردن جانب حلال منع می کند وجوب حد را پس چون جمع شود

الْمُوجِبُ لِلْحَدِّ وَالْمُسْقِطُ لَهُ تَرَجَّحَ الْمُسْقِطُ عَلَى الْمُوجِبِ اِنْتَهٰى

موجب برای حد و ساقط کننده برای حد غالب شود مسقط بر موجب تمام شد

مَعَ اخْتِصَارٍ دوم آنکه اشربه مسکره غیر خمر نجس اند بنجاست خفیفه یا غلیظه نزد حنفیه بر اختصار عَلَى

اخْتِلَافٍ عِنْدَهُمْ چنانکه در خزانة الروایات میفرماید فِي الْفَتَاوَى الْعِمَادِيَّةِ مِنْ

اختلافی که نزد ایشان ست در فتاوی عمادیه نقل ست از

كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ نَجَاسَةُ الْخَمْرِ غَلِيظَةٌ وَنَجَاسَةُ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ

کشف بزدوی نجاست شراب غلیظ ست و نجاست باقی اشربه

خَفِيفَةٌ وَيَكْفُرُ مُسْتَحِلُّ الْخَمْرِ دُونَ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ وَفِي الْهِدَايَةِ

خفیف ست و کافر میشود حلال داننده خمر نه باقی اشربه و در هدایه ست

وَنَجَاسَتُهَا خَفِيفَةٌ فِي رِوَايَةٍ وَغَلِيظَةٌ فِي رِوَايَةٍ اُخْرٰى وَ

و نجاست اشربه خفیف ست در یک روایت و غلیظ ست در روایت دیگر و

نَجَاسَةُ الْخَمْرِ غَلِيظَةٌ رِوَايَةً وَاحِدَةً انتهى وشیخ عبد الحق

نجاست شراب غلیظ ست بروایت واحد یعنی دران اختلاف نیست

در ترجمه مشکوة میفرماید و نجاست ماسوای خمر از مسکرات خفیفه ست در روایتی و غلیظه ست در روایتی

دیگر انتهی و هرگاه خمیر نان باو از مسکر میشود و آن علی اختلاف الروایات یا نجس ست به نجاست خفیفه

یا غلیظه پس خوردن آن حلال نباشد سوم آنکه هرگاه طعام شرب نجاست رقیقه کند یعنی نجاست بجرم آن

در آید باز طهارت آن علی اقوی الروایات ممکن نیست و در صورت عدم طهارتش خوردن آن روا نباشد در خزانة الروایات گوید

فِي الْعِنَايَةِ لَوْ صُبَّتِ الْخَمْرُ فِي قِدْرٍ فِيهِ لَحْمٌ وَمَاءٌ فَإِنْ لَمْ يُغْلَ اللَّحْمُ

در عنایه ست اگر انداخته شود شراب در دیگی که دران گوشت ست و آب پس اگر جوش داده نشود گوشت

مَعَ الْخَمْرِ يَطْهُرُ اللَّحْمُ بِالْغَسْلِ ثَلٰثًا فَإِنْ أُغْلِيَ بِالْخَمْرِ لَمْ يَطْهُرْ انتهى

باشراب پاک شود گوشت بشستن سه بار پس اگر جوش داده شود گوشت باشراب پاک نشود گوشت

و بسبب طبخ نان تمام رطوبت خمر سوخته نمیشود و لهذا وزن نان از وزن اصل آردی که ازان نان

پخته باشند زیاده تر میشود و چون رطوبت سارئه نجسه در نان باقی باشد خوردن آن روا نبود و روایات

داله برین مطلب دیگر هم هست بنا بر اختصار برهمین قدر اکتفا رفت والله اعلم

تقریر میرزا رضی الدین علی جرجانی در اثبات اسکار تاڑی

میگوید ضعیف العباد میرزا رضی الدین علی جرجانی عفی عنه هرگاه که بعضی احباب جواب این استفتا را دیده

اسکار تاڑی را انکار می نمودند لهذا برای تنبیه ناواقفان به تحریر این ادله پرداخته مخفی مباد که حرمت تاڑی

چنانکه از ادلهٔ شرعیهٔ فقهیه ثابت ست همچنان ثابت ست مسکر بودنش از کتب اطبا شیخ داود ضریر انطاکی

در تذکرهٔ خویش میفرماید وَلَهَا أَفْعَالٌ أَشَدُّ مِنَ الْخَمْرِ وَهُوَ خَبِيثٌ مِنْهَا

یعنی اینکه می برآید از درخت نارجیل برای آن افعال بسیار اند شدید از شراب بلکه تاڑی در همه فعل بهتر

ست از خمر و صاحب مخزن الحکمت فرموده نارجیل عربی نارکیل و جوز هندی فارسی و ناریل هندی ست

معروف آنرا اکھوپرہ خوانند طبعش گرم ست در اول درجه دوم و تر ست در اول درجه غذا بسیار دهد و منی
افزاید و باه انگیزاند و تبخیر گرده کرد اند و تقطیر بول را نفع دهد و روغنش بواسیر را مفید بود و مضر ست بعض
مصلحش عسل ست و از درخت او آبی که جاری میشود شیرین و لذیذ باشد چون در اول طلوع آفتاب
ثمر و شاخ او را بریده کوزه بران نصب کنند آب دران ظرف جمع میشود و او را سیندهی نامند و حلاوت
او یک روز باقیست و در اسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمر ست و بعد از یک روز ترشی پیدا میکند
و آبی که از شاخ نارجیل بی بار که از قسم صحرائی ست بانیطور گرفته میشود تاڑی نامند انتهی صاحب برهان قاطع
میفرماید تاڑی بوزن جاری آبی باشد که از درخت تاڑ حاصل میشود و مانند شراب نشا میدهد انتهی منصف
را باید که درین عبارتهای حکما غور کنند که اسکار تاڑی بدون مکث یکروز یا یک پهر نزد اینان ثابت ست
یا نه اگر اسکارش مقید ست مطلب شان حاصل و الا پس قطرهٔ تاڑی هرگاه که از درخت میچکد همان وقت
صفت حرمت بسبب سکر دارد و از ینجا باطل گشت زعم آنکسان که میگفتند کوزهٔ تاڑی را که از درخت فرود
می آرند اگر همون وقت کسی بنوشد حلال ست که سکر ندارد چرا که فی الفور از درخت برآمده ست بدو وجه **اوّل**
آنکه سکریت آن ثابت ست بدون قید خواه از درخت فی الفور جدا شده باشد خواه بعد یک پهر یا یک روز
دوم آنکه بتقدیر تسلیم میگوییم که اجتماع آب تاڑی در ظرف در عرصهٔ یک گهڑی ممکن نیست زیرا که بالتقاطر خروج
میکند پس بالضرور در عرصهٔ دو روز نهایت قلیل یک روز آب مذکور جمع خواهد شد و درین عرصه سکر پیدا
خواهد کرد در تابش آفتاب چرا که دفعتاً اخراج اینقدر آب از درخت نارجیل باغی که ناریل میگویند و از درخت
نارجیل صحرائی که تاڑ میگویند و از درخت خرما که در حدیث مسلم بلفظ النخلة وارد ست محال ست چنانکه بالا گذشت فقط

سوال از حلت و حرمت حقه

بر تقدیر ثبوت حدیث معروف **كُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ** (هر دود حرام ست) بر حلت و حرمت حقه چه حکم ست و این
حدیث **مَنْ أَكَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَةً فَكَأَنَّمَا زَنَى بِأُمِّهِ سَبْعِينَ مَرَّةً وَمَنْ**
هر که خورد از بنگ یک لقمه پس گویا که زنا کرد با مادر خود هفتاد بار و هر که

سوال از حلت و حرمت حقه

زَنیٰ بِاُمِّہٖ مَرَّۃً وَّاحِدَۃً فَکَاَنَّمَا ھَدَمَ الْکَعْبَۃَ
زنا کرد بمادر خود یک بار پس گویا که ویران کرد کعبه را
سَبْعِیْنَ مَرَّۃً وَاَیْضًا مَنْ اَکَلَ الْبَنْجَ وَمَاتَ عَلیٰ ھٰذَا یُحْشَرُہٗ
هفتاد بار و نیز هرکه خورد بنگ را و مرد برهمین حشر خواهد کرد او را
اللّٰہُ فِی الْقِیَامَۃِ مَکْتُوْبًا بَیْنَ عَیْنَیْہِ ھٰذَا اٰیِسٌ مِنْ رَّحْمَۃِ اللّٰہِ
خدا در قیامت حال آنکه نوشته باشد میان هردو چشم او این ناامید شد از رحمت خدا
صحیح ست یا نه چنانچه علاؤالدین محمد بن ابراهیم تبریزی از اہل امامیه در تنبیه الغافلین تحقیق این نموده و گفته که این قول
رسول الله صلی الله علیه وسلم ست

جواب از حضرت مولانا خاتم المحدثین شاه عبد العزیز قدس سره العزیز مشتمل اثبات کراهت تحریمی حقه

آنکه کُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ حدیث نیست و حلت و حرمت حقه اختلافی ست اصح آن ست که مکروه تحریمی ست از جهت
بوی بد که در دهان حقه کش می ماند مثل پیاز خام و سیر خام و هم از جهت تشبیه با اهل نار که دود از درون ایشان خواهد برآمد
وَمَنْ اَکَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَۃً فَکَاَنَّمَا زَنیٰ بِاُمِّہٖ الخ و همچنین مَنْ اَکَلَ الْبَنْجَ وَمَاتَ عَلیٰ ھٰذَا
ترجمه این بالا گذشت برهر صد ترجمه این مذکور شد
الخ اصلا در کتب حدیث نیست بلکه از الفاظ رکیک این هر دو کلام صریح معلوم میشود که مجعول و موضوع ست و نوشتن علاؤالدین محمد
تبریزی و سیف باب اعتبار ندارد که در تنبیه الغافلین قول محمد معتبر ست که چه را باشد بیان باید کرد و وعاظ احادیث غیر معتبره
را برای تخویف و ترهیب ذکر میکنند و از حال آن احادیث مطلع نمی باشند و تفصیل مسئله حقه اینست که در حقیقت تنباکو اصلا وجه
حرمت نیست زیرا که علت حرمت در نباتات منحصر در دو چیز ست سمیت و سکر و این حشیشه خالی ازین دو چیز ست پس مباح
باشد لیکن در استعمال آن باین کیفیت که دخان او را در دهان کشند سه وجه از کراهت بهم میرسد یکی آنکه بوی بد که در دهان حقه کش میماند
دوم تشبیه با اهل نار و اینهم علت کراهت ست چنانچه تخصر یعنی دست بر تهیگاه نهاده ایستادن در
نماز بجهت همین تشبیه در شرع وارد شده سوم استعمال این وضع معلوم الالبس نا میکرد اند بلابست با نار مکروه ست لَاتُعَذِّبُوْا
بناءً بر آنکه النّار
بِصُوْرَۃِ عَذَابِ اللّٰہِ و لهذا از کی یعنی داغ نهادن نهی کراهت آمده و هرچند هر یک ازین وجوه
صورت عذاب عذاب است

جواب حضرت شاه عبد العزیز قدس سره العزیز مشتمل اثبات کراهت تحریمی حقه

غرضه مستلزم نهی تنزیهی ست اما بسبب اجماع منجر بکراهت تحریمی شده و بعضی از اهل معقول گفته اند
که لفظ کل دخان حرام هر چند حدیث نباشد اما کلام درست ست زیرا که دخان نزد اهل عقل مرکب از دو
چیز ست ارضیت و ناریت و هر دو حرام اند فَالْمُرَکَّبُ مِنْهُمَا یَکُوْنُ حَرَامًا و جواب این سخن آنکه حرمت ارضیت
پس ترکیب داده شده از آن هر دو باشد حرام
و ناریت بعلت سمیت ست و چون علت مرتفع شود حلال گردد مثل استعمال نوره و برگ پان و طین
ارمنی و مختوم و را دویه پس اگر استعمال این دخان بطریق اصلاح بدن باشد مثل تحلیل ریاح و رفع قبض حرمت نخواهد داشت
و بعضی از کتب بر حرمت آن از آیت یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِیْنٍ یَغْشَی النَّاسَ هٰذَا
روزیکه بیارد آسمان دودے ظاهر بپوشد مردمان را این
عَذَابٌ اَلِیْمٌ استدلال کرده اند ازین آیت معلوم شد که دخان آله عذاب ست و آله عذاب را استعمال کردن درست
نیست و جواب ازین شبهه آنکه صغری و کبری هر دو ممنوع اند زیرا که دخان چنانچه آله عذاب ست آله تنعیم
هم ثابت در استعمال نمودن و در حدیث صحیح وارد ست که مَجَامِرُهُمُ الْاَلُوَّةُ یعنی عود رطب را برای
بهشتیان در بهشت در مجامر خواهند آورد و نیز استعمال آله عذاب مطلقا ممنوع نیست زیرا که آله عذاب قوم نوح آب طوفان بود

تمام شد تقریر حضرت مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز

رساله عربی در اثبات اباحت حقه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا اَوْلٰنَا مِنَ النِّعَمِ وَ فَتَحَ عَلَیْنَا مِنْ اَبْوَابِ الْحِکَمِ
ستایش مرخدا راست بر آنچه بخشید مارا از نعمتها و گشود بر ما از درهای حکمتها و

كَشَفَ عَنَّا حِجَابَ الظُّلَمِ اَحْمَدُهُ حَمْدًا كَثِيرًا الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى سَائِرِ

دور کرد از ما پردهٔ تاریکی ها ستایش می کنم او را ستودن کثیر آنکه بزرگی داد ما را بر همه

الْاُمَمِ وَاَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ

امتها و گواهی میدهم که نیست معبود بحق مگر خدای یگانه نیست شریک مر او را و گواهی میدهم

اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالصَّلٰوةُ عَلٰى

که بتحقیق محمد بندهٔ اوست و رسول اوست صلی الله علیه وسلم • و رحمت کامله نازل باد بر

سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الَّذِي لَوْلَاهُ مَا خَلَقَ اللهُ اللَّوْحَ وَالْقَلَمَ اَمَّا بَعْدُ اِعْلَمْ

سردار ما محمد آنکه اگر نه بود او پیدا نمی کرد خدا لوح و قلم را اما بعد بدان که

اَنَّهُ تَقَرَّرَ فِي الشَّرِيعَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ اَنَّ الْاَصْلَ فِي الْاَشْجَارِ الْاِبَاحَةُ اِلَّا مَا عُلِمَ

بتحقیق ثابت شده در شریعت محمدی که بتحقیق اصل در درختها اباحت ست مگر آنچه دانسته شود

مِنْهُ الْاِضْرَارُ بِالْبَدَنِ اَوِ الْعُقُولِ فَاِنَّهُ يَحْرُمُ لِوُجُوبِ حِفْظِ الْعَقْلِ وَ

از ان زیان کردن به بدن یا عقلها پس البته حرام می شود برای وجوب نگاهداشتن عقل و

الْبَدَنِ وَهٰذَا الدُّخَانُ الْمُسْتَعْمَلُ مِنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ مَا عَلِمْنَا فِيهِ اِضْرَارًا

بدن و این دود که مستعمل ست ازین درخت ندانستیم درین ضرری را

بِالْعُقُولِ وَالْاَبْدَانِ مَعَ مُرُورِ الْاَعْصَارِ وَكَثْرَةِ مُسْتَعْمِلِيهَا مِنَ

بعقلها و بدنها با وجود گذشتن زمانها و کثرت استعمال کنندگان آن از

الْعَوَامِّ وَذَوِي الْخِطَابِ مِنْ عُلَمَاءِ الْحَرَمَيْنِ وَبَغْدَادَ وَمِصْرَ وَغَالِبِ

عوام و صاحبان خطاب از علماے مکه و مدینه و بغداد و مصر و اکثر

الْاَقْطَارِ مَعَ اَنَّ عُقُولَهُمْ زَاكِيَةٌ وَاٰثَارُهُمْ بِكَمَالِ عُقُولِهِمْ قَاضِيَةٌ وَ

جوانب زمین با وجود آنکه بتحقیق عقلهای اوشان پاک اند و اثرهای اوشان بکمال عقلهای آنان حاکم اند و

اَبْدَانُهُمُ السَّلِيمَةُ لَا تَعُودُ بِشُرْبِ الدُّخَانِ سَقِيمَةً فَاِنْ قُلْتَ قَدْ سَمَّى

بدنهاے تندرست اوشان نمی گردند بیمار بنوشیدن دود پس اگر گوئے که بتحقیق نام کرد

من حرم الدخان امورا يتعلق بها في تحريمه وزعم انها دالة

کسی که حرام گردانیده است دو ور را چند امور که مستند می گیرد بآنها در حرمت دخان وگمان کرد که تحقیق آن امور دلالت کننده اند

على المنع منه بالتحريم كما ذكر الشيخ محمد حيوة السندي ان فيه

بر منع از ان بحرمت چنانکه ذکر کرد شیخ محمد حیات سندی که بتحقیق در ان دخان

اضاعة مال من غير فائدة دينية ولا دنيوية قلت لا يخفى ضعف

تباه کردن مال است بدون فائده دینی و نه دنیوی گویم پوشیده نیست سستی

هذا الكلام لانه ان اريد ان لا فائدة فيه عند شاربه فهذا غير

این کلام چسرا که بتحقیق اگر اراده کرده شده که البته نیست فائده در ان دخان نزد نوشنده او پس این مسلم

مسلم بل شاربه يقل بلغمه ويلتذ به ويرتاح بشربه ويحصل

نیست بلکه نوشنده او قلیل می شود بلغم او و لذت می یابد بوی و خوش می شود بنوشیدن دخان وحاصل می شود

له النشوة باستعماله كما تحصل لشارب القهوة ولشارب الحلاوة

مر او را بوی خوش باستعمال کردن دخان چنانکه حاصل می شود مر نوشنده قهوه را و برای نوشنده شربت

من السكر ونحوه وهذه فائدة دنيوية صارت عنده من المستلذات

از شکر و مانندان و این فائده دنیوی ست که گردیده است نزد وی از لذتها

بحيث لو فاته ذلك ادركته سآمة وفقد نشاطه في افعاله واقواله كما

بطوریکه اگر فوت شود او را آن نوشیدن دریابد اندوه را وگم کند خوشی خود را در افعال خود و اقوال خود چنانکه

لو ترك الغذاء مثلا وان اريد انه لا فائدة فيه لكل احد فلا يخفى بطلانه

بگذارد غذا را مثلا و اگر اراده کرده شده که بتحقیق نیست فائده در دخان مر کسی را پس پوشیده نیست باطل بودن او

لانه لا يعتبر فائدة كل احد فيما يفعله الانسان ضرورة عقلية وعرفية

چرا که معتبر نمی شود فائده هر کس در انچه میکند آنرا انسان بجهت ضرورت عقلی و عرفی

واتفاقية بل العبرة في مستعمله فانه لا يتأتى في حق انفاق الدراهم فيه

و اتفاقی بلکه اعتبار فائده در استعمال کننده او است پس بتحقیق گفته نمی شود در حق خرج کردن وی دراهم را در

لدخان اضاعة مال فان قلت ان هذا انفاق المال وهو اسراف قلت

لیت دخان بر ضائع کردن مال ست پس اگر بگوئی که بتحقیق این خرچ کردن مال ست و او اسراف ست گوییم

نعم استدل من حرمه بان ذلك اسراف ولكنه ليس باسراف لان

آری دلیل گرفته ست هر که حرام گردانیده ست دخان را باینکه آن اسراف ست و لیکن او اسراف نیست چه تحقیق

حقيقة الاسراف اضاعة المال الكثير في غرض خسيس وقيل انه الاسراف

حقیقت اسراف ضائع کردن مال کثیر ست در مطلب خسیس و بعضی گفته اند که اسراف دور کردن مال

في مجاوزة الحد كذا قاله المناوي في كتاب التعريفات ولا يدخل

در تجاوز کردن حد همچنان گفته ست او را مناوی در کتاب خود که نام وی تعریفات ست و داخل نمی شود

شرب الدخان في هذا الرسم بحال وذلك لانه ينفق يسيرا من ماله

نوشیدن دود حقه درین تعریف بهیچ حالت و آن برای اینکه البته او خرچ می کند اندکی را از مال خود

لنفع يعود اليه في بدنه من دفع البلغم والرياحات وللذة يريدها

برای نفع که باز می گردد بسوی او در بدنش از دور کردن بلغم و باد ها و برای لذتی که اراده میکند آنرا

فهو كما ينفق ماله في سكر يشرب منه شرابا يلتذ به ويدفع عنه الابخرة

پس آن خرچ کردن مانند خرچ کردن مال او ست در شکر که می نوشد از ان شربت را که لذت می یابد بوی و میکند از ان بخار ها

الحادة والظماء ونحو ذلك فكيف يليق لناظر ان يقول انه داخل تحت

گرم را و تشنگی را و مانند آن پس چگونه سزاوار ست برای بیننده که بگوید اینکه البته او مندرج هست زیر

قوله تعالى ان الله لا يحب المسرفين وتحت قوله تعالى ان المبذرين

قول او تعالی بتحقیق خدا دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و زیر قول او تعالی بتحقیق اسراف کنندگان

كانوا اخوان الشياطين على انه غرض غير خسيس عند شاربيه فهو غير

هستند برادران شیطانان علاوه آنکه البته آن خرچ کردن غرضیست غیر خسیس نزد نوشنده او پس آن

داخل في الحد فان قلت فيه تضييع الاوقات فهو الاسراف فيه بهذا الاعتبار

داخل نیست در حد اسراف پس اگر بگوئی که در ان رایگان کردن اوقات ست و اسراف در ان بدین اعتبار ست

منه
و الاسراف حرام
فيكون ذلك الانفاق
حلالا هو المطلوب ۱۲

لِاَنَّ شَارِبَهٗ يُضَيِّعُ يَوْمَهٗ وَلَيْلَهٗ بِقَبْضِهٖ فِيْ فِيْهِ وَمَصِّ دُخَانِهٖ قُلْتُ الْمُبَاحُ

چه البته نوشنده حقه را ایگان می کند روز خود را و شب خود را بگرفتن حقه در دهن خود و می کشد دود او را گویم چیزهای مباح

لَا يُعْرَفُ الْاِسْرَافُ فِيْهَا اِلَّا بِاِخْبَارِ مُسْتَعْمِلِهَا اَوْ بِقَرَائِنَ تَظْهَرُ عَلَيْهِ قَالَ الشَّيْخُ

شناخته نمی شود اسراف در آن چیزها مگر بخبر دادن استعمال کننده آنها یا بقرینه هائی که ظاهر شوند بر اسراف گفت شیخ

مُحَمَّدٌ عَابِدٌ الْمَكِّيُّ وَقَدِ اطَّلَعْتُ عَلٰى رِسَالَةٍ اَلَّفَهَا بَعْضُ الْعُلَمَاءِ الصَّنْعَانِيِّ اَعْنِيْ

محمد عابد مکی و بتحقیق خبردار شدم بر رساله که تالیف کرد آنرا بعضی علمای صنعان اعنی

السَّيِّدُ مُحَمَّدُ الْاَمِيْرُ بْنُ اِسْمٰعِيْلَ الصَّنْعَانِيُّ اَنَّ النَّاسَ فِي الْمُبَاحَاتِ مُخْتَلِفُ الْاَحْوَالِ

سید محمد امیر بن اسمعیل صنعانی که مردمان در مباح ها مختلف حالها اند

مِنْهُمْ مَنْ يَكْتَفِيْ بِاَكْلِ اللَّحْمِ الْقَلِيْلِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيْهِ اِلَّا الْكَثِيْرُ وَكَذَا الْجِمَاعُ وَ

بعضی از انها شخصی ست که اکتفا می کند بخوردن گوشت اندک و بعضی از انها کسی ست که کفایت نمی کند او را مگر گوشت بسیار همچنان جماع

غَيْرُهٗ مِنْ صُحْبَةِ النِّسَاءِ وَمُعَاشَرَتِهِنَّ وَشَارِبُ هٰذَا الدُّخَانِ كَمُسْتَعْمِلِ سَائِرِ

غیر آن از صحبت زنان و معاشرت آنها و نوشنده این دود مانند استعمال کننده همه

الْمُبَاحَاتِ مِنْهُمْ مَنْ يَكْفِيْهِ الْقَلِيْلُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيْهِ الْقَلِيْلُ كَشَارِبِ الْقَهْوَةِ

مباحات ست بعضی از انها کسی ست که کفایت می کند او را اندک و بعضی از انها کسی ست که کفایت نمی کند آنرا اندک مانند نوشنده قهوه

نُقِلَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الْعِرَاقِ اسْمُهُ الشَّيْخُ مَحْمُوْدٌ وَيُكَنّٰى بِشَيْخِ اَحْمَدَ بْنِ تَامِرِ

نقل کرده شده ست از مردی از اهل عراق که نامش شیخ محمود ست و کنیت کرده میشود بشیخ احمد بن تامر

الْعِرَاقِ وَكَانَ مِنْ شُيُوْخِ بَادِيَةِ الْعِرَاقِ وَكَانَ يَشْرَبُ قَهْوَةَ الْبُنِّ كُلَّ وَقْتٍ

عراق و بود از پیران بیابان عراق و بود که می نوشید قهوه بن را هر وقت

ثَلٰثَةَ اَوْقَاتِ الْيَوْمِ بِقَدْرِ خَمْسَةٍ وَّعِشْرِيْنَ فِنْجَانًا اَوْ اَزْيَدَ مِنْ ذٰلِكَ وَكَانَ يَتَمَنّٰى

سه وقت در یک روز باندازه بست و پنج پیاله یا بیشتر از ان و بود که آرزو میداشت

الْقَهْوَةَ الْقِشْرِيَّةَ وَلَا يَنَالُهَا لِاَنَّ مَسَافَتَهَا كَانَتْ بَعِيْدَةً عَنْ وَطَنِهٖ قَوْلُهٗ لَوْ كُنْتُ

قهوه قشریه را ف و نمی یافت آنرا چرا که بتحقیق مسافت آن قهوه بود دور از وطنش قول او اگر بودم

أَشْرَبُ القِشْرِيَّةَ فَلَا أَشْرَبُ الماءَ وَذَكَرَ الفَقِيرُ عَن رَجُلٍ أَيْضًا قَالَ إِنِّي دَخَلْتُ

می نوشیدم قهوهٔ قشریه را پس نمی نوشیدم آب را و ذکر کرد یک فقیر از مردے نیز گفت که بتحقیق داخل شدم

اليَمَنَ وَصَاحَبْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ المَدِينَةِ مَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

در یمن و مصاحب شدم مردی را از اهل مدینه مدینهٔ پیغمبر صلی الله علیه

وَسَلَّمَ سَاكِنَ اليَمَنِ وَاسْمُهُ السَّيِّدُ مُصْطَفَى المَدَنِيُّ وَكَانَ يَشْرَبُ

وسلم باشندهٔ یمن و نامش سید مصطفی ست باشندهٔ مدینه و بود که می نوشید

القَهْوَةَ القِشْرِيَّةَ كُلَّ يَوْمٍ بِقَدْرِ رِطْلٍ وَنِصْفٍ بِالبَغْدَادِيِّ وَقَوْلُهُ مَا شَرِبْتُ

قهوهٔ پوست بن هر روز باندازهٔ یک و نیم رطل بغدادی و قول او نه نوشیده ام

المَاءَ مُدَّةَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَكَانَ عُمْرُهُ يَبْلُغُ مِنَ السِّنِينَ خَمْسَةً وَثَمَانِينَ

آب را از مدت سی سال و بود عمرش که رسیده بود از سالها هشتاد و پنج سال

يَكْتَفِي بِالقَهْوَةِ القِشْرِيَّةِ كُلَّمَا عَطِشَ يَشْرَبُ القَهْوَةَ القِشْرِيَّةَ وَكَذَا

اکتفا می کرد بقهوهٔ قشریے هرگاه تشنه می شد می نوشید قهوهٔ پوست بن را و همچنان

سَائِرُ الحَلَاوَاتِ فَإِنْ قُلْتَ إِنَّ شُرْبَهُ عَبَثٌ وَالعَبَثُ حَرَامٌ قُلْتُ قَالَ

همه شیرینیها پس اگر بگوئی که بتحقیق نوشیدن وی عبث ست و عبث حرام ست گویم گفت

المُنَاوِيُّ وَالعَبَثُ اِرْتِكَابُ أَمْرٍ غَيْرِ مَعْلُومِ الفَائِدَةِ وَقِيلَ هُوَ الاِشْتِغَالُ

مناوی و عبث اختیار کردن چیزے ست که فائدهٔ او معلوم نباشد و گفته شده که آن باز ماندن

عَمَّا بِهِ النَّفْعُ بِمَا لَا يَنْفَعُ وَقِيلَ أَنْ يَخْتَلِطَ بِعَمَلٍ لَعِبٌ وَقَالُوا مَا لَيْسَ فِيهِ

از آنچه که بوی نفع ست بآنچه نفع نمی کند و گفته شده اینکه بیامیزد بعمل او بازیے و گفته اند برای آنچه که نیست در آن

غَرَضٌ صَحِيحٌ اِنْتَهَى وَلَا يَخْفَى أَنَّ شَارِبَ هٰذَا الدُّخَانِ لَهُ غَرَضٌ صَحِيحٌ

غرض صحیح آخر شد و پوشیده نیست که نوشندهٔ این دخان مراد را غرضی ست صحیح

كَمَا قَرَّرْنَاهُ سَابِقًا نَعَمْ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ وَلَا لَهُ غَرَضٌ فِي اسْتِعْمَالِهِ يَكُونُ

چنانکه تقریر کردیم او را سابق آری کسے که نمی شناسد آنرا و نیست مراو را غرض در استعمالش می باشد

عَبَثًا فِي حَقِّهِ لٰكِنَّهُ لَا يَحْرُمُ فِي حَقِّ غَيْرِهِ وَهُوَ نَظِيرُ صَاحِبِ الْمِرَّةِ الصَّفْرَاوِيَّةِ

عبث در حق وی لیکن حرام نمیشود در حق غیر او و آن مانند صاحب تلخهٔ صفراوی ست که

يَتَنَفَّرُ طَبْعُهُ عَنِ الْعَسَلِ وَلَا يُمْكِنُهُ أَنْ يُسَاعِدَهُ طَبْعُهُ عَلَى اسْتِعْمَالِهِ وَلَا

نفرت می کند طبیعت وی از شهد و ممکن نمی شود او را اینکه موافقت کند او را طبیعت وی بر استعمال شهد و

يَحْرُمُ بِذٰلِكَ فِي حَقِّ غَيْرِهِ وَلَا يُعَدُّ الْغَيْرُ عَابِثًا بِاسْتِعْمَالِهِ فَإِنْ قُلْتَ إِنَّهُ

حرام نمی شود بدان سبب در حق غیر او و شمار کرده نمی شود غیر او عبث کننده با ستعمال شهد پس اگر گوئی که تحقیق آن

خَبِيثٌ لِأَنَّ رَائِحَتَهُ تَسْتَخْبِثُهُ الطَّبَائِعُ السَّلِيمَةُ وَتَتَنَفَّرُ مِنْهُ فَقَدْ يَحْصُلُ

دخان بد بوست پلید می انگارد آنرا طبیعت های سلیمه و نفرت میکنند از ان و گاه حاصل می شود

عَنْ رَائِحَتِهِ صُدَاعٌ قُلْتُ نَعَمْ وَلٰكِنْ مَا هُوَ بِأَخْبَثَ رَائِحَةً مِنَ الْكُرَّاثِ وَ

از بوی وی دردسر گوئیم آری ولیکن نیست آن دخان بدتر از روی بوی از گندنا و

الثُّومِ وَالْبَصَلِ وَالْحِلْتِيتِ فَهٰذِهِ الْأَشْيَاءُ مُبَاحَةٌ قَطْعًا ثُمَّ إِنَّ هٰذَا

سیر و پیاز و انگژد و این چیزها مباح اند یقینا باز البته این

الِاسْتِخْبَاثَ فِي حَقِّ مَنْ لَا يَسْتَعْمِلُهُ لِعَدَمِ شُرْبِهِ وَعَدَمِ الْمُمَاسَّةِ لِقُرْبِهِ

پلید شمردن در حق کسی ست که استعمال نمی کند آنرا بجهت نه نوشیدن او و عدم اتصال برای نزدیکی او

وَأَمَّا شَارِبُهُ فَيَرَاهُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ كَمَا أَنَّ الْبَقَّالَ الَّذِي يُبَاشِرُ الْكُرَّاثَ

و اما نوشندهٔ آن دخان پس می بیند آن دخان را از پاکیزها چنانکه البته بقال آنکه مباشر می شود گندنا را

زَرْعًا وَبَيْعًا وَشِرَاءً لَا يَعُدُّهَا مِنَ الْخَبَائِثِ وَلَا يَتَنَفَّرُ طَبْعُهُ مِنْهَا فَإِنْ قُلْتَ

از روی کشت و فروختن و خریدن نمی انگارد آنرا از پلیدها و نفرت نمی کند طبیعت او از ان پس اگر گوئی که

قَدْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ فَهٰذَا مِنَ الْخَبَائِثِ قُلْتُ بِهٰذِهِ

بتحقیق فرمود خدای تعالی و حرام می کند بر او شان پلیدها و این دخان از پلیدها است گوئیم باین

الْآيَةِ اسْتَدَلَّ مَنْ حَرَّمَ الدُّخَانَ كَابْنِ حَجَرٍ وَالْقَاضِي حُسَيْنٍ وَلَا يَزَالُ

آیت دلیل می گیرد کسی که حرام کرده است دخان را مانند ابن حجر و قاضی حسین و همیشه اند

النَّاظِرُونَ يَستَدِلُّونَ بِهَا فِي اَمثَالِ هٰذِهِ المَحَلَّاتِ وَهُوَ وَهُم مُتَابِعُهُ

بیننده‌گان که دلیل می آرند بآن آیت در مانندهای این مقامات و آن و ایشانست که پیروی می کنند او را

النَّاظِرُونَ قَصَرُوا عَن تَحقِيقِ مَعنَى الاٰيَةِ وَتَحقِيقُهُ اَنَّهُ تَعَالٰى لَم يُفَصِّلِ

بیننده‌گان و قاصر شدند از تحقیق معنی آیت و تحقیقش آنکه البته خدای تعالی بیان نکرد

فِي الاٰيَةِ الخَبَائِثَ وَالطَّيِّبَاتِ وَلَم يُحَرِّمهَا بِهٰذِهِ الاٰيَةِ بَل حَكَمَ تَعَالٰى

در آیت پلیدها و پاکیزه‌ها را و حرام نکرد خبائث را باین آیت بلکه حکم کرد خدای تعالی

بِاَنَّهُ يَجِدُ اَهلُ التَّورٰيةِ وَالاِنجِيلِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ مَكتُوبًا

باینکه البته می یابند صاحبان توریت و انجیل محمد را صلی الله علیه وسلم نوشته شده

عِندَهُم فِي الكِتَابَينِ مَوصُوفًا بِصِفَةِ اَنَّهُ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ

نزد اهل کتاب در هر دو کتاب موصوف باین صفت که بتحقیق او حلال می کند برای ایشان طیبات را و حرام می کند

الخَبَائِثَ فَاِذًا كُلُّ مَا اَحَلَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ فَهُوَ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَمَا

خبائث را پس این وقت همه آنچه حلال کرد آنرا حضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از طیبات است و آنچه

حَرَّمَهُ فَهُوَ مِنَ الخَبَائِثِ فَالمُرَادُ اَنَّ الطَّيِّبَ وَالخَبِيثَ شَرعِيَّانِ فَالخَمرُ

حرام کرد آنرا پس آن از خبائث است پس مقصود آنست که طیب و خبیث شرعی اند پس شراب

مِنَ الخَبَائِثِ مَعَ اَنَّ العَرَبَ كَانُوا يُطَيِّبُونَهَا وَهُم اَهلُ الطَّبَائِعِ السَّلِيمَةِ

از جمله خبائث است با وجود آنکه البته عرب بودند که پاکیزه می دانستند شراب را و حال آنکه ایشان صاحبان طبیعت های سلیم اند

بَل كَانُوا يُسَمُّونَهَا طَابَةً وَالزِّنَا وَالخَمرَ طَيِّبَينِ وَهُمَا شَرعًا مِنَ الخَبَائِثِ

بلکه بودند که می نامیدند شراب را پاکیزه و زنا را و شراب را پاکیزه و هر دو از روی شرع از خبائث اند

وَالكُرَّاثُ مِنَ الخَبَائِثِ عِندَ الطَّبَائِعِ مَعَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَاٰلِهٖ

و گندنا از خبائث است نزد طبیعت با وجودی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و آله

وَسَلَّمَ جَعَلَهَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَالمِسكُ وَالعَنبَرُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَلَم يُنَصَّ بِاَنَّ

وسلم گردانیدند آنرا از طیبات و مشک و عنبر از طیبات اند و هر دو منصوص کرده نشده

۱ ای قوله تعالی ویحرم علیهم الخبائث ۱۲
۲ ای تفصیل الطیبات والخبائث ای تبیین مستفاد من بیان النبی ۱۲
۳ ای الکراث
۴ المسک والعنبر المنصوص ۱۲

مِنَ الْخَبَائِثِ فَلَا يَعْرِفُ الْخَبِيثَ وَالطَّيِّبَ إِلَّا الشَّارِعُ لَا الْعُقُولُ السَّلِيمَةُ

از خبيثها اند پس نمی شناسد خبيث و طيب را مگر شارع نه عقلهای سليم

وَالطَّبَائِعُ الزَّكِيَّةُ وَبِالْجُمْلَةِ الطَّيِّبَاتُ مَا أَحَلَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وطبيعتهای پاک وحاصل سخن آنکه طيبات چيزيست که حلال کرد آنرا پيغمبر صلی الله عليه وسلم

فَإِنْ عَدَّهُ النُّفُوسُ طَيِّبًا يُسَمَّى طَيِّبًا عُرْفًا وَقَدْ فَسَّرَ السَّلَفُ الطَّيِّبَ بِالْحَلَالِ

پس اگر شمار کردند آنرا نفسها طيب ناميده شود طيب در عرف وبتحقيق تفسير كردند قدما طيب را به حلال

وَالْخَبِيثَ بِالْحَرَامِ كَمَا ذَكَرَهُ أَئِمَّةُ التَّفْسِيرِ فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ وَأَخْرَجَ ابْنُ

وخبيث را به حرام چنانكه بيان كردند آنرا علمای تفسير در آيت شريف وروايت كرد ابن

الْمُنْذِرِ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ أَيِ الْحَلَالَ

منذر از ابن جريج در تفسير قول او تعالى وحلال می کند برای اوشان طيبات را يعنی حلال

وَأَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ وَابْنُ حَاتِمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي سُنَنِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ

وروايت كرد ابن جرير و ابن حاتم وبيهقی در سنن خود از عبد الله بن عباس رضی

اللّٰهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ قَالَ كَلَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ

الله عنهما در قول او تعالى وحرام ميكند بر اوشان خبائث را گفت مانند گوشت خوک و

الرِّبَا انْتَهَى وَإِذَا عَرَفْتَ ذٰلِكَ فَاعْلَمْ أَنَّ هٰذِهِ الشَّجَرَةَ لَمْ يُعْلَمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى

زنا آخر شد وچون شناختی آنرا پس بدانكه بتحقيق اين درخت دانسته نشد كه بتحقيق پيغمبر صلی

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَرَّمَهَا وَلَا دَلَّ عَلَى تَحْرِيمِهَا دَلِيلٌ قَطْعِيٌّ وَلَا ظَنِّيٌّ وَلَا

الله عليه وسلم حرام كرد آن درخت را و دلالت نه كرد بر حرمت آن دليلی يقينی ونه دليلی ظنی ونه

قِيَاسُ الْمُجْتَهِدِينَ فَلَا تَدْخُلُ فِي مُسَمَّى الْخَبَائِثِ فَيَبْقَى لَهَا اسْمُ الطَّيِّبَاتِ

قياس مجتهدين پس داخل نمی شود آن درخت در مسمی خبائث پس باقی می ماند بآن درخت نام طيبات

بِالْأَصْلِ وَالْعَجَبُ كُلُّهُ مِمَّنْ يُقَرِّرُ الِاسْتِدْلَالَ بِالْآيَةِ وَيَقُولُ الْقُرْآنُ نَزَلَ

باعتبار اصل وتعجب ست همه آن تعجب از كسے كه تقرير می كند استدلال را بآيت ومی گويد كه قرآن نازل شده

بلغة العرب فما استخبثوه فهو الخبيث وما لم يستخبثوه فهو الطيب

بلغت عرب پس آنچه خبیث دانند آنرا پس آن خبیث است وآنچه خبیث ندانند آنرا پس آن طیب است

ولا يعلم أن العرب استطابت المحرمات من الميتة والدم فأنا أتعجب

ونمی‌داند مستدل که بتحقیق عرب طیب دانسته‌اند محرمات را از مردار وخون پس من تعجب میکنم

ممن يتعاطى الاستدلال بالآيات دون معرفته لمعانيها ولما ورد

از کسیکه بدست می‌آرد استدلال را بآیات بدون شناختن وی برای معانی آیات وبرای آنچه وارد شده

فيه ولا أظن هذا يحل لعالم يتعاطى به فإن قلت قال المحرم أعني الشيخ محمد

دران چیز وگمان نمی‌کنم که این جائز باشد برای عالم که بدست آرد بآن استدلال اگر گوئی که گفت محرم یعنی شیخ محمد

حيوة السندي أن الدخان متولد من النار فقد قال النبي صلى الله

سندی که بتحقیق دخان پیدا شده است از آتش وحال آنکه بتحقیق فرمود پیغمبر صلی الله

عليه وآله وسلم إن الله لم يطعمنا نارا والنار طعام الكفار في جهنم

علیه وآله وسلم بتحقیق خدا طعام نه گردانید برای ما آتش را وآتش طعام کافران است در دوزخ

بئس القرار فهو حرام قلت هذا الكلام يمجه الاستماع ويستحيي برقمه

ای الدخان ۱۲

که بد قرار است پس آن حرام است گویم این کلام دفع می‌کند آنرا شنیدن وشرم می‌کند بنوشتن آن

اليراع ويحرم عليك بهذا الاستدلال الاستنشاق بالعود والمسك

قلم وحرام می‌شود بر تو باین استدلال بوی گرفتن به عود ومشک

والعنبر والتبخر بهما وقد ثبت أن الطيب مما حبب إلى المختار و

وعنبر وبخور گرفتن بآن هر دو وبتحقیق ثابت شده که البته طیب از آن چیزی است که دوست داشته شده است

هذه الأشياء طيبها الناس منها الدخان وهو غير محرم بسبب أنه

واین اشیا پاکیزه کردند آنها را مردمان از جملهٔ آنهاست دخان او نیست حرام کرده شده بسبب اینکه بتحقیق او

جزء النار وحديث لم يطعمنا نارا قال صلى الله عليه وسلم مستكرها

جزء آتش است وحدیث لم یطعمنا نارا فرمود صلی الله علیه وسلم در حالیکه مکروه دانسته

أكل الطعام الحار مع أنه لم يحرم مبذلك فإن قلت قال المحرمون

خوردن طعام گرم را باوجودی که بتحقیق آن حضرت حرام نکرده آن خوردن بسبب این حرارت پس اگر گوئی گفتند محرمون

فيه إضرار بالعقل وتقبيح لصورة شاربه وفي الحديث إن الله خلق

که در دخان ضرر است به عقل و زشت کردن است برای صورت نوشنده دخان و در حدیث است که بتحقیق خدا پیدا کرد

آدم على صورته أي صورة آدم ولا يجوز عود الضمير إليه تعالى لأنه

آدم را بر صورت آن یعنی بر صورت آدم و جائز نیست گردیدن ضمیر بسوی خدای تعالی چرا که البته

لا يطلق عليه الصورة لأن أسماء الله توقيفية ولا يقال قد أطلقها

اطلاق کرده نمی شود بخدای تعالی لفظ صورت چه بتحقیق نام های خدا توقیفی اند و گفته نشود که بتحقیق اطلاق کرده است

الله تعالى على نفسه لأنه استدلال بمحل النزاع كما لا يخفى وقد ورد في

خدای تعالی صورت را بر ذات خود چرا که این استدلال است بمقام نزاع چنانکه پوشیده نیست و بتحقیق وارد شده در

الحديث دفع السعال احترازا من قبح الصورة قلت الإضرار بالعقل

حدیث دور کردن سرفه برای احتراز کردن از زشتی صورت گویم ضرر کردن به عقل

لم يقل أحد من الأطباء ولا من أهل التجارب والتجربة أحد مواد البرهان

نه گفت آن را کسی از طبیبان و نه از صاحبان تجربه و تجربه یکی از مادهای دلیل ست

كما علم في علم الميزان وقد تقدم تقريره ذلك وإنما تقبيح الصورة فيه

چنانکه دانسته شده در علم منطق و بتحقیق مقدم شد تقریر آن و جز این نیست که زشت کردن صورت در دخان

باعتبار أن الشارب يفتح فاه ويخرج الدخان من أنفه ولا يخفى أن هذا

باعتبار آنست که بتحقیق نوشنده می کشاید دهن خود را و بیرون می آرد دود را از بینی خود و پوشیده نیست که بتحقیق این

ليس تقبيحا ولا يوجب تحريما ومثل ذلك يقع عند أكل الطعام وغيره

نیست زشت کردن صورت و موجب نمی شود حرمت را و مانند آن واقع می شود نزد خوردن طعام و جز آن و

عند الاستصعاد وإنما نهى الرسول صلى الله عليه وسلم عن الوشم

نزد بالا رفتن و جز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نیلگون کردن بدن و

أي الضمير ... نامهای او تعالی ... اطلاق صورت ... أي شارب الدخان ... أي سائر الأشياء ... في الحديث ...

قال في الواشمات المغيرات وقد كتب أهل السلف مثل ابن حجر و

فرمود در حق زنان نیلگون کنندگان که تغییر دهنده اند و بتحقیق نوشتند علمای سلف مانند ابن حجر و

غيره من الأئمة رضي الله عنهم وأما هذا أي الدخان فلا تغيير فيه

سوای آن از امامان رضی الله عنهم و اما این یعنی دخان پس نیست تغییر در آن

لخلق الله تعالى وقال المحرمون قد ورد في الحديث النهي عن [illegible]

برای پیدایش خدای تعالی و گفتند حرام کنندگان دخان بتحقیق وارد شده در حدیث منع از [illegible]

احترازا من قبح الصورة قلنا المعروف في الحديث الأمر بكظم الفم عند

برای احتراز کردن از زشتی صورت گوییم مشهور در حدیث حکم ست به بند کردن دهن نزد

التثاؤب والجشاء والعطاس ودفعه ما استطاع لأن خلافه يحبه

خمیازه و آروغ و عطسه و دفع کردن آن هر قدر که طاقت داشته باشد خلاف او دوست می دارد آنرا

الشيطان ويضحك كما في كتب الحديث ولم أجد في التتن أي التنباكو

شیطان و می خندد آنرا چنانکه در کتابهای حدیث ست و نه یافتم در تتن اسے تنباکو

حديثا فإن قلت قد قال المحرمون فيه رائحة كريهة وقد قال النبي

حدیثی را پس اگر بگوی بتحقیق گفتند محرمون در آن دخان بوی بد ست و بتحقیق فرموده پیغمبر

صلى الله عليه وسلم إن الله طيب لا يقبل إلا طيبا قلت مسلم قبح

صلی الله علیه و سلم بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را گوییم مسلم است زشتی

رائحته عند غير شاربه أو عندكم إلا أنه ليس بأقبح رائحة من الكراث

بوی او نزد سوای نوشنده دخان یا نزد شما مگر اینکه البته او نیست زشت تر از روی بوی از گندنا

وقد سلف أنه لا يقتضي قبح الرائحة تحريمها وإنما نهى النبي صلى الله

و بتحقیق گذشت که البته او تقاضا نمی کند زشتی بوی حرمت را و جز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله

عليه وسلم عن أكل الكراث عند غشيان المساجد لئلا يؤذي

علیه و سلم از خوردن گندنا نزدیک آمدن مسجدها تا ایذا ندهد

بِرَائِحَتِهِ الْمَلَائِكَةَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَهٰكَذَا نَقُولُ لَا يَقْرَبَنَّ شَارِبُ الشَّتْنِ

به بوی خود فرشته‌ها را و مسلمانان را و همچنان می‌گوییم که نزدیک نشود نوشنده تنباکوی که

الَّذِي لَهُ رَائِحَةٌ خَبِيثَةٌ فِي الْمَسَاجِدِ وَالتُّنْبَاكُ فِيهِ أَنْوَاعٌ نَوْعٌ لَا رَائِحَةَ

مر او را بوی پلید است در مسجدها و تنباکو دران چند اقسام اند قسمی ست که نیست بوی

فِيهِ لَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ دُخُولُ بَيْتِ اللهِ وَلَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ الْجَمَاعَاتُ وَمِنْهُ فِيهِ

دران حرام نمی‌شود بروی داخل شدن در خانهٔ خدا و حرام نمی‌شود بروی جماعتها و بعضی ازان زشت

الرَّائِحَةُ يُمْنَعُ مُسْتَعْمِلُهُ عَنْهَا وَأَمَّا قَوْلُهُ إِنَّ اللهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ

بوست که باز داشته می‌شود استعمال کننده وی از جماعتها و اما قولش که بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی‌کند مگر پاکیزه را

فَذٰلِكَ فِيمَا يُتَقَرَّبُ بِهِ إِلَيْهِ وَشُرْبُ هٰذَا الدُّخَانِ لَيْسَ بِقُرْبَةٍ إِنَّمَا هُوَ

پس آن در چیزی ست که نزدیکی حاصل کرده میشود بسوی خدا و نوشیدن این دود نیست نزدیکی به خدا جز این نیست که او

مُبَاحٌ اسْتِعْمَالُهُ لِنَفْسِهِ طَلَبًا لِرَاحَتِهَا وَأَمَّا ذِكْرُ حَدِيثِ إِنَّ اللهَ طَيِّبٌ

مباح ست استعمال او برای ذات او بجهت طلب کردن خوشی نفس و اما ذکر کردن حدیث که البته خدا پاکیزه است

لَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ فَهُوَ وَضْعٌ لِلْحَدِيثِ فِي غَيْرِ مَحَلِّهِ أَمَّا أَوَّلًا فَلِمَا عَرَفْتَ

قبول نمی‌کند مگر پاکیزه را پس آن نهادن ست مر حدیث را در غیر مقام او اما اولاً پس برای آنچه شناختی که

أَنَّ هٰذَا التُّنْبَاكَ لَا يُسَمَّى خَبِيثًا شَرْعًا فَإِنَّهُ اسْمٌ لِلْمُحَرَّمِ وَلَا لُغَةً وَمَا هُوَ

بتحقیق این تنباکو نامیده نمی‌شود خبیث از روی شرع چه البته خبیث نام ست مر محرم را و نه از روی لغت و نیست آن

إِلَّا مِثْلُ مَا لَهُ السَّبْخَةُ الَّتِي تَعَافُهَا الْمُتْرَفُونَ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ يَعْتَادُهَا

مگر مانند چیزی که مر او راست نمکینی که مکروه می‌دانند آنرا توانگران و کسی که نیست عادت می‌کند آنرا

وَقَدْ أَكَلَ سَيِّدُ الطَّيِّبِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ عَافَ أَكْلَ الضَّبِّ

وبتحقیق خورد سردار پاکیزگان صلی الله علیه وسلم و بتحقیق مکروه پنداشت خوردن گوه را

وَأَكَلَ بِحَضْرَتِهِ مَنْ لَا يَعَافُهُ وَأَمَّا ثَانِيًا فَإِنَّ قَوْلَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و خورد روبروی آن حضرت کسی که مکروه نه پنداشت آنرا و اما وجه دوم پس البته قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم که از

لا يقبل الا طيبا وردفي سياق ما يتقرب به وشارب التتن لا يعدّه
قبول نمی کند مگر پاکیزه را وارد شده در سیاق چیزی که نزدیکی حاصل کرده شود بوی و نوشنده تنباکو نمی انگارد آنرا
قربة كما عرفت وامّا ثالثا فالمراد من الطيب في الحديث هو الحلال فانه
عبادت چنانکه شناختی واما وجه سوم پس مقصود از طیب در حدیث آن حلال ست پس تحقیق
اخرج احمد ومسلم والترمذي وابن المنذر وابن حاتم من حديث
روایت کرد امام احمد و مسلم و ترمذی و ابن منذر و ابن حاتم از حدیث
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها
ابوهریره رضی الله عنه گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای
الناس ان الله طيب لا يقبل الا طيبا وامر المؤمنين بما امر به المرسلين
مردمان بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را و حکم کرد مسلمانان را بآنچه حکم کرد بوی پیغمبران را
فقال يا ايها الذين امنوا كلوا من الطيبات واعملوا صالحا ثم ذكر
پس فرمود ای آنانکه ایمان آوردند بخورید از پاکیزه‌ها و عمل کنید شایسته باز ذکر فرمود
الرجل يطيل سفره اشعث اغبر ومطعمه ومشربه حرام وملبسه
مردی را که دراز کند سفر خود را در حالیکه ژولیده موی ست غبارآلوده و طعام و شرابش حرام ست و پوشاکش
حرام وغذي بالحرام يمد يده الى السماء يقول يا رب يا رب فانّى
حرام ست و خورش کرده شده به حرام دراز می کند دست خود را بسوی آسمان میگوید ای پروردگار من ای پروردگار من پس کجا
يستجاب له لذلك فالحديث اخبار بان الطيب هو الحلال واذا
قبول کرده شود مر او را بآن سبب پس حدیث اخبار ست بانیکه البته طیب آن حلال ست و چون
عرفت هذا الذي تتبعناه وان ادلة المحرمين غير ناهضة على مدعاهم
شناختی این را که استقرا کردیم آنرا و تحقیق دلائل محرمین نیست قائم شونده بر مقصود شان
تبين لك ان هذا الدخان المذكور في صدر السؤال من المباحات
ظاهر شد مر ترا که تحقیق این دخان مذکور در آغاز سوال از مباحات است

الحلال وعرفت انه لا يليق بالعالم التقي الاستدلال باية او حديث

حلال ست وشناختی که بتحقیق سزاوار نیست بعالم پرهیزگار دلیل گرفتن آیت یا حدیث

الا بعد تحقيق معناه وان ما يقام تحريمه لشيء او تحليل لما احل

مگر بعد ثابت کردن معنی او و بتحقیق دلیلی که ثابت کرده می شود تحریم او برای چیزی یا حلال کردن و آنرا که حلال

الله مقام صعب خطر ان الله تعالى يقول ولا تقولوا لما تصف

خدا مقامی ست دشوار خوفناک چه خدای تعالے می فرماید و مگوئید مرآنچه را که بیان می کنند

السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب

زبانهای شما دروغ را این حلال ست و این حرام تا افترا کنید بر خدا دروغ را

الاية ولا تقل لي فانت الان ساع في تحليل هذه الشجرة فاني اقول

تا آخر آیت و مگو مرا پس تو اکنون کوشش کننده هستی در حلال گردانیدن این درخت پس تحقیق من میگویم

لست ساعيا في تحليل محرم بل ابقيت ما ابقاه الله حلالا بالاصالة

که نیستم سعے کننده در حلال کردن حرام کرده شده بلکه باقی داشتم آنرا که باقی داشته است او را خدا حلال بالاصالة

واثبت انه لم يقم المحرم على تحريمه برهانا يخرج به عن ذلك الاصل

و ثابت کردم که بتحقیق قائم نکرد محرم بر تحریمش دلیلی را که بیرون آید بسبب آن دلیل از آن اصل

نعم بعد ما تقرر ان الدخان من المباحات ومن قسم الحلال البين

آری بعد آنچه که ثابت شده که بتحقیق دخان از چیزهای مباح ست و از قسم حلال ظاهر ست

فلا ينبغي للعاقل ان يستغرق اوقاته في استعماله ويذهب نفيس عمره

پس سزاوار نمی شود مر عاقل را اینکه مستغرق کند اوقات خود را در استعمال آن دخان و ببرد نفیس عمر خود را

في امتصاص دخانه ويحول بينه وبين ذكر المولى بلسانه ويجعله

در مکیدن دخانش و مانع شود میان او و میان ذکر خدا بزبان او و بگرداند آنرا

من مهمات شانه كما هو داب مستعمليه والعاكفين عليه والباذلين

از مطالب حال خود چنانکه او عادت استعمال کنندگان اوست و ملازمت کنندگان بر دخان خرج کنندگان

أَمْوَالَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ ذَٰلِكَ لَيْسَ دَأْبُ السَّائِرِينَ إِلَى اللهِ بَلِ الْمُؤْمِنُ

مالهای خود را در آن خان بتحقیق آن نیست طریقهٔ سیر کنندگان بسوی خدا بلکه مومن

التَّقِيُّ يَحْرِصُ عَلَى الْإِنْفَاقِ أَوْقَاتِهِ وَأَمْوَالِهِ فِيمَا يُقَرِّبُهُ إِلَى مَوْلَاهُ وَيَزِيدُهُ

پرهیزگار رغبت می کند بر خرج کردن اوقات خود و مالهای خود در آنچه نزدیک کند او را بسوی مالک او و زیاده کند

مِنْ تَقْوَاهُ وَيَتَّخِذُ مِنَ الْمُبَاحَاتِ قَدْرَ مَا يُعِينُهُ عَلَى الطَّاعَاتِ فَالْإِفْرَاطُ

از پرهیزگاری او و بگیرد از چیزهای مباح بآنقدر که مدد کند او را بر عبادتها پس زیادتی کردن

فِي الْإِشْتِغَالِ بِهَا فَاعِلُهُ مَذْمُومٌ كَمَا أَنَّ الْمُفَرِّطَ فِي تَرْكِ مَا حَرَّمَ اللهُ

در اشتغال بآنها فاعلش مذمت کرده شده است چنانکه بتحقیق تفریط کننده در ترک آنچه حرام کرده است خدا

مَلُومٌ وَخَيْرُ الْأُمُورِ السَّائِقَاتُ إِلَى الْهُدَىٰ وَشَرُّ الْأُمُورِ الْمَذْمُومَةِ

ملامت کرده شده است و بهترین چیزها کشنده اند بسوی هدایت و بدترین امور مذمت کرده شده اند

الْمُحْدَثَاتُ الْبَدَائِعُ وَقَدْ كَانَ مَنْ لَهُ ابْتِنَاءُ نَبِيِّنَا خَيْرِ الْبَشَرِ صَلَّى اللهُ

پیدا کرده شده نوها و بتحقیق هست کسی که مر او راست اقتدای پیغمبر ما بهترین آدمیان صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنَامُ وَيَقُومُ وَيُفْطِرُ وَيَصُومُ وَيَنْكِحُ النِّسَاءَ كَمَا قَالَ ذَٰلِكَ

علیه وسلم می خوابد و قیام می کند و افطار می کند و روزه می دارد و نکاح می کند زنان را چنانکه فرمود آنرا

حِينَ بَلَغَهُ أَنَّ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِهِ أَرَادُوا تَرْكَ الْمَنَامِ وَبَعْضُهُمْ أَرَادُوا

وقتیکه رسید آن حضرت را که گروهی از اصحاب او اراده کردند ترک خواب را و بعضی از اصحاب اراده کردند

مُدَاوَمَةَ الصِّيَامِ وَآخَرُ أَرَادُوا الْإِنْقِطَاعَ عَنِ النِّكَاحِ وَالتَّبَتُّلَ وَ

همیشگی روزه را و دیگران اراده کردند انقطاع را از نکاح و بریدگی را از خلق و

لْنَقْتَصِرْ عَلَىٰ هَٰذَا الْمِقْدَارِ مِنَ الْمَقَالِ فِي جَوَابِ السُّؤَالِ وَاللهَ نَسْأَلُ

باید که اقتصار کنیم بر همین قدر از سخن در جواب سوال و خدا را سوال می کنیم اورا

الثَّبَاتَ عَلَىٰ مَا يَرْتَضِيهِ مِنَ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ثابت ماندن بر آنچه پسند کند خدا او را از قولها و فعلها و ستایش مر خدا راست پروردگار جهان

إتَّفَقُوا عَلَى وُجُوبِ الفِرَارِ مِنْ مَحَلِّ العَذَابِ كَبَطْنِ مُحَسِّرٍ الْمُسَمُّ

اتفاق کردند بر واجب شدن فرار از جای عذاب مانند بطن محسر که نام

وَ إِذْ أَهْلَكَ اللّٰهُ فِيْهِ أَصْحَابَ الفِيْلِ فَإِذَا وَجَبَ الفِرَارُ مِنْ مَحَلِّ

میدانی ست که ہلاک کرد خدا در ان میدان صاحبان فیل را پس چون واجب شد گریختن از جای

العَذَابِ فَوُجُوبُ الفِرَارِ مِمَّا بِهِ العَذَابُ أَوْلَى قَالَ فِي مُخْتَصَرِ

عذاب پس واجب شدن فرار از انچه که بسبب او عذاب ست بہتر ست گفته در مختصر

الإِحْيَاءِ إِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِيْنَ وَيَقُوْلُ اللّٰهُ

احیاء العلوم که بتحقیق آن حضرت علیه السلام بود که مکروه می داشت طعام گرم را و می فرمود که خدای

تَعَالَى لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا فَهٰذَا الدُّخَانُ أَوْلَى بِالتَّرْكِ فَإِنْ قِيْلَ شُرْبُ الدُّخَانِ

تعالی طعام نه کرد برای ما آتش را پس این دخان اولی ست به ترک پس اگر گفته شود نوشیدن دود

لِلتَّدَاوِيْ جَائِزٌ قُلْنَا لَا يَجُوْزُ لِقَوْلِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ مَا جَعَلَ

برای دوا جائز ست گوئیم جائز نمی شود بجهت قول ابن مسعود رضی الله عنه نه گردانید شفاء

شِفَاءَكُمْ فِيْمَا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ قَالَ ابْنُ سِيْنَا لَوْ لَا الدُّخَانُ

صحت شما در انچه حرام کرده شد بر شما گفت بو علی ابن سینا اگر نمی بود دود

وَالْغُبَارُ لَعَاشَ ابْنُ آدَمَ أَلْفَ عَامٍ قَالَ جَالِيْنُوْسُ اجْتَنِبُوْا ثَلٰثَةً وَعَلَيْكُمْ

و غبار هر آینه زندگی می کرد آدمی هزار سال گفت جالینوس پرهیز کنید از سه چیز و لازم گیرید بر خود ها

بِأَرْبَعَةٍ وَلَا حَاجَةَ لَكُمْ إِلَى الطَّبِيْبِ اجْتَنِبُوا الدُّخَانَ وَالْغُبَارَ وَالنَّتْنَ

چهار چیز و نیست حاجت مر شما را بسوی طبیب پرهیز کنید دود را و گرد را و بدبو را

وَعَلَيْكُمْ بِالدَّسَمِ وَالْحُلْوِ وَالطِّيْبِ وَالْحَمَّامِ وَذَكَرَ فِي القَانُوْنِ أَنَّ جَمِيْعَ

و لازم گیرید بر خود ها چرب را و شیرین را و خوشبوئی را و حمام را و ذکر کرد شیخ در قانون که بتحقیق همه

أَصْنَافِ الدُّخَانِ مُجَفِّفٌ بِجَوْهَرِ الأَرْضِ وَفِيْهِ نَارِيَّةٌ يَسِيْرَةٌ قَالَ بَعْضُ

اقسام دود خشک کننده ست بسبب ذات زمین و در ان آتش ست اندک گفتند بعضی

الفضلاء فاذا کان جمیع اصناف الدخان مجففا یکون هذا الدخان
فاضلان پس وقتیکه شد همه اقسام دود خشک کننده باشد این دود
مجففا للرطوبات البدنیة فیؤدی الی حصول الامراض الکثیرة فلا
تجفیف کننده مر رطوبتهای بدن را پس می رساند بسوی پیدا شدن بیماریهای بسیار پس
یجوز استعماله وذکر فی نصاب الاحتساب ان استعمال المضر حرام
جائز نمی باشد استعمال دخان وذکر کرده شده در نصاب الاحتساب که البته استعمال کردن چیزی مضر حرام است
وحرمة شرب الدخان قد ثبت عن کثیر من اکابر العصر المعتمدین فی
وحرمت نوشیدن دخان بتحقیق ثابت شده از بیشتر از بزرگان زمانه که معتمد اند در
الحجاز والیمن ومصر والروم وقد الفوا فی ذلک رسائل انتهی من
حجاز ویمن و مصر وروم وبتحقیق تصنیف کردند دران رسالها را آخر شد از
تصنیف المخدوم عبد الواحد تمت
تصنیف مخدوم عبد الواحد

بسم الله الرحمن الرحیم * الحمد لله الذی انزل الشرائع والاحکام و
ستایش مر خدا راست که نازل کرد شریعتها را و حکمها را و
الصلوة علی النبی الامی الذی فصل بین الحلال والحرام وعلی
رحمت کامله نازل باد بر پیغمبر امی آنکه جدا کرد میان حلال و حرام و بر
آله الذین امر ان یتمسک بهم الانام واصحابه الذین اوجب اقتداءهم
اولاد وی آنانکه حکم کرد خدا اینکه چنگ زند بانها خلق و بر یاران وی آنانکه واجب کرد خدا پیروی ایشان را
علی الخواص والعوام وبعد فقد وصلت الرقیمة الکریمة الرفیعة
بر خواص و عوام وبعد حمد و نعت پس بتحقیق رسید رقیمه بزرگ
الشان فی حضرة الاستاذ منتصف شهر رمضان مشعرة
مرتبه در حضرت استاد در نصف ماه رمضان خبر دهنده

وَالْاَعْصَابِ بَلْ غَايَتُهُ مَا يَعْرِضُ لِمَنْ يَبْدَءُ بِاَكْلِهِ لِمَرَارَةِ طَعْمِهِ وَحِدَّةِ
بلکه بنهایت انچه عارض می شود مر کسی را که ابتدا کند بخوردن تنباکو بجهت تلخی مزه او و تیزی

رِيْحِهِ وَحَرَاقَةِ جِرْمِهِ بَعْضُ الْحَالَاتِ كَالتَّهَوُّعِ وَالْغَثَيَانِ وَكَذَا
بوی او و سوزش جرم او بعضی حالها مانند تهوع و غثیان و همچنان

قَدْ يَعْرِضُ بَعْضُهَا لِمَنْ يُدَاوِمُهُ اِذَا اَكَلَهُ عَلٰى خُلُوِّ الْمَعِدَةِ وَهٰذَا لَيْسَ
بتحقیق عارض می شود بعضی حالات مر کسی را که همیشگی می کند آنرا وقتیکه بخورد آنرا به خالی بودن معده و این نیست

بِاِفْتَارٍ كَمَا سَيَظْهَرُ عِنْدَ بَيَانِ حَقِيْقَتِهِ فَانْتَظِرْ فَاِنْ قِيْلَ ذُكِرَ فِيْ كُتُبِ
افتار چنانکه نزدیک ست ظاهر میشود وقت بیان کردن حقیقت افتار پس انتظار کن پس اگر گفته شود که ذکر شده در کتابهای

الطِّبِّ اَنَّهُ سَمٌّ وَاسْتِعْمَالُ السَّمِّ فِي الشَّرْعِ مُحَرَّمٌ قُلْنَا سَمِّيَّتُهُ الْقِسْمِ الَّذِيْ
طب که بتحقیق تنباکو زهر ست و استعمال زهر در شریعت حرام ست گوییم زهر بودن قسمی که

تُعَارِفُ فِيْ بِلَادِنَا اَكْلُهُ غَيْرُ مُسَلَّمٍ وَاِنْ سُلِّمَتْ فَاَكْلُ السَّمِّ الْقَلِيْلِ
مشهور ست در شهرهای ما خوردنش مسلم نیست و اگر تسلیم کرده شود سمیت پس خوردن زهر اندک

بِحَيْثُ يَخْرُجُ لِقِلَّتِهِ عَنِ الْمَضَرَّةِ وَيَتَرَتَّبُ عَلَيْهِ الْمَنَافِعُ الْكَثِيْرَةُ
بطوری که بیرون رود بسبب قلت خود از مضرت و مترتب شود بروی منافع بیشتر

مِثْلُ اِصْلَاحِ الْهَوَاءِ وَدَفْعِ الْوَبَاءِ وَغَيْرِهِمَا كَمَا سَنَنْقُلُ عَنِ الْكُتُبِ
مانند اصلاح هوا و دفع وبا و سوای این هر دو چنانکه نزدیک ست که نقل می کنیم از کتابهای

الطِّبِّيَّةِ الشَّهِيْرَةِ غَيْرُ حَرَامٍ كَالزَّعْفَرَانِ فَاِنَّ الْاَطِبَّاءَ صَرَّحُوْا بِاَنَّ
طب که مشهور اند نیست حرام مانند زعفران پس بتحقیق اطبا تصریح کردند بانکه

قَدْرَ ثَلٰثَةِ دَرَاهِمَ مِنْهُ قَاتِلٌ بِالتَّفْرِيْحِ الْمُفْرِطِ وَجَوَازُ اَكْلِ السَّمِّ
مقدار سه درهم از زعفران کشنده است بسبب خوش کردن زیاده و جواز خوردن زهر

الْقَلِيْلِ مُصَرَّحٌ فِيْ كُتُبِ الْفِقْهِ قَالَ فِيْ مَطَالِبِ الْمُؤْمِنِيْنَ فِيْ فَصْلِ
اندک تصریح کرده شده است در کتابهای فقه گفته در مطالب المومنین در فصل

تهوع ... قی کردن ۱۲

خبر لقوله فاکل السم القلیل ۱۲

مَا لَا يُؤْكَلُ مِنْ غَيْرِ الْحَيَوَانِ نَاقِلًا عَنِ الْإِحْيَاءِ وَأَمَّا السَّمُّ إِذَا خَرَجَ

انچه خورده نمی شود از سوای حیوان درحالی که ناقل ست از احیاء العلوم واما زهر چون بیرون آید

عَنْ كَوْنِهِ مُضِرًّا لِقِلَّتِهِ أَوْ تَعْجِينِهِ فَلَا يَحْرُمُ وَأَمَّا الْحُكْمُ بِحُرْمَةِ

از بودنش مضر بسبب قلت او یا خمیر کردن وی پس حرام نمی شود واما حکم به حرمت

سَعُوطِهِ فَلَسْتُ أَظُنُّ إِمْكَانَ أَنْ يَنْهَضَ عَلَيْهَا شُبْهَةٌ سَخِيفَةٌ

ریختن او دربینی پس نیستم که گمان کنم امکان اینکه قائم شود بران حرمت شبهه سست

فَضْلًا عَنْ حُجَّةٍ قَوِيَّةً كَانَتْ أَوْ ضَعِيفَةً فَإِنَّ سَعُوطَهُ لَيْسَ

زیاده از قائم شدن دلیل قوے باشد یا ضعیف پس تحقیق ریختن او دربینی نیست

بِمُسْكِرٍ وَلَا مُفَتِّرٍ وَلَا مُخَدِّرٍ وَلَا مُضِرٍّ وَلَيْسَ فِي النَّبَاتَاتِ سِوَى هٰذِهِ

مسکر و نه مفتر و نیست مخدر و نه مضر و نیست در گیاه ها جز این

الْأُمُورِ جِهَةُ الْحُرْمَةِ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ مِنْ فُقَهَاءِ هٰذِهِ الْأُمَّةِ

امور سبب حرمت چنانکه پوشیده نیست بر یکی از فقهای این امت

فَكَيْفَ يَكُونُ مَمْنُوعًا بَلْ حَرَامًا مَقْطُوعًا وَبِالْجُمْلَةِ فَإِنْ كَانَ لَهُمْ

پس چگونه مے باشد منع کرده شده بلکه حرام یقینی وحاصل سخن اینکه پس اگر باشد مراوشان را

عَلَى هٰذِهِ الدَّعْوَى تَمَسُّكٌ فَعَلَيْهِمْ بِالْبَيَانِ وَعَلَيْنَا تَسْلِيمُهُ

برین دعوے دلیلی پس لازم ست براوشان بیان کردن و بر ماست تسلیم آن

أَوْ رَدُّهُ بِالْبُرْهَانِ وَأَمَّا الْحُكْمُ بِحُرْمَةِ جَذْبِ دُخَانِهِ فَأُفَصِّلُ

یا رد کردنش به دلیل واما حکم بحرمت کشیدن دخانش پس تفصیل میکنم

بَعْضَ التَّفْصِيلِ فِي بَيَانِهِ وَأَقُولُ إِنَّ أَسَاتِذَتَنَا الْكِرَامَ الَّذِينَ هُمْ

بعضے تفصیل را در بیان او ومی گویم که بتحقیق استاذهای ما بزرگ آنانکه اوشان

مِنَ الْمَشَائِخِ النَّقْشْبَنْدِيَّةِ الْعِظَامِ يَرَوْنَ جَذْبَ دُخَانِ التَّنْبَاكِ

از مشائخ نقشبندیه بزرگ اند مے دانند کشیدن دخان تنباکو را

اى لا يحرم اكل التنباكو ۱۲

فِي غَايَةِ الشَّنَاعَةِ وَيَحْكُمُونَ عَلَى جَاذِبِيهِ بِأَشَدِّ الْفَظَاعَةِ لٰكِنَّ

در نهایت قباحت ا و حکم می کنند بر کشنده اش به سخت زشتی لیکن

الْكَلَامَ هٰهُنَا فِيمَا ثَبَتَ بِالْأَدِلَّةِ الشَّرْعِيَّةِ دُونَ مَا ظَهَرَ بِالْوَارِدَاتِ

کلام اینجا در چیزی ست که ثابت شده به دلیل های شرعی نه آنچه ظاهر شده بمعاملات

الْكَشْفِيَّةِ وَالْكَرَاهَةِ الطَّبْعِيَّةِ فَأَقُولُ فِي هٰذِهِ الْمَسْئَلَةِ تَشَتَّتَتْ

اہل کشف و بکراہیت طبعی پس می گویم درین مسئله مختلف شدند

الْأَقْوَالُ وَتَكَثَّرَ الْقِيلُ وَالْقَالُ فَتَفَرَّقَ النَّاسُ حِزْبًا وَأَخَذَ كُلُّ

قولها و بسیار شد گفتگو پس متفرق شدند مردمان گروه گروه و گرفته هر یک

فِرْقَةٍ مَذْهَبًا فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّهُ حَرَامٌ بِلَا اشْتِبَاهٍ وَمَالَ بَعْضُهُمْ

فرقه مذهب را پس گفت بعضی او شان که بتحقیق او حرام ست بلاشبه و خواهش کردند بعضے او شان

إِلَى أَنَّهُ حَلَالٌ بِلَا اسْتِكْرَاهٍ وَحَكَمَ بَعْضُهُمْ بِأَنَّهُ مَكْرُوهٌ وَالْأَظْهَرُ

بسوی آنکه بتحقیق او حلال ست بدون کراهت و حکم کردند بعضی او شان باینکه بتحقیق او مکروه ستا و ظاہر ترینست

مَا قَالُوهُ فَمَنْ قَالَ بِحُرْمَتِهِ تَشَبَّثَ بِالرِّوَايَاتِ الْفِقْهِيَّةِ كَمَا نُقِلَ

آنچه گفتند آنرا پس هر که گفت بحرمت او دلیل گرفت بروایتهای فقهی چنانکه نقل کرده شود

عَنِ التَّاتَارْخَانِيَّةِ وَغَيْرِهَا الدُّخَانُ حَرَامٌ وَأَقَامَ الْأَدِلَّةَ أَيْضًا عَلَى حُرْمَتِهِ

از تاتار خانیه و غیر آن دخان حرام ست و قائم کرد دلیلها را نیز بر حرمت او

مِنْهَا أَنَّهُ وَإِنْ سُلِّمَ عَدَمُ كَوْنِهِ مُسْكِرًا لٰكِنْ لَا شُبْهَةَ فِي كَوْنِهِ مُفَتِّرًا

بعضی از آن ادله آنست که بتحقیق اگرچه تسلیم کرده شود نه بودنش مسکر لیکن نیست شبهه در بودنش مفتر

وَكُلُّ مُفَتِّرٍ حَرَامٌ لِمَا وَقَعَ فِي الدُّرِّ الْمُخْتَارِ قَالَ شَيْخُنَا النَّجْمُ وَالتُّتُنُ الَّذِي

و هر مفتر حرام ست بنابر آنچه واقع شده در درمختار گفت شیخ ما نجم و تنباکو آنکه

حَدَثَ وَكَانَ حُدُوثُهُ بِدِمَشْقَ فِي سَنَةِ خَمْسَةَ عَشَرَ بَعْدَ الْأَلْفِ

پیدا شده و بود حدوث او در دمشق در سن یک هزار و پانزده هجری ا

له أي القول بالكراهة ١٢

قوله النجم الغزي الشافعي ١٢

يَدَّعِي شَارِبُهَا أَنَّهُ لَا يُسْكِرُ وَإِنْ سُلِّمَ لَهُ فَإِنَّهُ مُفْتِرٌ وَهُوَ حَرَامٌ لِحَدِيثِ

دعوی می کند نوشنده او که بتحقیق او سکر نمی آرد و اگر تسلیم کرده شود مر او را پس بتحقیق او مفتر است و او حرام است بسبب حدیث

أَحْمَدَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ نَهَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ

امام احمد از ام سلمه رضی الله عنها گفت منع فرمود پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ وَمُفْتِرٍ وَمِنْهَا أَنَّ هٰذَا الْفِعْلَ لَيْسَ

علیه وآله وسلم از هر مست کننده و سست کننده و بعضی از انها آنست که بتحقیق این فعل نیست

فِيهِ فَائِدَةٌ دُنْيَوِيَّةٌ أَوْ دِينِيَّةٌ وَكُلُّ فِعْلٍ هٰذَا شَأْنُهُ فَهُوَ إِمَّا عَبَثٌ

دران فائده دنیا یا دین و هر فعلی که این شان اوست پس او یا بی فائده است

أَوْ لَعِبٌ أَوْ لَهْوٌ وَكُلُّهَا حَرَامٌ لِأَنَّهَا لَمْ تُذْكَرْ فِي الْقُرْآنِ الْمُعَظَّمِ إِلَّا

یا بازی کردن ست و همه اینها حرام اند چرا که بتحقیق اینها ذکر نشده اند در قرآن بزرگ مگر

عَلَى طَرِيقِ الذَّمِّ قَالَ اللهُ تَعَالَى أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَقَالَ

به طور مذمت فرمود خدای تعالے آیا پس گمان کردید جز این نیست که بیافریدیم شما را بی فائده و فرمود

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلٰوةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا

و چون ندا کنید بسوی نماز تمسخر و بازی گیرند آنرا این بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمی

يَعْقِلُونَ وَقَالَ قَالُوا إِنَّ اللهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكٰفِرِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا

فهمند و فرمود گویند که بتحقیق خدا حرام ساخته است این هر دو را بر کافران آنانکه گرفته اند

دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كُلُّ لَعِبِ ابْنِ

دین خود را بازی و لهو و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر بازی پسر

آدَمَ بَاطِلٌ إِلَّا ثَلٰثَةٌ مُلَاعَبَةُ الرَّجُلِ مَعَ أَهْلِهِ وَتَأْدِيبُهُ لِفَرَسِهِ وَ

آدم باطل ست مگر سه بازی کردن مرد با زوجه خود و ادب دادنش مر اسپ خود را و

مُنَاضَلَتُهُ بِقَوْسِهِ وَأَيْضًا حُرْمَةُ كُلِّ لَعِبٍ مُصَرَّحَةٌ فِي كُتُبِ الْفِقْهِ

تیراندازی کردنش بکمان خود و نیز حرمت هر بازی بیان کرده شده در کتابهای فقه

كالفتاوى الحمادية ونصاب الاحتساب وغيرهما ومنها ان مطلق

مانند فتاوى حماديه ونصاب الاحتساب وسواى اين هردو وبعضى ازان ادله اينست كه بتحقيق مطلق

الدخان مضر بالانسان قال ابن سينا لولا الدخان والقتام لعاش

دخان گزند رساننده است آدمى را گفت ابن سينا اگر نمى بود دخان وغبار هرآينه زندگى ميكرد

الانسان الف عام واستعمال المضر حرام ومنها ان اصل الدخان

آدمى هزار سال واستعمال كردن مضر حرام است وبعضى ازانها اينكه بتحقيق اصل دود

الخشبة والنار لكونها اجزاء من الخشبة ممزوجة باجزاء من النار

چوب است وآتش بجهت بودن دخان جزها از چوب آميزش كرده شده باجزاى از آتش

فهو من حيث اجزائه النارية يحرم تناوله لقوله تعالى ان الذين

پس آن دخان بجهت اجزاى آتشى حرام ميشود استعمال او براى قول او تعالى بتحقيق آنانكه

ياكلون اموال اليتامى ظلما انما ياكلون فى بطونهم نارا فدل

ميخورند مالهاى يتيمان از روى ستم جز اين نيست كه مى خورند در شكمهاى خود آتش را پس دلالت كرد

النص على حرمة النار فيحرم الدخان الحاصل منها ومنها انه تعالى جعله

آيت بر حرمت آتش پس حرام مى شود دخان كه حاصل است از آتش وبعضى ازانها اينست كه بتحقيق او تعالى گردانيد

مما يعذب به حيث قال فى حق قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب

ازانچه كه عذاب مى كنند جائى كه فرمود در حق قوم يونس چون ايمان آوردند برداشتيم ازايشان عذاب

الخزى والعذاب المكشوف عنهم كان دخانا وقال فى آية اخرى فارتقب

رسوائى و عذاب دوركرده شده از قوم يونس بود دخان وفرمود در آيت ديگر پس منتظر باش

يوم تأتى السماء بدخان مبين فيكون نظم القرآن العظيم صريحا

روزى كه بيارد آسمان دودى ظاهر پس باشد نظم قرآن بزرگ صاف

فى كون الدخان عذابا وما به التعذيب يحرم استعماله ومنها ان

در بودن دخان عذاب وآنچه بسبب او تعذيب است حرام مى شود استعمال او وبعضى ازانها اينست

فِيهِ إِسْرَافٌ لِمَالِ الَّذِي بِهِ قِوَامُ الْإِنْسَانِ وَهُوَ حَرَامٌ مَنْهِيٌّ عَنْهُ فِي

دران خرج کردن مالیست که سبب ویست قوام آدمی ست وآن اسراف حرام ست منع کرده شده ازان در

الْقُرْآنِ وَمَنْ ذَهَبَ إِلَى حِلِّهِ فَهُوَ أَيْضًا تَشَبَّثَ بِالرِّوَايَاتِ الْفِقْهِيَّةِ

قرآن وکسیکه رفت بسوی حلال بودن دخان پس او نیز دلیل گرفت بروایتهای فقهی

مِثْلُ مَا قَالَ السَّيِّدُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَنَفِيُّ الْحَمَوِيُّ فِي شَرْحِ الْأَشْبَاهِ

مانند آنچه گفت سید احمد بن محمد حنفی حموی در شرح اشباه

وَالنَّظَائِرِ فِي شَرْحِ الْقَاعِدَةِ السَّادِسَةِ مِنَ النَّوْعِ الْأَوَّلِ حَيْثُ قَالَ

و نظائر در شرح قاعده ششم از نوع نخستین جائی که گفت

الْمَائِنُ وَالنَّبَاتُ الْمَجْهُولُ سُمِّيَّتُهُ يُعْلَمُ مِنْهُ حِلُّ شُرْبِ الدُّخَانِ انْتَهَى

مصنف وگیاه که معلوم نیست زهر بودنش دانسته می شود ازان حلت نوشیدن دخان آخر شد

وَقَالَ هَذَا الذَّاهِبُ فِي جَوَابِ رِوَايَاتِ حُرْمَةِ الدُّخَانِ كَمَا يُنْقَلُ عَنِ

وگفت این رونده در جواب روایتهای حرمت دخان چنانکه نقل کرده شده از

التَّاتَارْخَانِيَّةِ وَغَيْرِهَا أَنَّهُ لَيْسَتْ فِيهَا رِوَايَةٌ عَنْ إِمَامِنَا أَبِي حَنِيفَةَ

تاتارخانیه وسوای آن بتحقیق نیست دران حرمت روایتی از امام ما ابوحنیفه

لِتَكُونَ حُجَّةً عَلَيْنَا مَعْشَرَ الْحَنَفِيَّةِ بَلْ هِيَ مِنِ اسْتِنْبَاطَاتِ الْمَشَائِخِ

تا باشد آن روایت الزام بر ما گروه حنفی بلکه آن حرمت از استخراجات مشائخان ست

وَنَحْنُ نُطَالِبُهُمْ بِالدَّلِيلِ الْمَقْبُولِ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ وَالْأَدِلَّةُ الْمُقَامَةُ

و ما مطالبه می کنیم اوشان را بدلیل مقبول نزد علما و دلائل قائم کرده شده

عَلَى حُرْمَتِهِ مَرْدُودَةٌ بِأَسْرِهَا وَفَصَّلَ فِي رَدِّهَا غَايَةَ التَّفْصِيلِ وَنَحْنُ

بر حرمتش مردود اند همه ها وتفصیل کرد در رد کردن آنها نهایت تفصیل و

نَذْكُرُ طَرَفًا ضَرُورِيًّا مَخَافَةَ التَّطْوِيلِ فَقَالَ فِي رَدِّ الدَّلِيلِ الْأَوَّلِ

ذکر می کنیم پارهٔ کلام ضروری برای ترس درازی کلام پس گفت در رد کردن دلیل اول

ف رد اختیار کننده حلت شرب دخان ۱۲

له وحیوان آورده محکمه ۱۲ مخموسکول قال السید ۱۲

إِنَّ الْمُفْتِرَ هُوَ الَّذِيْ إِذَا شُرِبَ أَحْمَى الْجَسَدَ وَصَارَ فِيْهِ فُتُوْرٌ وَهُوَ ضُعْفٌ

اینکه مفتر آنست که چون نوشیده شود گرم کند بدن را وگردد در بدن فتور و او سستی ست

وَانْكِسَارٌ يُقَالُ أَفْتَرَ الرَّجُلُ فَهُوَ مُفْتِرٌ إِذَا ضَعُفَتْ جُفُوْنُهُ وَانْكَسَرَ

وشکستگی گفته می شود سست شد مرد پس او مفتر ست و قتیکه ضعیف شود پلکهای او ومنکسر شود

طَرْفُهٗ كَذَا فِيْ نِهَايَةِ ابْنِ الْأَثِيْرِ وَمَجْمَعِ الْبِحَارِ وَشَرْحِ الْمِشْكٰوةِ لِمَوْلَانَا

طرف او چنان ست در نهایه ابن اثیر و مجمع بحار و شرح مشکوة تصنیف مولانا

عَلِيِّ الْقَارِيْ وَبَحْرِ الْجَوَاهِرِ وَغَيْرِهَا مِنْ كُتُبِ اللُّغَةِ وَشُرُوْحِ الْحَدِيْثِ

علی قاری و بحر الجواهر و جز اینها از کتابهای لغت و شروح حدیث

وَحُرْمَةُ الْمُفْتِرِ لِكَوْنِهٖ مُوْرِثًا لِلْخَدَرِ فِي الْأَطْرَافِ مُقَدِّمَةً لِلسُّكْرِ وَ

وحرمت مفتر بجهت بودن او سست پیدا کننده مرسستی را در اطراف و ابتدا برای سستی و

مُزِيْلًا لِلْعَقْلِ قَالَ الشَّيْخُ جَلَالُ الدِّيْنِ السُّيُوْطِيُّ فِيْ مِرْقَاةِ الصُّعُوْدِ

دور کننده مر عقل را گفت شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب مرقاة الصعود

إِلٰى سُنَنِ أَبِيْ دَاوٗدَ فِيْ شَرْحِ هٰذَا الْحَدِيْثِ الْمُفْتِرُ هُوَ شَرَابُ الْفُتُوْرِ

الی سنن ابی داود در شرح این حدیث مفتر آن شرابی ست که باعث سستی

وَالْخَدَرِ فِي الْأَطْرَافِ وَهُوَ مُقَدِّمَةُ السُّكْرِ نَهٰى عَنْ شُرْبِهٖ لِئَلَّا يَكُوْنَ

وسستی شود در دستها و پایها واو ابتدای مستی ست منع کرده شد از نوشیدنش تا نباشد

ذَرِيْعَةً إِلَى السُّكْرِ وَيُحْكٰى أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْعَجَمِ قَدِمَ الْقَاهِرَةَ وَطَلَبَ

وسیله بسوی سکر و حکایت کرده می شود که تحقیق مردی از عجم آمد در دار السلطنة مصر و طلب کرد

دَلِيْلًا عَلٰى تَحْرِيْمِ الْحَشِيْشَةِ وَعُقِدَ لِذٰلِكَ مَجْلِسًا حَضَرَهٗ عُلَمَاءُ

دلیل را بر حرمت بنگ و منعقد کرد برای آن مجلسی حاضر شدند آن مجلس را علمای

مِصْرَ فَاسْتَدَلَّ الْحَافِظُ زَيْنُ الدِّيْنِ الْعِرَاقِيُّ بِهٰذَا الْحَدِيْثِ فَأَعْجَبَ

مصر پس دلیل گرفت حافظ زین الدین عراقی باین حدیث پس خوش معلوم کرد

له یعنی عوربا سکر میبرد ١٢
له یعنی دست و پاها ١٢
سه ... مجد...
ای نهی عن کل مسکر و مفتر ١٢
سه کالحشیشة هی ورق القنب نقل عن جامع الفتاوی وغیره ان من قال بحلها فهو زندیق مبتدع بل قال نجم الدین الزاهدی انه یکفر ویباح قتله واحکام ... حرمته ... المرغینانی ... علی حرمته ... ١٢

الحاضرون انتهى وقال مولانا علي القاري في المرقاة شرح المشكوٰة

حضار مجلس آخر شد وگفت مولانا علی قاری در مرقاة شرح مشکوٰة

في شرح هذا الحديث ناقلا عن الطيبي انه قال لا يبعد ان يستدل

در شرح این حدیث درحالی که نقل کننده است از طیبی بتحقیق گفت بعید نمی شود دلیل آوردن

به على تحريم البنج والبرشعثا ونحوهما مما يفتر ويزيل العقل لان

بحدیث بر حرمت بنگ و معجون برشعثا و مانند آن هر دو از آنچه سستی می آرد و دور می کند عقل را برای آنکه بتحقیق

العلة وهي ازالة العقل مطردة فيها انتهى واذا تقرر هذا فنقول لا

علت حرمت درحالی که آن دور کردن عقل است جاری است در آنها آخر شد و چون مقرر شد این پس می گوئیم

نسلم انه مفتر فان الاطباء الكاملين والمتصدين لتحقيق خواص

مسلم نداریم اینکه دخان مفتر است پس البته طبای کامل و درپی شونده برای تحقیق خواص

مفردات الادوية ما ذكروا افتاره اصلا وجاذبوه ايضا ما اخبروا

مفردات ادویه ذکر نکردند سست کردن دخان را هرگز و کشندها ی او نیز نه خبر دادند

بهذا ولا يظهر شيء من اثار الافتار مثل زوال العقل وغيره على جاذبيه

باین افتار و ظاهر نمیشود چیزی از نشانهای افتار مانند دور شدن عقل و جز آن بر کشندها ی او

قطعا كما يظهر على شاربي الحشيشة نعم قد يعرض لبعضهم حالة شبيهة

هرگز چنانکه ظاهر می شود بر نوشندگان بنگ آری گاهی عارض میشود مر بعض از ایشان را حالتی مشابه

بالغشي بسبب الجذب على خلو المعدة او حدة صنف التنباك

بغشی بسبب کشیدن بر خالی بودن معده از طعام یا بجهت تیزی قسمی از تنباکو

وجذبه بالشدة والقوة وامتداد النفس زمانا طويلا وتصاعد

وکشیدن او بزور و قوت وکشیده شدن دم زمانه دراز و بلند شدن

الدخان الى الدماغ واخذه بأمه لكن الغشي غير الافتار وان سلمنا

دخان بسوی دماغ و گرفتن دخان اصل دماغ را ولیکن غشی سوای افتار است واگر تسلیم کنیم که

انّ افناد قلنا حصوله مشروط بجذبه في زمان مخصوص وهو

بتحقیق غشی [افتار] گوییم حاصل افتار مشروط است به کشیدن دخان در زمانه معین و آن

وقت خلو المعدة او على كيفية مخصوصة وهي القوة والشدة و

وقت خالی بودن معده است یا بر کیفیت خاص و آن قوت است و شدت و

امتداد النفس زمانا طويلا كما هو دأب بعض العوام والسوقية

کشیده [بودن] دم است زمانه دراز چنانکه او عادت بعضی عوام و بازاریان است

ههنا فيكون حراما في حقهم واما عامة جاذبيه فلا يجذبونها على

اینجا پس می باشد حرام در حق ایشان و اما بیشتر کشندگان او پس نمی کشند آنرا بر

هذه الكيفية فلا تحصل لهم تلك الحالة قط بل لا يوجد فيهم بجذبه

این کیفیت پس حاصل نمی شود مر آنان را آن حالت هرگز بلکه یافته نمی شود در آنان بسبب کشیدن او

تغير ما فلا يحصل الافتار في حقهم فيصير كشرب المسكر غير الخمر

تغیری پس حاصل نمی شود افتار در حق اوشان پس می باشد مانند نوشیدن مسکر سوای شراب

اقل من حد السكر وهو ليس بحرام كما هو مصرح في عامة كتب الفقه

که اندک است از مرتبه سکر و او نیست حرام چنانکه تصریح کرده شده است در بیشتر کتابهای فقه

فلا يكون جذب دخان التنباك حراما في حق عامة جاذبيه بل في حق

پس نمی باشد کشیدن دود تنباکو حرام در حق بیشتر کشندهای او بلکه در حق

بعضهم بسوء المباشرة بجذبه فان قيل ان مداومة جذبه مكدر

بعضی اوشان بسبب بدی مباشرت به کشیدن او پس اگر گفته شود که بتحقیق همیشگی کشیدن دخان تیره کننده است

للحواس فيكون حراما اقول هذا خلاف التجربة والمشاهدة فانا

مر حواس را پس می باشد حرام گوییم این خلاف تجربه و مشاهده است پس بتحقیق ما

لا نشاهد في حواس المداومين بجذبه وغيرهم فرقا ولا في حواسهم

نمی بینیم [در] حواس همیشگی کنندگان به کشیدن آن و جز آنان فرق و نه در حواس آنان

قبل الاعتياد بجذبه وبعد الاعتياد به تفاوتًا وان سلّم كونه

پیش از عادت گرفتن بکشیدن او و بعد عادت گرفتن بوی فرقی و اگر تسلیم کرده شود بودنش

مكدّرًا للحواس فلا نسلّم حرمته لان الاطباء صرّحوا بان مداومة

مکدر برای حواس پس تسلیم نداریم حرمت او را چراکه اطبا تصریح کردند باینکه همیشگی

الزعفران ايضًا مكدّر للحواس كما في تحفة المؤمنين وغيره ولم

استعمال زعفران نیز تیره کننده حواس ست چنانکه در تحفة المؤمنین ست و جز آن و

يصرّح احد من العلماء بحرمة اكله اصلًا وقال في ردّ الدليل الثاني

تصریح نکردند یکی از علما بحرمت خوردن زعفران هرگز و گفت در رد کردن دلیل دوم

انا لا نسلّم انه ليس في جذبه فائدة دنيوية بل فيه فوائد جمّة و

بتحقیق ما تسلیم نمی کنیم اینکه تحقیق نیست در کشیدن او فائده دنیا بلکه دران بسیار فوائد اند و

منافع مهمّة منها دافع للوباء ومصلح للهواء ومنقٍّ للرطوبات

منافع مقصود اند بعضی از انهاست که دفع کننده است مر وبا را و اصلاح کننده است مر هوا را و پاک کننده است مر رطوبتهای

الدماغية ومانع لوجع الاسنان الرطوبي والربو البلغمي ومجرّب

دماغ را و مانع ست مر درد دندان را که بسبب رطوبت باشد و مر ربو بلغمی و تجربه ست

لتحليل رياح المعدة ودافع لوجعها الريحي الى غير ذلك من المنافع

برای تحلیل کردن ریاح معده و دافع برای درد معده که بسبب ریح باشد جز آن از نفعهای

الكثيرة كما فصّلها صاحب تحفة المؤمنين وغيره من الاطباء

کثیر چنانکه تفصیل کرده است آنها را صاحب تحفة المؤمنین و جز او از اطبای

المتقنين فاذا كانت فيه امثال هذه الفوائد فكيف يعدّ عبثًا

کامل پس وقتیکه باشد در دخان مانند های این فوائد پس چگونه شمار کرده شود عبث

او لعبًا او لهوًا وان سلّمنا كونه من الاشياء الثلثة المذكورة فلا

یا بازی یا غفلت و اگر تسلیم کنیم بودنش از اشیای سه گانه مذکوره پس

نُسَلِّمُ اَنَّ كُلَّهَا حَرَامٌ عَلَى الْاِطْلَاقِ بَلِ الْحَقُّ فِيْهَا التَّفْصِيْلُ بِاَنَّ

تسلیم نمی‌کنم اینکه بتحقیق همه آنها حرام اند مطلقا بلکه حق در آنها تفصیل ست باینکه بتحقیق

بَعْضَ اللَّعِبِ مِمَّا اسْتَحْسَنَهُ الشَّارِعُ فَلَا يُبْعَدُ اَنْ يَكُوْنَ مَنْدُوْبًا

بعضی لعب از چیزیست که نیکو شمرده هست آنرا شارع پس دور نشود اینکه باشد مستحب

مِثْلُ السِّبَاحَةِ فِيْ حَقِّ الرِّجَالِ وَالْمِغْزَلِ فِيْ حَقِّ الْمَرْاَةِ قَالَ النَّبِيُّ

مانند شناوری در حق مردان و چرخه در حق زن فرموده پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرُ لَهْوِ الْمُؤْمِنِ السِّبَاحَةُ وَخَيْرُ لَهْوِ الْمَرْاَةِ الْمِغْزَلُ

صلی الله علیه وسلم بهتر بازی مؤمن شناوری ست و بهتر بازی زن چرخه ست

كَذَا فِي الْجَامِعِ الصَّغِيْرِ لِلشَّيْخِ السُّيُوْطِيِّ رَحِمَهُ اللّٰهُ وَبَعْضُهُ مُبَاحٌ

چنانست در جامع صغیر تصنیف شیخ سیوطی رحمه الله و بعضی ازان مباح ست

مِثْلُ لَعِبِ الشُّبَّانِ بِالْبِطِّيْخِ اَيَّامَ الصَّيْفِ بِاَنْ يَضْرِبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا

مانند بازی جوانان به خربزه در روزهای گرما باینطور که بزنند بعضی از ایشان بعضی

كَمَا صَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْحَمَّادِيَّةِ فِيْ كِتَابِ الْاِسْتِحْسَانِ مِنْهَا وَ

چنانکه تصریح کرده است بوسے صاحب فتاوی حمادی در کتاب الاستحسان ازان و

بَعْضُهُ مَكْرُوْهٌ كَاللَّعِبِ بِالشِّطْرَنْجِ مِنْ غَيْرِ قِمَارٍ عِنْدَ الْبَعْضِ وَبَعْضُهُ

بعض او مکروه ست مانند بازی بشطرنج بدون قمار نزدیک بعض و بعض او

حَرَامٌ كَلَعِبِهِ بِقِمَارٍ قَالَ فِيْ خِزَانَةِ الرِّوَايَاتِ فِيْ بَابِ الْمَسَائِلِ الْمَنْثُوْرَةِ

حرام ست مانند بازی شطرنج بقمار گفت در خزانة الروایات در باب مسائل منثوره

نَاقِلًا عَنِ الْكَافِيْ وَيُكْرَهُ اللَّعِبُ بِالشِّطْرَنْجِ وَالنَّرْدِ وَاَرْبَعَةَ عَشَرَ

در حالیکه نقل کننده ست از کافی و مکروه است بازی به شطرنج و نرد و اربعة عشر

وَكُلِّ لَهْوٍ وَاِنْ قَامَرَ بِهَا فَهُوَ حَرَامٌ بِالْاِجْمَاعِ لِاَنَّهُ مَيْسِرٌ انْتَهٰى وَقَالَ

و هر بازی‌ها و اگر قمار کنند بآنها پس او حرام ست بالاتفاق چه او بتحقیق میسر ست آخر شد و گفت

فِي تَكْمِلَةِ مَجْمَعِ الْبِحَارِ الْاِصْطِيَادُ مُبَاحٌ لِلْاِكْتِسَابِ وَالْحَاجَةِ وَ

در تکملہ مجمع البحار شکار کردن مباح ست براے حاصل کردن و حاجت و

الْاِنْتِفَاعِ بِالْاَكْلِ وَمَكْرُوْهٌ لِلَّهْوِ وَقِيْلَ مُبَاحٌ وَحَرَامٌ لِغَيْرِهَا اِنْتَهٰى

نفع گرفتن بخوردن و مکروہ است برای بازی و بعضی گویند مباح ست و حرام ست براے غیر آنہا آخر شد

وَمَا اسْتُدِلَّ بِالْاٰيَاتِ عَلٰى كَوْنِ الْعَبَثِ وَاللَّهْوِ وَاللَّعِبِ حَرَامًا فَغَيْرُ

وآنچہ دلیل آوردہ شد بآیتہا بر بودن عبث و لہو و لعب حرام پس نیست

صَحِيْحٍ لِاَنَّ الْمَذْكُوْرَ عَلٰى سَبِيْلِ الذَّمِّ فِيْهَا الْعَبَثُ بِالنِّسْبَةِ اِلٰى

صحیح چہ تحقیق مذکور بر طریق مذمت در آیتہا عبث ست بہ نسبت بسوے

اللّٰهِ تَعَالٰى وَاتِّخَاذُ الصَّلٰوةِ وَالدِّيْنِ لَعِبًا وَلَهْوًا وَلَا يَخْفٰى عَلٰى مُتَّبِعِي

خدای تعالی و گرفتن نماز را و دین را بازیے و بازی و پوشیدہ نیست بر پیروان

الشَّرِيْعَةِ الْبَيْضَاءِ بَلْ عَلٰى اَحَدٍ مِنَ الْعُقَلَاءِ اَنَّ كَثِيْرًا مِنَ الْاَفْعَالِ

شریعت روشن بلکہ بر یکے از عاقلان اینکہ بیشتر از فعلہاے

الْمُبَاحَةِ لَنَا بَلِ الْوَاجِبَةِ عَلَيْنَا كَالْاَكْلِ وَالشُّرْبِ وَالنِّكَاحِ يَكُوْنُ

مباح برای ما بلکہ واجب بر ما مانند خوردن و نوشیدن و نکاح می باشد

بِالنِّسْبَةِ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى مَذْمُوْمًا وَنَقْصًا عَظِيْمًا وَكَذَا اَخْذُ مَا لَيْسَ بِمَحَلِّ

بہ نسبت بسوی خدای تعالی نکوہیدہ شدہ و نقصان بزرگ و ہمچنان گرفتن انچہ نیست جای

اللَّهْوِ وَاللَّعِبِ كَالصَّلٰوةِ وَالدِّيْنِ لَهْوًا وَلَعِبًا مَذْمُوْمٌ لِوَضْعِ الشَّيْءِ

لہو و لعب مانند نماز و دین لہو و لعب نکوہیدہ شدہ ست جہت نہادن چیزی

فِيْ غَيْرِ مَوْضِعِهٖ فَلَا دَلَالَةَ لَهَا عَلٰى حُرْمَةِ نَفْسِ الْعَبَثِ وَاللَّهْوِ بِالنِّسْبَةِ

در غیر مقام او پس نیست دلالت مر آیات را بر حرمت ذات عبث و لہو بہ نسبت

اِلَيْنَا وَكَذَا مَا اسْتُدِلَّ بِالْحَدِيْثِ لِاَنَّ مَعْنٰى بَطَلَ ذَهَبَ ضِيَاعًا

بسوی ما و ہمچنان انچہ دلیل آوردہ شدہ بحدیث چہ تحقیق معنے بطل آنست کہ رفت از روی ضائع شدن

كما في القاموس فيكون الباطل الذاهب ضياعا ويكون معنى

چنانکه در قاموس ست پس می باشد باطل رونده از روی ضایع شدن و می باشد معنی

الحديث كل لهو ابن آدم ضائع لا ثمرة له في الدنيا والآخرة الا

حدیث هر بازی ابن آدم ضایع ست نیست ثمر مر او را در دنیا و آخرت مگر

ثلثة فان له ثمرة فيها وان كانت صورتها صورة اللهو فهو لا

سه پس بتحقیق مر او را ثمریست در آنها اگرچه هست صورت آنها صورت بازی پس آن

يدل على حرمة اللهو قطعا بل يحتمل ان يكون مباحا وان يكون

دلالت نمی کند بر حرام بودن بازی یقینا بلکه احتمال می دارد که باشد مباح واینکه باشد

مكروها وان يكون حراما ولا استدلال مع قيام الاحتمال وقال

مکروه واینکه باشد حرام ونیست دلیل گرفتن با وجود قائم بودن احتمال مخالف و گفت

في رد الدليل الثالث سلمنا ان عامة الادخنة الحاصلة من الخشبات

در رد کردن دلیل سوم تسلیم کردیم که بتحقیق بیشتر دخانهای که حاصل می شوند از چوبهای

المبتذلة والقذرات وامثالهما مضرة بالانسان لكن لا نسلم ان

خوار و پلیدیها و مانند آن هردو مضرست بمردم لیکن تسلیم نمی کنیم اگر بتحقیق

دخان هذا النبات ايضا مضرة مضرة محضة او غالبة على النفع

دود این گیاه نیز مضرت او مضرت صرفست یا غالبست بر نفع

كيف والاطباء مصرحون بفوائد العظيمة ومنافعه العميمة كما مر

چگونه در حالیکه اطبا تصریح کننده اند بفائده های بزرگ او ونفعهای بسیار او چنانکه گذشت

انفا نبذ منها واذا كانت منفعته غالبة على مضرته او مساوية لها

اکنون پاره از انها وچون باشد نفع او غالب بر مضرت وی یا برابر مر او را

فلا يكون حراما لان عامة الادوية هكذا وقال في رد الدليل

پس نباشد حرام چراکه بتحقیق اکثر ادویه همچنان اند وگفت در رد کردن دلیل

الرابع ان سوق الآية لحرمة اكل اموال اليتامى للوعيد على

چهارم اینکه بتحقیق روانگی آیت برای حرمت خوردن اموال یتیمان است بجهت ترسانیدن بر

آكليها بالنار الموقدة التي تطلع على احشائهم ولا دلالة لها على

خورندگان آنها باتش افروخته شده آنکه غالب شود بر درونهای آنان و نیست دلالت مر آیت را بر

حرمة النار اصلا لا يقال دلالتها عليها لكونها آلة للتعذيب لانا

حرمت آتش هرگز گفته نمیشود که دلالت آیت بر حرمت بجهت بودن آتش ست آلۂ عذاب کردن بجهت

نقول فحينئذ يرجع هذا الدليل الى الدليل الذي يذكر بعده وستسمع

ما می گوئیم که پس اینوقت رجوع می کند این دلیل بسوی دلیلی که مذکور مے شود بعد آن و نزدیک ست که

رده وان سلمنا حرمة النار فنقول الحرام هي النار المحرقة الباقية

رد آنرا و اگر تسلیم کنیم حرمت آتش را پس می گوئیم که حرام آن آتش ست سوزنده باقی

على صرافتها الحاقها بالسم واما النار التي تصغرت اجزاؤها و

بر صرف حقیقت خود بجهت لاحق کردنش بزهر واما آتشی که خرد شدند اجزای او و

امتزجت بالاجزاء النباتية وتركبت تركيبا ناقصا واندفعت

آمیزش یافتند باجزای گیاه و مرکب شدند بترکیب ناقص و دفع شد

مضرة الاحراق عنها وحدثت فيها منافع جمة فحرمتها غير مسلمة

مضرت سوزانیدن از آن آتش و پیدا شد دران آتش نفعهای بسیار پس حرمت آن مسلم نیست

وقال في رد الدليل الخامس ان الحكم بحرمة كل ما كان آلة للتعذيب

وگفت در رد کردن دلیل پنجم که بتحقیق حکم بحرمت هر آنچه باشد سبب برای تعذیب

عجيب عند كل اريب فانه سلط الهواء على قوم عاد وارسل

عجیب ست نزد هر دانا پس بتحقیق گماشته شد هوا بر قوم عاد و فرستاده شد

على امة موسى جماعة الجراد وعذب قوم نوح بالماء ولا يتصور

بر امت موسی جماعت ملخ و عذاب کرده شد قوم نوح بآب و متصور نمی شود

عَنْ اَحَدٍ اَنْ يَحْكُمَ بِحُرْمَةِ هٰذِهِ الْاَشْيَاءِ وَقَالَ فِيْ رَدِّ الدَّلِيْلِ

از کسی حکم کردن بحرمت این چیزها وگفت در رد کردن دلیل

السَّادِسِ اِنَّ صَرْفَ الْمَالِ الْقَلِيْلِ لِجَلْبِ الْمَنَافِعِ الْكَثِيْرَةِ الْخَطِيْرَةِ

ششم که بتحقیق خرج کردن مال اندک برای کشیدن منافع کثیر بزرگ

الَّتِيْ عُمْدَتُهَا اِصْلَاحُ فَسَادِ الْهَوَاءِ الَّذِيْ لَهُ دَخْلٌ عَظِيْمٌ فِيْ حِفْظِ

آنکه عمده منافع اصلاح فساد هواست که مراورا دخلیست عظیم در نگاهداشتن

الصِّحَّةِ الَّتِيْ يَعْتَنِيْ بِهَا الشَّرْعُ وَالْعَقْلُ غَايَةَ الْاِعْتِنَاءِ لَيْسَ بِاِسْرَافٍ

تندرستی که اهتمام می کند بآن صحت شرع و عقل نهایت اهتمام نیست اسراف

عِنْدَ الْعُقَلَاءِ وَبَعْدَ رَدِّ اَدِلَّةِ الْحُرْمَةِ اَقَامَ هٰذَا الذَّاهِبُ حُجَجًا كَثِيْرَةً

نزد عاقلان وبعد رد کردن دلیلهای حرمت قائم کرد این رونده حجتهای کثیر

عَلٰى حِلِّهَا مِنْهَا اَنَّ الْاَصْلَ فِي الْاَشْيَاءِ الْاِبَاحَةُ عِنْدَ مَشَائِخِنَا

به حلت دخان بعضی ازان حجج آنست که بتحقیق اصل در شیها اباحت ست نزد مشائخ ما

الْحَنَفِيَّةِ كَمَا صَرَّحَ بِهِ اَهْلُ الثَّبْتِ وَالتَّحْقِيْقِ مِنْ اَصْحَابِنَا قَالَ الْاِمَامُ

حنفیه چنانکه تصریح کردند بوی صاحبان دلیل و تحقیق از یاران ما گفته امام

كَمَالُ الدِّيْنِ ابْنُ الْهُمَامِ فِي الْفَصْلِ الثَّانِيْ مِنَ الْبَابِ الْاَوَّلِ مِنَ الْمَقَالَةِ

کمال الدین بن همام در فصل دوم از باب نخستین از مقاله

الثَّانِيَةِ مِنَ التَّحْرِيْرِ وَالْمُخْتَارُ اَنَّ الْاَصْلَ الْاِبَاحَةُ عِنْدَ جُمْهُوْرِ الْحَنَفِيَّةِ

دوم از تحریر الاصول ومختار آنست که بتحقیق اصل اباحت ست نزد جمهور حنفیه

وَالشَّافِعِيَّةِ وَلَقَدِ اسْتَبْعَدَ فَخْرُ الْاِسْلَامِ قَالَ لَا نَقُوْلُ بِهٰذَا فَاِنَّ

و مشافعیه والبته بعید شمرد فخر الاسلام گفت نمی گوییم باین بتحقیق

النَّاسَ لَمْ يُتْرَكُوْا سُدًى فِيْ شَيْءٍ مِنَ الزَّمَانِ وَاِنَّمَا هٰذَا بِنَاءٌ عَلٰى زَمَنِ

مردمان گذاشته نشدند مهمل در چیزی از زمانه و جز این نیست که این معنی ست بر زمانه

الفترة لاختلاف الشرائع ووقوع التحريفات فلم يبق الاعتماد و

فترت بجهت اختلاف شریعتها و واقع شدن تحریفات پس باقی نماند اعتماد و

الوثوق على شيء من الشرائع فظهرت الاباحة بمعنى عدم العقاب

استواری بر چیزی از شریعتها پس ظاهر شد اباحت بمعنی عقاب نکردن

على الاتيان بما لم يوجد له محرم ولا مبيح وحاصله تقييده ذلك

بر آوردن بآنچه یافته نشد مراو را حرام کننده و نه مباح کننده حاصلش مقید کردن اوستان آن

بزمان عدم الوثوق انتهى وهكذا نقل السيد احمد بن محمد

بوقت عدم اعتماد آخر شد و همچنان نقل کرد سید احمد بن محمد

الحموي في شرح الاشباه والنظائر في شرح القاعدة الاصل في الاشياء

حموی در شرح اشباه و نظائر در شرح قاعده اصل در اشیا

الاباحة عن بعض تعليقات العلامة قاسم بن قطلوبغا وقال بعد

اباحت ست از بعضی تعلیقات علامه قاسم بن قطلوبغا و گفت حموی بعد

النقل ودليل هذا القول قوله تعالى خلق لكم ما في الارض جميعا

نقل و دلیل این قول قول او تعالی ست پیدا کرد برای شما آنچه در زمین ست همه

اخبرنا بانه خلقه لنا على وجه المنة علينا وابلغ وجوه المنة

خبر داد خدای تعالی ما را بانکه پیدا کرد آنرا برای ما بطریق احسان بر ما و کاملترین وجوه احسان

اطلاق الانتفاع فثبت الاباحة انتهت عبارة الحموي وفي

مباح کردن نفع ست پس ثابت شد اباحت تمام شد عبارت حموی و در

الاشباه والنظائر نقلا عن الهداية من فصل الحداد ان الاباحة

اشباه و نظائر ست نقل از هدایه از فصل حداد بتحقیق اباحت

اصل انتهى وفي فتاوى قاضي خان في اوائل كتاب الاستحسان الاصل

اصل ست تمام شد و در فتاوی قاضی خان ست که ابتدای کتاب الاستحسان اصل

أَفْوَاهَكُمْ فَإِنَّ أَفْوَاهَكُمْ طُرُقُ الْقُرْاٰنِ وَفِي رِوَايَةِ الْبَيْهَقِيِّ

دهنهاے خودرا پس تحقیق دهنهای شمارا هاے قرآن ست و در روایت بیهقی ست

طَيِّبُوا أَفْوَاهَكُمْ بِالسِّوَاكِ فَإِنَّهَا طُرُقُ الْقُرْاٰنِ كَذَا ذَكَرَهُ الشَّيْخُ

پاکیزه کنید دهنهاے خودرا بمسواک پس بتحقیق دهنهارا هاهای قرآن ست همچنان ذکر کرد آنرا شیخ

السُّيُوطِيُّ فِي الْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَنَهَى أَكْلَ الْفُومِ وَالْبَصَلِ النِّيِّ

سیوطے در جامع صغیر و منع فرمود خورنده سیر وپیاز خام را

عَنْ تَقَرُّبِ مَسْجِدِهٖ وَحَرَّمَ الْعَسَلَ عَلٰى نَفْسِهٖ لَمَّا أَخْبَرَتْهُ الْأَزْوَاجُ

از نزدیک شدن مسجد آن حضرت و حرام کرد آن حضرت شهد را بر ذات خود هرگاه که خبر دادند آن حضرت را ازواج

الطَّاهِرَاتُ أَنَّهُ يُوْجَدُ مِنْ فِيْكَ رِيْحُ الْمَغَافِيْرِ كَمَا ذَكَرَهُ الْمُفَسِّرُوْنَ

مطهرات اینکه یافته می شود از دهن شما بوے صمغها چنانکه ذکر کردند آنرا مفسرون

مُفَصَّلًا فِي شَانِ نُزُوْلِ كَرِيْمَةِ يٰاَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا اَحَلَّ اللّٰهُ

مفصل در شان نزول آیت کریمه ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنچه حلال کرده ست

لَكَ وَعَامَّةُ جَاذِبِيْهِ يُوْجَدُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ فِي اَكْثَرِ الْاَوْقَاتِ رَائِحَةٌ

مر ترا و اکثر کشنده دخان یافته میشود از دهنهاے اوشان در بیشتر اوقات بوے

كَرِيْهَةٌ فَيَكُوْنُ مَكْرُوْهًا وَمِنْهَا اَنَّ الْمُشْتَغِلِيْنَ بِجَذْبِهٖ يَخْرُجُ

بد پس می باشد مکروه و بعضی از انها اینکه بتحقیق شغل کنندگان بکشیدن دخان بیرون می آید

الدُّخَانُ مِنْ اُنُوْفِهِمْ وَاَفْوَاهِهِمْ وَفِيْهِ تَشْبِيْهٌ بِاَهْلِ النَّارِ وَبِالَّذِيْنَ

دخان از بینی های اوشان و دهنهای اوشان و درین تشبیه ست بدوزخیان

يُهْلَكُوْنَ فِيْ اٰخِرِ الزَّمَانِ مِنَ الْاَشْرَارِ لِمَا جَاءَ فِيْ حَدِيْثٍ اَنَّهٗ يَكُوْنُ

هلاک شوند در آخر زمانه از بدها بنا برانچه آمده است در حدیث که بتحقیق باشد

فِيْ اٰخِرِ الزَّمَانِ دُخَانٌ يَمْلَاُ الْاَرْضَ يُقِيْمُ عَلَى النَّاسِ اَرْبَعِيْنَ يَوْمًا

در آخر زمانه دود که پرکند زمین را برپا کند بر مردمان چهل روز

أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُصِيبُهُ كَهَيْأَةِ الزُّكَامِ وَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَخْرُجُ مِنْ مَنْخِرَيْهِ وَ

اما مومن پس میرسد اورا مانند صورت زکام و اما کافر پس بیرون آید از هر دو سوراخ بینی او

أُذُنَيْهِ وَعَيْنَيْهِ وَالتَّشَبُّهُ بِأَهْلِ النَّارِ وَالْكُفَّارِ مَكْرُوهٌ فِي الْحَمَّادِيَّةِ

و هر دو گوش او و هر دو چشم او و تشبیه بدوزخیان و کفار مکروه است در حمادیه نقل

مِنَ الصَّيْرَفِيِّ ذُكِرَ فِي السِّيَرِ الْكَبِيرِ لَا بَأْسَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَحْلِقَ وَسَطَ

از صیرفی ذکر کرده شده در سیر کبیر باکی نیست مر مرد ایکه تراشد میانه

رَأْسِهِ وَيُرْسِلَ شَعْرَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتِلَ فَإِنْ فَتَلَهُ فَهُوَ مَكْرُوهٌ لِأَنَّهُ

سر خود را و فرو هشته کند موی خود را بدون تافتن او پس اگر بافت آنرا پس آن مکروه است چه بتحقیق

يَصِيرُ مُشَبَّهًا بِالْكَفَرَةِ انْتَهَى وَقَدْ كَرِهَ جَمْعٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ التَّخَتُّمَ بِالْحَدِيدِ

میگردد مشابه بکفار آخر شد و بتحقیق مکروه داشتند جماعتی از علما ساختن انگشتری باهن

وَالنُّحَاسِ لِمَا ثَبَتَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُمَا حِلْيَةُ أَهْلِ النَّارِ فَيَكُونُ جَذْبُ

و مس بنابر انچه ثابت شده در حدیث که بتحقیق آن هر دو زیور دوزخیان هست پس باشد کشیدن

دُخَانِ التَّنْبَاكِ مَكْرُوهًا وَمِنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ

دود تنباکو مکروه و بعضی از انها آنست که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود

يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِينَ وَيَقُولُ إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا وَلَمَّا كَانَ

که مکروه میداشت طعام گرم را و می فرمود که بتحقیق خدای تعالی طعام نداد ما را از آتش و هرگاه بود که

النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِينَ لِأَثَرِ النَّارِ أَيِ الْحَرَارَةِ

پیغمبر صلی الله علیه و سلم مکروه میداشت طعام گرم را بجهت اثر آتش یعنی گرمی

فَهٰذَا الدُّخَانُ لِاخْتِلَاطِهِ بِالْأَجْزَاءِ النَّارِيَّةِ حَقِيقَةً أَوْلَى بِالْكَرَاهَةِ

پس این دخان بجهت آمیزش او باجزای آتش حقیقة سزاوارست بکراهت

وَلَمَّا كَانَتْ أَدِلَّةُ الْحُرْمَةِ لَيْسَتْ بِشَيْءٍ وَأَدِلَّةُ الْحِلِّ أَيْضًا لَا يَخْلُو

و هرگاه بود دلیلهای حرمت نا چیز و دلیلهای حلت نیز خالی نبود

قوله بکسر تعن ابتاعا للغد وبفتح الميم ايضا سوراخ بينى ١٢ ص

عن شيء وكانت دلائل الكراهة واضحة ظاهرة لا يصادمها شيء من

از خلل وبود دلائل كراهت روشن آشكارا را دفع نمى كرد آنها را چيزى از

قواعد الملة الحنيفية الطاهرة مالت مشائخنا إليها والعلم الحقيقي

قاعده هاى دين حنيفى پاك رغبت كردند مشائخ ما بسوى كراهت و علم حقيقى

عند الله تبارك وتعالى هذا تمام الكلام في جذب دخان التنباكو

نزد خداى تبارك وتعالى است اين آخر كلام است در كشيدن دخان تنباكو

ذكرناه في غاية الإيجاز مع بيان الاختلافات الواقعة فيه من

ذكر كرديم او را در نهايت اختصار با بيان كردن اختلافهائى كه واقع اند در آن از

الحرمة والكراهة والجواز وأما الحكم بضرب حد شرب الخمر

حرمت وكراهت واباحت واما حكم بزدن حد نوشيدن شراب

على جاذبي دخان التنباكو فتعليله ظاهر لا يصدر إلا من السفهاء

بر كشندگان دخان تنباكو پس علتش ظاهر صادر نمى شود مگر از [illegible]

ومردود بوجهين وجيهين الأول أنه ليس في دخانه شائبة من

ومردود است بدو وجه لطيف وجه اول آنكه بتحقيق نيست در دخانش بوى از

الإفتار فضلا عن الإسكار فلم يستحق جاذبه حد الخمر والثاني أنه

سست كردن زياده از مست كردن پس سزاوار نيست كشنده دخان حد شراب را و وجه دوم آنكه

لو فرض كونه مسكرا فليس شرب كل مسكر موجبا للحد قال في خزانة

بتحقيق اگر فرض كرده شود بودن دخان مست كننده پس نيست نوشيدن هر مسكر واجب كننده مر حد را گفت [illegible]

الروايات ناقلا عن السراجية لو سكر من نبيذ العسل ونحو ذلك

الروايات درحاليكه ناقل است از فتاوى سراجيه اگر مست شد از نبيذ شهد و مانند آن

أو من البنج لم يحد انتهى بل ما يكون بحيث لا يعرف شارب شيئا

يا از بنگ حد كرده نشود انتهى [illegible] مرتبه كه نشناسد نوشنده او چيزى را

قوله الحنيفية [illegible] الاعوجاج [illegible] في الاصل [illegible] المائل عن الباطل الى الحق كذا في حاشية الچلپى على الشرح ١٢ يعنى [illegible] هر مسكر موجب حد نمى شود [illegible] اعتبار ١٢

حتى الارض من السماء وهذا عند ابي حنيفة رح او يهذي وهذا عند

تا آنکه زمین جدا از آسمان و این نزد ابی حنیفه رح ست یا سخن بیهوده گوید و این نزد

صاحبيه كما هو في شرح الوقاية وفي خزانة الروايات نقلا عن

هر دو یاران او چنانکه آن در شرح وقایه ست و در خزانة الروایات ست در حالیکه نقل میشد از

الغياثية قال ابو حنيفة رحمه الله السكر الذي يوجب الحد

فتاوی غیاثیه گفت ابو حنیفه رحمه الله سکری که موجب می شود حد را

ما لا يعرف الارض من السماء والفرو من القباء والذكر من الانثى

آنست که نشناسد نوشنده زمین را از آسمان و پوستین از قبا و نر از ماده

وعن ابي يوسف رحمه الله حده ان لا يستطيع على قرءة قل يا ايها

و از ابو یوسف رحمه الله مروی ست که حد سکر آنست که طاقت ندارد بر خواندن قل یا ایها

الكافرون انتهى فكذا في عامة كتب الفقه واما الحكم بكفر مستحل

الکافرون آخر شد و چنانست در بیشتر کتابهای فقه و اما حکم بکفر حلال دانندهٔ

دخان التنباك فجرءة عظيمة يجب عنها الكف والامساك لانه

دود تنباکو پس جرءه ست بزرگ واجب ست از آن باز ایستادن و سکوت کردن چرا که تحقیق

لا يدل على تحريمه دليل شرعي فلا يكون حراما بل يجوز ان

دلالت نمی کند بر تحریمش دلیل شرعی پس نباشد حرام بلکه جائز ست

يكون مباحا فكيف يسوغ الحكم بكفر مسلم استحله لعدم وجود

که باشد مباح پس چگونه جائز می باشد حکم بکفر مسلمان که حلال داند از جهت نبودن

المحرم وان سلم انه ليس بمباح فيكون مكروها ومن المعلوم انه

محرم و اگر تسلیم کرده شود که تحقیق او نیست مباح پس می باشد مکروه و معلوم ست اینکه تحقیق

لا يكفر مستحل المكروه وان سلم انه حرام فلا نسلم انه مما

کافر نمیشود حلال دانندهٔ مکروه و اگر تسلیم کرده شود که البته او حرام ست پس تسلیم نمیکنیم که تحقیق او از آن ست که

يَكْفُرُ مُسْتَحِلُّهُ بِوُجُوهٍ كَثِيرَةٍ نَذْكُرُ هٰهُنَا نُبْذًا مِنْهَا فَمِنْهَا أَنَّ الْكُفْرَ

کافر میشود حلال دانندهٔ او بوجوه کثیر ذکر می کنیم اینجا اندکی از انها پس بعضے ازانها اینکہ تحقیق کفر

لَا يَكُونُ إِلَّا بِاسْتِحْلَالِ حَرَامٍ مَقْطُوعٍ بِهِ أَوْ مُجْمَعٍ عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ كَانَ

نمی باشد مگر بحلال دانستن حرام کہ یقینی باشد حرمت او یا اتفاق باشد بر حرمتش بعد اینکه باشد

حَرَامًا لِعَيْنِهِ لَا يُخْتَلَفُ فِيهِ مِنْهُمْ كَمَا هُوَ مَذْكُورٌ فِي الْكُتُبِ الْفِقْهِيَّةِ

حرام لعینه نہ بحرام کہ اختلاف باشد دران چنانکه او مذکورست در کتابہاے فقه

قَالَ فِي خِزَانَةِ الرِّوَايَاتِ فِي بَابِ الْارْتِدَادِ وَكَلِمَاتِ الْكُفْرِ نَاقِلًا عَنِ

گفت در خزانة الروایات در باب ارتداد و کلمات کفر درحالیکه ناقل ست از

الْخُلَاصَةِ لَوْ قَالَ لِلْحَرَامِ هٰذَا حَلَالٌ إِنْ قَالَ لِتَرْوِيجِ السِّلْعَةِ أَوْ بِحُكْمِ

خلاصه اگر گفت مر حرام را این حلال ست اگر گفت برای رواج دادن متاع یا بحکم

الْجَهْلِ وَفِي الْاعْتِقَادِ بِخِلَافِ هٰذَا لَا يَكْفُرُ هٰذَا إِذَا كَانَ حَرَامًا لِعَيْنِهِ

جہالت وحال آنکه در اعتقاد خلاف این ست کافر نمی شود این کفر وقتی ست که باشد حرام لعینه

وَهُوَ يَعْتَقِدُهُ حَلَالًا حَتّٰى يَكُونَ كُفْرًا أَمَّا إِذَا كَانَ حَرَامًا لِغَيْرِهِ فَلَا وَفِيمَا

و او اعتقاد می کند او را حلال تا اینکه باشد کفر اما وقتیکه باشد حرام لغیره پس نه و در صورتی

إِذَا كَانَ حَرَامًا لِعَيْنِهِ إِنَّمَا يَكْفُرُ إِذَا ثَبَتَ الْحُرْمَةُ بِدَلِيلٍ مَقْطُوعٍ أَمَّا

که باشد حرام لعینه جزاین نیست که کافر می شود چون ثابت شود حرمت بدلیل یقینی اما

إِذَا ثَبَتَ بِأَخْبَارِ الْآحَادِ وَمَا كَانَ حَرَامًا لِغَيْرِهِ كَمَالِ الْغَيْرِ فَلَا بِالْإِجْمَاعِ

چون ثابت شود حرمت بخبر ہای احاد و انچه باشد حرام لغیره مانند مال غیر پس کافر نشود [illegible]

انْتَهٰى وَقَالَ فِي الْحَمَّادِيَّةِ فِي أَوَاخِرِ كِتَابِ السِّيَرِ مَنِ اعْتَقَدَ قِدَمَ الْعَالَمِ أَوْ

آخر شد و گفت در فتاوی حمادیه در آخر کتاب سیر هرکه اعتقاد کرد قدم عالم را یا

حُدُوثَ الصَّانِعِ أَوْ نَفْيَ مَا ثَبَتَ لِلْقَدِيمِ بِالْإِجْمَاعِ كَكَوْنِهِ عَالِمًا

حدوث [illegible] را یا نفی آنچه ثابت شده برای ذات قدیم یعنی خدای تعالی بالاتفاق مانند بودنش عالم

ش یعنی کافر نمی شود بحلال دانستن حرام کہ در حرمت او میان علما اختلافی باشد ۱۲

ش ای غیر ظاہر ۱۲

أَوْ قَادِرًا أَوْ أَثْبَتَ لَمَنْفِيٍّ عَنْهُ بِالْإِجْمَاعِ كَاللَّوْنِ أَوْ أَثْبَتَ لَهُ الْإِتِّصَالَ

یا قادر یا ثابت کرد آنچه نفی کرده شده از خدا بالاتفاق مانند رنگ یا ثابت کرد برای خدا اتصال

وَالْإِنْفِصَالَ أَوْ جَحَدَ جَوَازَ بَعْثَةِ الرُّسُلِ أَوْ أَنْكَرَ نُبُوَّةَ نَبِيٍّ أَوْ كَذَّبَهُ

وانفصال را یا انکار کرد جواز نبوت رسولان یا انکار کرد نبوت پیغمبر را یا تکذیب کرد پیغمبر را

أَوْ جَحَدَ آيَةً مُجْمَعًا عَلَيْهَا إِلَى أَنْ قَالَ أَوِ اسْتَحَلَّ مُحَرَّمًا بِالْإِجْمَاعِ أَوْ

یا انکار کند آیت که اتفاق شده باشد بران آیت تا آنکه گفت یا حلال داند حرام را بالاجماع. یا

حَرَّمَ حَلَالًا بِالْإِجْمَاعِ أَوْ نَفَى وُجُوبًا مُجْمَعًا عَلَى وُجُوبِهِ لِلنَّصِّ وَ

حرام گرداند حلال را بالاجماع یا نفی کرد فرض را که اجماع شده هست بر وجوب او بآیت و

يَعْرِفُ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ كَالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ يَكْفُرُ انْتَهَى مُخْتَصَرًا

بعرفد خاص و عام مانند نماز و زکوة کافر می شود آخر شد باختصار

وَأَيْضًا فِيهَا مَنْقُولًا عَنِ الْحَاوِي سُئِلَ عَمَّنْ يَزْعَمُ فِي الْحَيَوَانِ

و نیز در فتاوی حمادی ست منقول از حاوی پرسیده شد از کسیکه گمان می کند در حیوان

سِوَى بَنِي آدَمَ لَا حَشْرَ لَهُ لَا يَكْفُرُ لِمَكَانِ الْإِخْتِلَافِ وَإِنْ زَعَمَ

جز آدمیان نیست حشر مر اورا کافر نمی شود بسبب بودن اختلاف و اگر گمان کرد

ذٰلِكَ فِي بَنِي آدَمَ يَكْفُرُ انْتَهَى وَلَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْعُقَلَاءِ

آنرا در آدمیان کافر شود آخر شد و پوشیده نمی باشد بر یکی از دانایان

فَضْلًا عَنِ الْفُضَلَاءِ أَنَّ دُخَانَ التَّنْبَاكِ لَيْسَ حَرَامًا مَقْطُوعًا

زیاده از فاضلان اینکه بتحقیق دخان تنباکو نیست حرام یقین کرده شده

بِحُرْمَتِهِ وَلَا مُجْمَعًا عَلَيْهَا فَلَا يَكُونُ مُسْتَحِلُّهُ كَافِرًا وَمِنْهَا أَنَّ

بحرمتش و نه اتفاق کرده شده بر حرمت او پس نمی باشد حلال داننده او کافر و بعض از انها اینکه بتحقیق

مُسْتَحِلَّ غَيْرِ الْخَمْرِ مِنَ الْأَشْرِبَةِ لَا يَكْفُرُ بِالْإِجْمَاعِ قَالَ فِي الْحَمَّادِيَّةِ

حلال داننده جز شراب از شرابها کافر نمی شود باتفاق گفت در فتاوی حمادی

له أي انعقد الاجماع على حرمته ١٢

له أي انعقد الاجماع على حلته ١٢

له أي عدم الكفر ١٢

فِي الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ نَاقِلًا عَنِ النِّهَايَةِ وَالْأُمَّةُ أَجْمَعَتْ عَلَى تَحْرِيمِ

در کتاب مذکور درحالیکه نقل ست از نهایه وامت محمدی اتفاق کردند بر حرمت

الْخَمْرِ وَكَفَى بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ حُجَّةً وَهٰذِهِ حُرْمَةٌ قَوِيَّةٌ ثَابِتَةٌ يُكَفَّرُ

شراب وکافی ست اتفاق امت از روی حجت و این حرمت ست قوی ثابت کافر می شود

مُسْتَحِلُّهَا وَنَفْسُ شَارِبِهَا وَأَجْمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَى تَكْفِيرِ مُسْتَحِلِّ

حلال داننده او و خود نوشنده او و اتفاق کرد امت بر تکفیر حلال داننده

الْخَمْرِ وَأَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ مُسْتَحِلَّ غَيْرِ الْخَمْرِ لَا يُكَفَّرُ انْتَهَى وَقَالَ فِي

شراب و اتفاق کردند بر اینکه بتحقیق حلال داننده سوای شراب کافر نمی شود آخر شد و گفت در

كِتَابِ الْحُدُودِ مِنْهَا نَاقِلًا عَنْ كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ يُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ

کتاب حدود از فتاوی حمادیه درحالیکه نقل ست از کشف بزدوی کافر میشود حلال داننده

الْخَمْرِ دُونَ سَائِرِ الْأَشْرِبَةِ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ مُسْتَحِلُّ الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ

شراب نه باقی اشربه پس وقتیکه نباشد حلال داننده شرابهای مست کننده

غَيْرِ الْخَمْرِ كَافِرًا فَمَا ظَنُّكَ بِمُسْتَحِلِّ دُخَانِ التَّنْبَاكِ وَمِنْهَا أَنَّهُمْ يَحْتَاطُونَ

سوای شراب کافر پس چیست گمان تو بحلال داننده دخان تنباکو و بعضی از انها آنست که فقها احتیاط می کنند

فِي تَكْفِيرِ الْمُسْلِمِ غَايَةَ الْاِحْتِيَاطِ وَلِذَا قَالُوا إِنَّ وَجْهَ التَّكْفِيرِ إِذَا

در تکفیر مسلمان نهایت احتیاط و برای همین گفتند که بتحقیق وجه تکفیر وقتیکه

كَانَ مُتَعَدِّدًا فِي مَسْئَلَةٍ وَوَجْهُ ضِدِّهِ وَاحِدًا فَالْمُفْتِي يَمِيلُ إِلَى

باشد چند در یک مسئله و وجه خلاف کفر یک پس مفتی رغبت کند بسوی

هٰذَا الْوَاحِدِ كَمَا فِي الْحَمَّادِيَّةِ وَالظَّهِيرِيَّةِ وَغَيْرِهِمَا مِنَ الْفَتَاوَى

این یک وجه چنانکه در فتاوی حمادیه و ظهیریه و غیر این هردو ست از فتاوی

الْمَشْهُورَةِ وَفِي الْحَمَوِيِّ الْمُفْتِي مَأْمُورٌ إِلَى أَنْ يَمِيلَ إِلَى الْقَوْلِ الَّذِي

مشهوره و در حموی ست که مفتی حکم کرده شده است بسوی اینکه رغبت کند بسوی سخنی که

سا کتاب السیر ۱۲

مع لا ینافیه الدلیل القطعی ۱۲ زیلعی ص ۳۳۵ ضد الکفر و هو الایمان ۱۲

لا يوجب التكفير ولذا اختلفوا في تكفير من استحل ...

موجب نباشد تكفیر را و برای همین اختلاف کردند در کفر کسیکه حلال دانست جماع زن حائض خود

واللواطة بها والصحيح عدمه قال في الخلاصة ناقلا عن كتاب

و لواطت با زن و صحیح عدم کفر ست گفت در خلاصه درحالیکه نقل ست از کتاب

الحيض للامام السرخسي رحمه الله لو استحل وطي امرأته الحائض

حیض تصنیف امام سرخسی رحمه الله اگر حلال داند جماع زن حائض خود

يكفر وكذا لو استحل اللواطة من امرأته وفي النوادر عن محمد

کافر می شود و همچنان اگر حلال داند لواطت را از زن و در کتاب نوادر ست از امام محمد

رحمه الله لا يكفر في المسئلتين وهو الصحيح انتهى واذا كان

رحمه الله که کافر نمی شود در هر دو مسئله و آن صحیح ست آخر شد و وقتیکه باشد

الصحيح في استحلال هاتين الشنيعتين المحرمة احدهما بقوله

صحیح در حلال دانستن این هر دو مسئله قبیح که حرام کرده شده است یکی از ان هر دو بقول او

تعالى ولا تقربوهن حتى يطهرن وثانيتهما بقوله تعالى فأتوا

تعالی و نزدیک مشوید بایشان تا آنکه پاک شوند و دوم آن بقول او تعالی پس بیائید

حرثكم أنى شئتم الحكم بعدم الكفر فكيف يجترئ العاقل

بکشت زار خویش هر روش که خواهید حکم بعدم کفر پس چگونه جرئت کند دانا

المتدين على تكفير مستحل دخان التنباك ومنها ان الجهل

و دیندار بر تکفیر حلال دانندهٔ دود تنباکو و بعضی از انها آنست که تحقیق جهل

عذر في دار الاسلام اذا كانت حجة الحرمة خفية كما صرح

عذرست در دار الاسلام وقتیکه باشد دلیل حرمت پوشیده چنانکه تصریح کرده است

به الحموي في شرح الفن الثالث من الاشباه والنظائر في احكام

الناسي والجاهل الجهل عذر في دار الاسلام اذا كان دليل

فراموش كننده و جاهل جهل عذر است در دار الاسلام وقتيكه باشد دليل

الحرمة خفيا فليحفظ انتهى ولو سلم دليل الحرمة في دخان

حرمت پوشيده پس بايد كه ياد داشته شود آخر شد پس اگر تسليم كرده شود دليل حرمت در دخان

التنباك فلا شبهة في كونه خفيا فيكون هذا الجهل عذرا

تنباكو پس نيست شبهه در بودن آن دليل پوشيده پس مے باشد اين جهالت عذر

للمستحل فلا يكون كافرا هذا تمام الكلام في جواب المسئلة

مر حلال داننده را پس نمی باشد كافر اين تمام كلام است در جواب مسئله

الأولى والعلم الحقيقي عند الله تبارك وتعالى المسئلة

نخستين و علم حقيقی نزد خداست در حاليكه بابركت است و برتر مسئله

الثانية قد اشتهر في هذه البلاد حيلة لجواز اخذ الربوا

دوم بتحقيق مشهور شده درين شهرها حيله براى جواز گرفتن ربوا

وهي انه يعطي المقرض المستقرض في اول الامر قرضا حسنا ثم

وآن حيله اينست كه بتحقيق بدهد قرض دهنده مر قرض گيرنده را در اول حال قرض نيک باز

يعطي المستقرض للمقرض شيئا كالكتاب ونحوه على طريق الرهان

بدهد قرض گيرنده مر قرض دهنده را چيزى مانند كتاب و مانند آن بطور گروى

فيقول المقرض لا تعين لي مشاهرة على محافظة مالك المرهون

پس بگويد قرض دهنده مر قرض گيرنده را مقرر كن براى من در ماهه را بر نگاهداشتن مال خود گرو داشته شده

الآن فيعين المستقرض مشاهرة على المحافظة بقدر ما تعارف

اكنون پس مقرر كند قرض گيرنده در ماهه را بر نگاهداشتن باندازه آنچه متعارف كردند آنرا

اهل البلد من الربوا في القرض بازاء كل مائة ويزعمون ان مثل

اهل شهر از ربوا در قرض مقابل هر صد و گمان می كنند كه تحقيق مانند

هٰذَا النَّفْعُ طَيِّبٌ وَّحَلَالٌ وَيَحْكُمُوْنَ بِالْكُفْرِ عَلٰى مَنْ مَّنَعَ وَاَنْكَرَ

این نفع پاکیزه است و حلال و حکم می‌کنند بکفر بر کسیکه منع کند و انکار کرد

هٰذَا الْاِحْتِيَالَ فَقُلْتُ لِبَعْضِهِمْ اِنَّ حِيْلَتَكُمْ هٰذِهٖ مِثْلُ حِيْلَةِ اَصْحَابِ

این حیله را پس گفتم مر بعضی از اوشان را که بتحقیق حیلهٔ شما این مانند حیلهٔ اصحاب

السَّبْتِ مِنَ الْيَهُوْدِ لِاصْطِيَادِهِمْ فِي الْيَوْمِ الْمَعْهُوْدِ فَاَجَابَ بِاَنَّهٗ

شنبه است از یهود برای شکار کردن ایشان در روز مقرر پس جواب داد بانکه

يُحْتَمَلُ اَنْ يَّكُوْنَ مَنْعُهَا مَخْصُوْصًا بِالنِّسْبَةِ اِلٰى تِلْكَ الْفِرْقَةِ الرَّدِيَّةِ

احتمال دارد اینکه باشد منع آن حیله مخصوص به نسبت سوی آن گروه تباه شده

دُوْنَ بِالنِّسْبَةِ اِلٰى هٰذِهِ الْاُمَّةِ الْمَرْضِيَّةِ اَلْجَوَابُ هٰذِهِ

نه به نسبت سوی این امت پسندیده جواب این

الْحِيْلَةُ مَرْدُوْدَةٌ بِوُجُوْهٍ عَدِيْدَةٍ وَّحُجَجٍ سَدِيْدَةٍ الْاَوَّلُ اَنَّ حِفْظَ

حیله مردود است بوجوه چند و حجتهای مستحکم اول آنکه بتحقیق نگهداشتن

الْمَرْهُوْنِ وَاجِبٌ عَلَى الْمُرْتَهِنِ وَمَئُوْنَةُ حِفْظِهٖ عَلَيْهِ لَا عَلَى الرَّاهِنِ

مرهون ضرور است بر مرتهن و بارهای حفظ مرهون بر مرتهن ست نه بر راهن

اَصْلًا حَتّٰى اَنَّهٗ لَوْ شَرَطَ لِلْمُرْتَهِنِ شَيْئًا عَلَى الْحِفْظِ لَا يَصِحُّ فَالْعَجَبُ

هرگز تا آنکه بتحقیق اگر شرط نماید راهن مر مرتهن را چیزی بر نگاهداشتن صحیح نمی‌شود پس تعجب

كُلُّ الْعَجَبِ عَنِ الْعُلَمَاءِ الْاَمْجَادِ اَنَّهُمْ كَيْفَ اَفْتَوْا بِصِحَّةِ هٰذَا الْعَقْدِ

همه تعجب است از علمای بزرگ که بتحقیق اوشان چگونه فتوی دادند بصحت این عقد

الْبَيِّنِ الْفَسَادِ بَلْ لَمْ يَكْتَفُوْا عَلَيْهَا وَحَكَمُوْا بِكُفْرِ مَنْ مَّنَعَ هٰذَا

ظاهر الفساد بلکه نه اکتفا کردند بر آن صحت و حکم کردند بکفر کسیکه منع کرد این

الْاِحْتِيَالَ كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ فِيْ اٰخِرِ السُّؤَالِ وَكَيْفَ لَمْ يَدْرُوْا اَنَّهٗ

حیله را چنانکه او مصرح است در آخر سوال و چگونه ندانستند که بتحقیق

عِنْدَ فَسَادِ الْعَقْدِ لَا يَلْتَحِقُ اشْتِرَاطُ الْفَضْلِ إِلَّا بِالْقَرْضِ السَّابِقِ

نزد فاسد شدن عقد لاحق نمی شود شرط زیادتی مگر بقرض سابق

وَيَكُونُ وَسِيلَةً لِجَرِّ الْمَنْفَعَةِ مِنْهُ فِي الزَّمَانِ اللَّاحِقِ فَيَكُونُ

و می باشد وسیله برا کشیدن نفع از ان قرض در زمانه لاحق پس باشد

رِبًوا ظَاهِرًا وَالْحُكْمُ بِإِبَاحَتِهِ كَمَا تَرٰى وَالرِّوَايَاتُ الدَّالَّةُ عَلٰى مَا

ربوا ظاهر و حکم بمباح کردن او چنانکه می بینی و روایتهاے دلالت کننده بر انچه

ادَّعَيْنَا كَثِيرَةٌ مَضْبُوطَةٌ فِي الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ الشَّهِيرَةِ وَلْنَذْكُرْ

دعوی کردیم بسیار اند ضبط کرده شده در کتابهاے معتبر مشهور و باید که ذکر کنیم

هٰهُنَا نُبَذًا مِنْهَا فِي الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيرِيَّةِ فِي أَوَاخِرِ الْبَابِ الرَّابِعِ

اینجا اندکے از ان روایتها در فتاوی عالمگیرے ست در اواخر باب چهارم

مِنْ كِتَابِ الرَّهْنِ نَقْلًا عَنْ شَرْحِ الطَّحَاوِيِّ حِفْظُ الْمَرْهُونِ

از کتاب رهن درحالی که نقل ست از شرح طحاوے نگاهداشتن مرهون

عَلَى الْمُرْتَهِنِ حَتّٰى أَنَّ الرَّاهِنَ لَوْ شَرَطَ لِلْمُرْتَهِنِ شَيْئًا عَلَى الْحِفْظِ

بر مرتهن ست تا آنکه بتحقیق گرو دارنده اگر شرط کند برای گرو گیرنده چیزیرا بر نگهداشتن

لَا يَصِحُّ وَلَا يَسْتَحِقُّ وَفِي الْقُرْآنِ خَوَانِيَّةِ نَقْلًا عَنِ السِّرَاجِيَّةِ

صحیح نمی شود شرط و سزاوار نمی شود مرتهن آنرا و در قرآن خوانی ست درحالی که نقل ست از سراجیه

وَالْخُلَاصَةِ إِذَا اسْتَأْجَرَ الرَّاهِنُ الْمُرْتَهِنَ لِحِفْظِ الرَّهْنِ لَمْ

و خلاصه وقتیکه اجاره گیرد راهن از مرتهن براے حفاظت گرو جائز

يَجُزْ وَفِي مُخْتَصَرِ الْوِقَايَةِ وَعَلَيْهِ مُؤْنَةُ حِفْظِهِ وَفِي شَرْحِ الْوِقَايَةِ

نباشد و در مختصر وقایه ست و بر مرتهن ست مشقتهای حفظ آن و در شرح وقایه ست

وَلَهُ حِفْظُهُ بِنَفْسِهِ وَعِيَالِهِ وَعَلَيْهِ مُؤْنَةُ حِفْظِهِ وَرَدِّهِ إِلَى

و مر مرتهن راست نگاهداشتن مرهون بذات خود و عیال خود و بر مرتهن ست محنتهای حفظ مرهون و رد کردن او بسوی

يَدِهٖ اَوْرَدِّ جُزْءٍ مِنْهُ كَاُجْرَةِ بَيْتِ حِفْظِهٖ اَوْحَافِظِهٖ وَفِي الْهِدَايَةِ

وست راهن یا رد کردن پاره از ان مرهون مانند مزد خانهٔ حفظ مرهون یا حافظ او و در هدایه ست

وَاُجْرَةُ الْبَيْتِ الَّذِيْ يُحْفَظُ فِيْهِ الرَّهْنُ عَلَى الْمُرْتَهِنِ مِثْلُ اُجْرَةِ

و مزد خانهٔ که نگاهداشته می شود دران خانه گرو بر مرتهن ست مانند مزد

الْحَافِظِ لِاَنَّ الْاِمْسَاكَ حَقٌّ لَهٗ وَالْحِفْظُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ فَيَكُوْنُ بَدَلُهٗ

نگهبان چه بتحقیق نگهداشتن حق ست مرتهن را و حفاظت واجب ست بروی پس می باشد عوض حفظ

عَلَيْهِ اِنْتَهٰى مُخْتَصَرًا وَفِي الْكَافِيْ وَمَا يَرْجِعُ اِلَى الْحِفْظِ فَهُوَ عَلَى الْمُرْتَهِنِ

بر مرتهن آخر شد بالاختصار و در کافی ست وانچه رجوع کند بسوی حفظ مرهون پس آن بر مرتهن ست

وَذٰلِكَ مِثْلُ اَجْرِ الْحَافِظِ لِاَنَّ الْحِفْظَ وَاجِبٌ عَلَيْهِ وَالْاِمْسَاكُ

و آن مانند مزد نگاهبان چه بتحقیق نگهداشتن واجب ست بر مرتهن و نگهداشتن

حَقٌّ لَهٗ فَيَكُوْنُ بَدَلُهٗ عَلَيْهِ وَفِي الْفَتَاوَى الْوَلْوَالِجِيَّةِ كُلُّ مَا كَانَ

حق ست مر او را پس می باشد عوض حفظ بر مرتهن و در فتاوی ولوالجی ست هرانچه باشد

لِحِفْظِهٖ اَوْ لِرَدِّهٖ اِلَى يَدِ الرَّاهِنِ مَؤُنَةٌ فَهِيَ عَلَى الْمُرْتَهِنِ نَحْوُ اُجْرَةِ

برای حفظ مرهون یا برای رد کردن آن بسوی دست راهن مشقت پس آن مشقت بر مرتهن ست مانند مزد

الْحَافِظِ وَاُجْرَةِ الْمَسْكَنِ الَّذِيْ يَحْفَظُ الرَّاهِنُ فِيْهِ الثَّانِيْ اَنَّهٗ

نگاهبان و مزد خانه که نگاه می دارد گرو دهنده دران خانه دوم آنکه بتحقیق

قَالَ صَاحِبُ الْاَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ فِيْ اَوَائِلِ النَّوْعِ الْاَوَّلِ الْقَاعِدَةِ

گفت صاحب اشباه و نظائر در ابتدای نوع اول قاعده

الثَّانِيَةِ الْاُمُوْرُ بِمَقَاصِدِهَا اَيْ نِيَّاتِهَا كَمَا يَدُلُّ عَلَيْهِ التَّفْرِيْعَاتُ

دوم عملها متعلق اند بمقصد ها یعنی نیتها چنانکه دلالت میکند بران تفریعهای

الَّتِيْ فَرَّعَهَا عَلٰى هٰذِهِ الْقَاعِدَةِ مِنْهَا مَا ذَكَرْنَا نَقْلًا عَنْ فَتَاوٰى

که تفریع کرده ست برین قاعده بعضی ازان تفریعات انچه ذکر کرده ست در حالیکه ناقل ست از فتاوی

[illegible marginal note]

قَاضِي خَان اَنَّ بَيْعَ الْعَصِيْرِ مِمَّنْ يَتَّخِذُهٗ خَمْرًا اِنْ قَصَدَ بِهِ التِّجَارَةَ
قاضی خان بتحقیق فروختن فشردهٔ انگور از کسیکه می گیرد آنرا شراب اگر اراده کرد بوی سوداگری را

فَلَا يَحْرُمُ وَاِنْ قَصَدَ بِهِ التَّخْمِيْرَ حَرُمَ اِنْتَهٰى فَبِنَاءً عَلٰى هٰذِهِ الْقَاعِدَةِ
پس حرام نمی شود و اگر اراده کرد شراب ساختن را حرام شود آخر شد پس بنا برین قاعده

نَقُوْلُ تَعْيِيْنُ الْمُشَاهَرَةِ بَعْدَ الْقَرْضِ بِقَدْرِ مَا تَعَارَفَ اَهْلُ الْبَلَدِ
می گوییم که مقرر کردن درماهه بعد قرض باندازهٔ انچه شناخته اند آنرا اهل شهر

مِنَ الرِّبٰوا فِي الْقَرْضِ بِاِزَاءِ كُلِّ مِائَةٍ وَكَوْنُ الْمَرْهُوْنِ مِمَّا لَيْسَ فِيْ
از ربوا قرض مقابل هر صد و بودن گرو از انچه نیست در

حِفْظِهٖ مَؤُنَةٌ اَصْلًا مِثْلُ الْكِتَابِ كَمَا وَقَعَ فِي السُّؤَالِ اَوْ كَانَتْ لَهٗ
نگاهداشتن وی بار هرگز مانند کتاب چنانکه واقع شده در سوال یا باشد مراورا

مَؤُنَةٌ فَتَعْيِيْنُهَا لَا بِمِقْدَارِ مَؤُنَةِ الْحِفْظِ بَلْ بِقَدْرِ مَا تَعَارَفَهٗ اَهْلُ
بار پس تعیین کردن آن نه موافق بار حفظ بلکه بقدر انچه شناخته اند آنرا اهل

الْبَلَدِ فِيْ رِبَوا الْقَرْضِ بُرْهَانٌ بَاهِرٌ عِنْدَ كُلِّ مَاهِرٍ عَلٰى اَنَّ الْمَقْصُوْدَ هٰهُنَا
شهر در ربوا قرض دلیلی ست روشن نزد هر دانا اینکه بتحقیق مقصود اینجا

تَعْيِيْنُ الْمَنْفَعَةِ عَلَى الْقَرْضِ وَاِنْ ذُكِرَ فِي الظَّاهِرِ لَفْظُ اَخْذِ الْاُجْرَةِ عَلٰى
مقرر کردن نفع ست بر قرض اگرچه ذکر کرده شده است در ظاهر لفظ گرفتن مزد بر

حِفْظِ الْمَرْهُوْنِ فَيَكُوْنُ رِبًوا بَحْتًا وَيَكُوْنُ اَخْذُهٗ لِلْمُرْتَهِنِ حَرَامًا
نگهداشتن گرو پس می باشد ربوا صرف و می باشد گرفتنش برای مرتهن حرام

وَسُحْتًا اَلثَّالِثُ ثَانًا وَاِنْ سَلَّمْنَا لَيْسَ هٰهُنَا حَقِيْقَةُ الرِّبٰوا لٰكِنْ لَا
و حرام سوم آنکه بتحقیق اگرچه تسلیم کردیم که نیست اینجا حقیقت ربوا لیکن نیست

شُبْهَةَ فِيْ شُبْهَتِهٖ وَهِيَ اَيْضًا حَرَامٌ مَنْهِيٌّ عَنْهَا كَاَصْلِ الرِّبٰوا
شبهه در شبهه ربوا و آن شبهه نیز حرام ست منع کرده شده است ازان مانند اصل ربوا

قلت يجوز واضع العصير ممن يتخذه خمرا ولم يجوز واضع الامرد ممن يلوط به فما الفرق قلت الفرق ان المعصية في الامرد تقوم بعينه بخلاف العصير فانه حلال ۱۲ حموی

سحت بالضم وبضمتين حرام سحت الرجل في تجارته اذا اكتسب الحرام ۱۲

كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ فِي جَمِيعِ كُتُبِ الْفِقْهِ اَلرَّابِعُ اَنَّ الْاِحْتِيَالَ لِجَرِّ النَّفْعِ
چنانکه او تصریح کرده شده است در همه کتب فقه چهارم آنکه بتحقیق حیله گرفتن برای کشیدن نفع

بِالْقَرْضِ وَاقْتِطَاعِ مَالِ مُسْلِمٍ بِحَيْثُ لَا يُشْتَرَطُ الْفَضْلُ فِي الظَّاهِرِ عَلَى
بقرض و قطع کردن مال مسلمان بطوری که شرط کرده نشود زیادتی در ظاهر بر

الْقَرْضِ لٰكِنْ يُجْعَلُ الْعَقْدُ بِاَنْ يَضْطَرَّ الْمُسْتَقْرِضُ فِي اِعْطَاءِ الْفَضْلِ
قرض لیکن گردانیده شود عقد باینکه بیقرار شود قرض گیرنده در دادن زیادتی

لِلْمُقْرِضِ وَيَكُونُ لَازِمًا عَلَيْهِ اَيْضًا مَنْهِيٌّ عَنْهُ وَلِذَا مَنَعُوا بَيْعَ
مر قرض دهنده او باشد زیادتی لازم بر مستقرض نیز منع کرده شده است ازان و برای همان منع کردند بیع

الْعِينَةِ الَّذِي هُوَ حِيلَةٌ قَوِيَّةٌ لِجَلْبِ الْمَنْفَعَةِ بِالْقَرْضِ فَلَا
عینه را آنکه او حیله ایست قوی برای کشیدن نفع بسبب قرض و رد

يَرُدُّهُ ظَوَاهِرُ الْقَوَاعِدِ الْفِقْهِيَّةِ بِخِلَافِ الْحِيلَةِ الَّتِي اخْتَرَعُوهَا
نمی کند آنرا ظواهر قاعدهای فقه بخلاف حیله که ایجاد کردند آنرا

فَاِنَّهَا مَرْدُودَةٌ بِالرِّوَايَاتِ الظَّاهِرَةِ وَالْقَوَاعِدِ الْمُتَعَارَفَةِ فَهُمْ
پس البته آن حیله مردود است بروایتهای ظاهر و قواعد مشهور پس اوشان

اِذَا مَنَعُوا بَيْعَ الْعِينَةِ فَهُمْ لِهٰذِهِ الْحِيلَةِ السَّخِيفَةِ اَمْنَعُ وَالرِّوَايَاتُ
وقتیکه منع کردند بیع عینه را پس اوشان برای این حیله سست مانع تراند و روایتهای

الدَّالَّةُ عَلٰى كَوْنِ بَيْعِ الْعِينَةِ مَنْهِيًّا عَنْهُ كَثِيرَةٌ مِنْهَا مَا ذُكِرَ فِي
دلالت کننده بر بودن بیع عینه منع کرده شده ازان بسیار اند بعضی ازانها آنچه ذکر کرده شده در

الْكَافِي فِي بَابِ الْكَفَالَةِ وَتَفْسِيرُ الْمَسْئَلَةِ اَنَّ الْمَكْفُولَ عَنْهُ
کافی در باب کفالة و تفسیر مسئله آنست که بتحقیق مکفول عنه

اَمَرَ الْكَفِيلَ بِبَيْعِ الْعِينَةِ هُوَ مَكْرُوهٌ لِمَا فِيهِ مِنَ الْاِعْرَاضِ عَنِ
حکم کرد ضامن را به بیع عینه آن بیع مکروه است بنابر آنچه درین بیع روگردانی کردن است از

عینه بالکسر وام گرفتن وام دهنده را نفعی باشد و بهای چیزی یقال اعتان الرجل اذا اشتری الشیء بنسیئة کذا فی منتهی الارب و الصحاح وفی خلاصة الحواشی شرح الهدایة نقلا عن المغرب العینة بفتح العین وسکون الیاء المثناة التحتانیة والنون بعدها بمعنی النسیئة ۱۲ منه یعنی کسیکه ضامن کرده شد از طرف او ۱۲ منه یعنی سست مختار امام محمد رح فانه قال هذا البیع فی قلبی کامثال الجبال ای این بیع در دل من مانند مثال کوهها یعنی این بیع بسیار سخت است مانند کوهها ۱۲

مَبَرَّةُ الْاِقْرَاضِ وَقِيْلَ اِيَّاكَ وَالْعِيْنَةَ فَاِنَّهَا الْعِيْنَةُ وَهُوَ مُخْتَرَعٌ

نیکوئی قرض دادن وگفته شده پرهیز کن از عینه پس تحقیق آن ملعونست وآن بیع اختراع کرده شده

اَكَلَةِ الرِّبٰوا وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِيْنَةِ وَاتَّبَعْتُمْ

خورندگان ربوست وفرمود علیه السلام چون باهم معامله بیع کنید به بیع عینه و پیروی کنید

اَذْنَابَ الْبَقَرِ ذَلَلْتُمْ وَظَهَرَ عَلَيْكُمْ عَدُوُّكُمْ وَالْمُرَادُ بِالْعِيْنَةِ اَنْ يَّاْتِيَ

دمهای گاو را خوار شوید وظاهر شود بر شما دشمن شما ومراد بعینه آنکه بیاید

الْمُحْتَاجُ اِلٰى اَحَدٍ يَّسْتَقْرِضُ مِنْهُ عَشَرَةَ دَرَاهِمَ فَلَا يَرْغَبُ الْمُقْرِضُ

محتاج بسوی کسی درحالیکه قرض می طلبد محتاج ازان کس ده درهم را پس خواهش نمی کند قرض دهنده

فِي الْاِقْرَاضِ طَمَعًا فِيْ اِصَابَةِ الْفَضْلِ الَّذِيْ لَا يَنَالُهُ بِالْقَرْضِ فَيَقُوْلُ

در قرض دادن بجهت طمع کردن در یافتن زیادتی که نمی یابد آنرا بقرض پس می گوید قرض دهنده

لَهٗ اَبِيْعُكَ هٰذَا الثَّوْبَ وَقِيْمَتُهٗ عَشَرَةٌ بِاِثْنَيْ عَشَرَ اِلَى الْاَجَلِ لِيَبِيْعَهٗ

مستقرض را که می فروشم بدست تو این جامه را وقیمت آن ده درهم ست به دوازده درهم بسوی مدتی تا بفروشی آن جامه را

فِي السُّوْقِ بِعَشَرَةٍ فَيَحْصُلُ لَهٗ رِبْحُ دِرْهَمَيْنِ وَمِنْهَا مَا ذُكِرَ فِي

در بازار به ده پس حاصل شود مر مقرض را فائده دو درهم وبعضی از انها آنچه مذکور ست در

الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيْرِيَّةِ اخْتَلَفَ الْمَشَائِخُ فِيْ تَفْسِيْرِ الْعِيْنَةِ الَّتِيْ

فتاوی عالمگیری اختلاف کردند مشائخ در تفسیر عینه آنکه

وَرَدَ النَّهْيُ عَنْهَا فَذَكَرَ وَجْهَيْنِ اَحَدُهُمَا مَا مَرَّ وَالثَّانِيْ يُقَارِبُهٗ

وارد شد منع ازان پس ذکر کرد دو وجه را یکی ازان هر دو آنچه گذشت ودوم قریب وی است

الْخَامِسُ اَنَّ الْمَنَافِعَ الَّتِيْ تَحْصُلُ لِلْمُقْرِضِ لِاَجْلِ الْقَرْضِ مِنَ الْمُسْتَقْرِضِ

پنجم اینکه بتحقیق نفعهائی که حاصل می شود قرض دهنده را بجهت قرض از قرض گیرنده

الَّذِيْ لَا يَكُوْنُ قَرِيْبَهٗ وَلَا صَدِيْقَهٗ وَلَا يَكُوْنُ الْمُسْتَقْرِضُ مَعْرُوْفًا

که نباشد قریب مقرض ونه یار او ونه باشد قرض دهنده مشهور

له صلى الله عليه وسلم بعده مرة والقرض بثمانية عشرة ١٢

له شغلتم بالحرث عن الجهاد يعني باز مانديد بجهت كشت از جهاد ١٢

له اى قوله اى المحتاج الى احد يستقرض منه عشرة دراهم ١٢

بِالْجُوْدِ وَالسَّخَاءِ لَا تَحِلُّ لِلْمُقْرِضِ وَتَكُوْنُ خَبِيْثَةً وَإِنْ لَمْ يَشْتَرِطْ

به جود و سخاوت حلال نمی شود مر مقرض را و می باشد پلید اگرچه مشروط نباشد

وَقْتَ الْقَرْضِ وَكَوْنُ أُجْرَةِ حِفْظِ الْمَرْهُوْنِ مَنْفَعَةً لِأَجْلِ الْقَرْضِ

وقت قرض و بودن مزد نگاهداشتن گرو نفع بجهت قرض

ظَاهِرٌ لَا سُتْرَةَ فِيْهِ فِي الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيْرِيَّةِ نَقْلًا عَنِ الْمُحِيْطِ

ظاهر است نیست پوشیدگی دران در فتاوی عالمگیری ست درحالیکه نقل ست از محیط

إِذَا كَانَ الْمُسْتَقْرِضُ لَا يَدْعُو الْمُقْرِضَ أَوْ كَانَ يَدْعُوْهُ قَبْلَهُ فِي

چون باشد قرض گیرنده که دعوت نمی کرد مقرض را یا بود مستقرض که دعوت می کرد مقرض را پیش از

كُلِّ عِشْرِيْنَ يَوْمًا وَبَعْدَ الْإِقْرَاضِ جَعَلَ يَدْعُوْهُ فِي كُلِّ عَشَرَةِ أَيَّامٍ

هر بیست روز یک روز و بعد قرض دادن شروع کرد که دعوت می کند آنرا در هر ده روز

أَوْ زَادَ فِي الْمُبَاحَاتِ فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ وَيَكُوْنُ خَبِيْثًا السَّادِسُ أَنَّ

یا زیاده کرد در مباحها پس بتحقیق حلال نمی شود و می باشد پلید ششم اینکه بتحقیق

جَوَازَ الْحِيْلَةِ مَشْرُوْطٌ بِمَا إِذَا لَمْ يُؤَدِّ إِلَى الضَّرَرِ بِأَحَدٍ كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ

جائز شدن حیله مشروط ست بانچه وقتیکه نرساند بسوے ضرر بکسی چنانکه آن مصرح ست

فِي أَوَائِلِ الْفَنِّ الْخَامِسِ مِنَ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ وَبِهٰذِهِ الْحِيْلَةِ يَأْخُذُ

در شروع فن پنجم از اشباه و نظائر و باین حیله می گیرد

الْمُرْتَهِنُ مَالَ مُسْلِمٍ مُحْتَاجٍ بِوَجْهٍ لَا يُجَوِّزُهُ الشَّرْعُ فَفِيْهَا ضَرَرٌ ظَاهِرٌ

مرتهن مال مسلمان محتاج را بوجهی که جائز نمی دارد آنرا شرع پس درین حیله ضرر ست ظاهر

بِالْمُسْتَقْرِضِ وَالضَّرَرُ يُزَالُ كَمَا صَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ

به قرض گیرنده و ضرر دور کرده می شود چنانکه تصریح کرده است بوی صاحب اشباه و نظائر

فِي النَّوْعِ الْأَوَّلِ فِي الْقَاعِدَةِ الْخَامِسَةِ فَيَكُوْنُ هٰذِهِ الْحِيْلَةُ

در نوع اول در قاعده پنجم پس می باشد این حیله

وَاجِبَةُ الدَّفْعِ لِاحْتِيَالِهِ لِاقْتِنَاصِ النَّفْعِ الثَّامِنُ سَلَّمْنَا أَنَّ هٰذِهِ

واجبه الدفع بجهت حیله گرفتن او برای حاصل کردن نفع هشتم آنکه تسلیم کردیم که بتحقیق این

الْحِيلَةَ تُجَوِّزُ أَخْذَ الْفَضْلِ لٰكِنَّ مَا نَقَلْنَاهُ مِنَ الْأَدِلَّةِ الْوَاضِحَةِ

حیله تجویز میکند گرفتن زیادتی را لیکن آنچه نقل کردیم از دلیلهای روشن

الْقَوِيَّةِ يُحَرِّمُهُ وَمِنَ الْقَوَاعِدِ الْمُقَرَّرَةِ الْمَشْهُورَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي

مستحکم حرام میکند آنرا و از جمله قواعد مقرر مشهور مذکوره در

كُتُبِ الْفِقْهِ وَالْأُصُولِ أَنَّهُ إِذَا اجْتَمَعَ الدَّلِيلُ الْمُبِيحُ وَالْمُحَرِّمُ قُدِّمَ

کتابهای فقه و اصول است که بتحقیق چون جمع شود دلیل اباحت کننده و حرام کننده مقدم کرده شود

الْمُحَرِّمُ عَلَيْهِ التَّاسِعُ أَنَّ الْمُرْتَهِنَ لَمَّا أَخَذَ الْمُشَاهَرَةَ عَلَى حِفْظِ الرَّهْنِ

محرم بر مبیح نهم آنکه بتحقیق مرتهن هرگاهیکه گرفت درماهه را بر نگاهداشتن گرو

الَّذِي لَيْسَ فِي حِفْظِهِ مُؤْنَةٌ أَصْلًا كَمَا وَقَعَ فِي السُّؤَالِ فَقَدِ انْتَفَعَ بِهِ

آنکه نیست در حفاظت او بار هرگز چنانکه واقع شده در سوال پس بتحقیق نفع گرفته بوی

وَالْاِنْتِفَاعُ بِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ لَا يَجُوزُ فِي الْفَتَاوَى النَّاطِقِيِّ وَ

و نفع گرفتن بوسے بوجهی از وجوه جائز نیست در فتاوے ناطقی ست و

غَيْرِهَا الرَّهْنُ لَا يُبَاعُ وَلَا يُوَاجَرُ وَلَا يُعَارُ وَلَا يُسْتَعْمَلُ وَلَا يُنْتَفَعُ

جز آن گرو فروخته نمی شود و اجاره داده نمیشود و عاریت داده نمیشود و استعمال کرده نمی شود و نه نفع گرفته شود

بِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ وَلْيُعْلَمْ أَنَّا بَيَّنَّا الْكَلَامَ فِي رَدِّ هٰذِهِ الْحِيلَةِ

بوی بوجهی از وجوه و باید که دانسته شود که بتحقیق ما بیان کردیم سخن را در رد کردن این حیله

عَلَى كَوْنِ مَالِ الْمُسْتَقْرِضِ عِنْدَ الْمُقْرِضِ عَلَى طَرِيقِ الرَّهْنِ وَأَعْرَضْنَا

بر بودن مال مستقرض نزد مقرض بر طور گرو و رو گردانی کردیم

عَنْ كَوْنِهِ عِنْدَهُ عَلَى سَبِيلِ الْوَدِيعَةِ مَعَ كَوْنِهَا مُحْتَمِلَةً وَأَخْذُ

از بودن آن مال نزد مقرض بر طور امانت باوجود بودن امانت محتمل و گرفتن

الاُجْرَةِ عَلَيْهَا جَائِزَةٌ بِوَجْهَيْنِ الاَوَّلُ اَنَّ كَوْنَ الْمَالِ عِنْدَ الْمُرْتَهِنِ

مزد برامانت جائزست بدو وجه اول آنکه بتحقیق بودن مال نزد قرض دہندہ

عَلٰى طَرِيْقِ الرَّهْنِ مُصَرَّحٌ فِى الاِسْتِفْتَاءِ وَالثَّانِيْ اَنَّ الْوُجُوْهَ الْمَذْكُوْرَةَ

بر طور گرو مصرح ست در استفتاء و دوم آنکه بتحقیق وجوه مذکور

مَا خَلَا الاَوَّلِ وَالْاٰخِرِ مُنْتَهِضَةٌ عَلٰى بُطْلَانِهَا عَلٰى تَقْدِيْرِ الْاِيْدَاعِ

سوای وجه اول و آخر قائم اند بر بطلان حیله بر تقدیر امانت داشتن

اَيْضًا كَمَا لَا يَخْفٰى عَلَى النَّاظِرِيْنَ وَمَا كَتَبْتُمْ مِنْ مُنَاظَرَتِكُمْ بِبَعْضِهِمْ

نیز چنانکه پوشیده نیست بر بینندگان و انچه نوشتید از مناظرهٔ شما ببعض اوشان

وَاِلْزَامِكُمْ عَلَيْهِ بِاَنَّ هٰذِهِ الْحِيْلَةَ فِىْ حِلِّ الرِّبٰوا كَحِيْلَةِ الْيَهُوْدِ

والزام شما بروے باینکه بتحقیق این حیله در حلت ربوا مانند حیله یهود

الْمَطْرُوْدِ لِلْاِصْطِيَادِ فِى الْيَوْمِ الْمَعْهُوْدِ وَاضْطِرَابِهٖ فِى الْجَوَابِ اِلَى

مردودست برای شکار کردن در روز معین و مضطر شدن وی در جواب بسوی

ادِّعَاءِ تَخْصِيْصِ حُرْمَةِ الْحِيْلَةِ بِالنِّسْبَةِ اِلَيْهِمْ دُوْنَ هٰذِهِ الْاُمَّةِ

دعوی کردن تخصیص حرمت حیله به نسبت بسوی یهود نه این امت

الْمَرْحُوْمَةِ فَهٰذَا الْاِلْزَامُ نُوْرٌ مِنْ اَنْوَارِ مِشْكٰوةِ النُّبُوَّةِ طَلَعَ عَلٰى

مرحوم پس این الزام نورست از نورهای مشکوة نبوت طلوع شده

قَلْبِكُمْ لِاَجْلِ وَثَاقَةِ عَلَاقَةِ الْاُبُوَّةِ وَلَكُمْ فِيْهَا اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ

دل شما بجهت استواری علاقه ابوت و مر شما را درین الزام پیروی نیکست

بِمَنْ تَشَرَّفَ مَنْصَبَ احْتِسَابِ سَيِّدِنَا وَاِمَامِنَا عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ

بکسی که مشرف شد بعهدهٔ احتساب سردار ما و امام ما عمر بن خطاب را

لِمَا رُوِيْنَا فِىْ صَحِيْحِ الْبُخَارِيِّ عَنْ طَاؤُسٍ اَنَّهٗ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ

بنابر انچه روایت کرده شدیم در صحیح بخاری از طاؤس بتحقیق شنید طاؤس ابن عباس رضی

ملة متعلق بقوله یرشا ١٢ مت وہو ان حفظ المرہون واجب علی المرتہن الخ ١٢

سلة ای الوجه الثامن ١٢

سلة ای روز شنبه ١٢

سلة خبر لقوله وما کتبتم ١٢

سلة مشکوة روزن در دیوار که نهایت او بجانب راه ندارد مانند طاق ١٢

اللہُ عَنْہُمَا یَقُوْلُ بَلَغَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ اَنَّ فُلَانًا بَاعَ خَمْرًا فَقَالَ

اللہ عنہما میگفت ابن عباس رسید عمر بن خطاب را کہ بتحقیق فلان فروخت شراب را پس گفت

قَاتَلَ اللہُ فُلَانًا اَلَمْ یَعْلَمْ اَنَّ رَسُوْلَ اللہِ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ

لعنت کند خدا فلان را آیا نہ دانست کہ بتحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

قَالَ قَاتَلَ اللہُ الْیَہُوْدَ حُرِّمَتْ عَلَیْہِمُ الشُّحُوْمُ فَحَمَلُوْہَا فَبَاعُوْہَا

فرمود لعنت کند خدا یہود را حرام کردہ شد بر ایشان شحم ہا پس برداشتند آنہا را پس فروختند آنہا را

اِنْتَہٰی فَافْہَمُوْا وَاقْبَلُوْا ہٰذِہِ الْبِشَارَۃَ فَاِنَّ الْعَاقِلَ تَکْفِیْہِ الْاِشَارَۃُ

آخر شد پس بفہمید و قبول کنید این مژدہ را پس بتحقیق دانا کفایت می کند او را اشارہ

ہٰذِہٖ صُوْرَۃُ خَطِّ الْاِمَامِ الْاَجَلِّ

این صورت خط امام ست بزرگ تر

الْاَکْمَلِ مَوْلٰنَا عَبْدِ الْعَزِیْزِ قُدِّسَ سِرُّہٗ

کامل تر مولانا عبد العزیز قدس سرہ

قَدْ وَقَفْنَا عَلٰی ہٰذَا التَّحْرِیْرِ الْاَنِیْقِ وَالتَّقْرِیْرِ الرَّشِیْقِ فَوَجَدْنَاہُ

بتحقیق آگاہ شدیم برین تحریر عجیب و تقریر خوب پس یافتیم آنرا

صَحِیْحَ الْمَبَانِیْ مُسْتَحْکَمَ الْمَعَانِیْ مُوَافِقًا لِلْرِّوَایَاتِ مُطَابِقًا لِلدِّرَایَاتِ

درست الفاظ استوار معانی در حالی کہ موافق ست مر روایتہا را مطابق مر درایتہا را

وَلَقَدْ سَعٰی صَاحِبُہٗ سَلَّمَہُ اللہُ وَجَزَاہُ خَیْرًا کُلَّ مَسْعًی مُمْکِنٍ فِیْ

و ہر آئینہ بتحقیق کوشش کرد صاحب آن تحریر سلامت دارد او را خدا و پاداش دہاد او را نیک ہر کوشش ممکن در

جَوَابِ هَاتَيْنِ الْمَسْئَلَتَيْنِ جَعَلَهُ اللّٰهُ قُرَّةَ الْعَيْنَيْنِ فِي الدَّارَيْنِ

جواب این دو مسئله بگرداند او را خدا خنک چشم در هر دو سرا

وَهُوَ مَالِكُ النَّشْاَتَيْنِ

و او خدا مالک هر دو پیدایش ست یعنی دنیا و آخرت

هٰذِهٖ صُوْرَةُ خَطِّ الْاِمَامِ الْمُكَرَّمِ الْمُعَظَّمِ

این صورت خط امام ست مکرم معظم

مَوْلٰنَا شَاهْ رَفِيْعُ الدِّيْنِ قُدِّسَ سِرُّهٗ

مولانا شاه رفیع الدین قدس سره

اِطَّلَعْتُ عَلٰى هٰذَا الْمَرْقُوْمِ بِجَمِيْعِ مَا فِيْهِ فَاسْتَحْسَنْتُ غَايَةَ الْاِسْتِحْسَانِ

خبردار شدم برین نوشته بهمه آنچه دران ست پس نیکو شمردم نهایت استحسان

مَا نَثَرَ بَانِيْهِ مِنْ جَوَاهِرِ لَآلِيْهِ فِيْ مَبَانِيْهِ وَمَعَانِيْهِ وَشَكَرْتُ

آنچه پراگنده کرد بنا کننده او از جواهر مروارید‌ها او در الفاظ او و معانی او و شکر کردم

اللّٰهَ سُبْحَانَهٗ عَلٰى حُسْنِ تَوْفِيْقِهٖ لِهٰذَا الْوَلَدِ فِيْ تَوَخِّيْ مَقَاصِدِهٖ

خدای سبحانه را بر خوبی توفیق او برای این فرزند در تمام گرفتن مقاصد او

وَمَجَارِيْهِ وَسَأَلْتُهٗ اَنْ يَّهَبَ لَهٗ مِنْ خَزَائِنِ فَيْضِهٖ فَوْقَ اَمَانِيْهِ

و مجاری او و سوال کردم خدا را اینکه به بخشد خدا مر او را از خزینه‌های فیض خود بالای امیدهای او

سوال خوردن افیون و جمله سمیات چه حکم دارد و در صورت اثبات حرمت آن کسیکه آنرا حلال دانسته بخورد چه حکم دارد **جواب** چهار چیز ست که در نباتات خوردن آن حرام ست اول سمیات و خوردن آن انگاه حرام میشود که بقدر مضرت خورد و چون[۱۲] از حکم سمیت برآید و باصلاح آراسته شود و وزن قلیل باشد خوردن آن حرام نخواهد بود دوم مسکرات و آن چیزها هستند که عقل را زائل میکنند و حس و شهوت و غضب را که تابع حس اند برهم میکنند اینچیزها حرام مطلق اند پیش حنفیه سوای خمر دیگر مسکرات هم موافق بعضی روایات صحیحه قلیل و کثیر حرام ست و پیش بعضی آنچه سوای خمر ست اگر بحد اسکار رسد حرام ست و کمتر از آن حرام نیست قسم سوم مفترات ست که دفعةً انسان را بی حس و بی اختیار میسازد و مرده وار می افتد مانند چرس و بعضی اقسام تنباکو کشیدنی این هم حرام ست چهارم مخدرات و آن انست که حس و شهوت و غضب را که تابع حس اند مخدر میسازد و بادنی تنبیه متنبه میگردد و جواب موافق عقل درست نمیدهد و عقل را خراب میسازد و این مکروه ست افیون از قبیل مخدرات ست مگر قباحت اینست که چون عادت افیون قلیل شود نفع نمی بخشد پس باعث میشود بر زیادتی و زیادتی او آدمی را از مصالح دین و دنیا معطل میگرداند و منشای قباحتهای بسیار میگردد و خوردن مسکرات از محرمات ست بدو سبب یکی بقای شهوت و غضب ست بدون عقل[۱] که سبب جمیع مفاسد میگردد دوم غافل شدن از عبادات[۲] کما ورد

كَمَا وَرَدَ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي

چنانکه وارد شده جز این نیست که میخواهد شیطان که بیفکند در میان شما دشمنی و ناخوشی بسبب

الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ

شراب و قمار و باز دارد شمارا از یاد خدا و از نماز

و در مخدرات خلل اول مفقود ست و خلل ثانی موجود و چون اول از کبائر ست ثانی از صغائر خواهد بود

والله اعلم

فقط

[۱] یعنی بقای شهوت و غضب بدون عقل ۱۲

[۲] یعنی غافل شدن از عبادات ۱۲

مسئلة: قَالَ فِي الْجَوْهَرَةِ لَا يَجُوزُ أَكْلُ الْبَنْجِ وَالْحَشِيشِ وَالْأَفْيُونِ وَذَلِكَ

گفت در جوهره جائز نمی‌شود خوردن بنگ و برگ بنگ و افیون و آن

كُلُّهُ حَرَامٌ لِأَنَّهُ يُفْسِدُ الْعَقْلَ حَتَّى يَصِيرَ الرَّجُلُ فِيهِ خَلَاعَةٌ وَفَسَادٌ

همه او حرام ست چه بتحقیق هر یک ازو تباه میکند عقل را تا آنکه میگردد مرد در فساد عقل صاحب نافرمان، و فساد

وَيَصُدُّ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ لٰكِنْ تَحْرِيمُ ذٰلِكَ دُونَ تَحْرِيمِ

و باز میدارد از یاد خدا و از نماز لیکن حرمت آن کم ست از حرمت

الْخَمْرِ فَإِنْ أَكَلَ شَيْئًا مِنْ ذٰلِكَ لَا حَدَّ عَلَيْهِ وَإِنْ سَكِرَ مِنْهُ كَمَا إِذَا شَرِبَ

شراب پس اگر بخورد چیزی را از ان نیست حد بروی اگرچه مست شود ازو چنانکه وقتیکه بنوشد

بَوْلًا أَوْ أَكَلَ الْغَائِطَ فَإِنَّهُ حَرَامٌ وَلَا حَدَّ عَلَيْهِ فِي ذٰلِكَ بَلْ يُعَزَّرُ

پیشاب را یا بخورد براز را پس بتحقیق او حرام ست و نیست حد بروی دران بلکه تعزیر داده شود

بِمَا دُونَ الْحَدِّ قُلْتُ فِي شَرْحِ النَّظْمِ الْوَهْبَانِيِّ يَحْرُمُ أَكْلُ الْحَشِيشِ

بانچه کم از حد ست گویم در شرح نظم وهبانی ست حرام می‌شود خوردن حشیش

وَهُوَ وَرَقُ الْقِنَّبِ وَقَدِ اتَّفَقَ مَشَايِخُنَا وَمَشَايِخُ الشَّافِعِيِّ عَلٰى

و او برگ بنگ ست و بتحقیق اتفاق کردند مشایخ ما و مشایخ شافعی بر

تَحْرِيمِ تَنَاوُلِهِ وَأَفْتَوْا بِإِحْرَاقِهِ مَعَ خَطَرِ قِيمَتِهِ وَأَمَرُوا بِتَأْدِيبِ بَائِعِهِ

حرام کردن خوردنش و فتوی دادند بسوزانیدن او باگرانی قیمت او و حکم کردند به ادب دادن فروشنده او

وَالتَّشْدِيدِ عَلٰى آكِلِهِ فَالْآنَ فَتْوَى الْمَذْهَبَيْنِ عَلٰى تَحْرِيمِهِ مِنَ الْغِفَا

و سختی کردن بر خورنده اش پس اکنون فتوی هر دو مذهب بر حرام کردن او ست

تتمة

حُكْمُ الْأَفْيُونِ أَنَّهُ يَحْرُمُ إِمَّا لِأَنَّهُ سَمٌّ يَضُرُّ ضَرَرًا بَيِّنًا بِالْبَدَنِ كَمَا هُوَ

حکم افیون آنست که بتحقیق او حرام می‌شود یا برای اینکه بتحقیق او زهر ست ضرر میرساند ضرر ظاهر به بدن چنانکه او

شه في جامع الفتاوى شرب الافيون حرام لانه نوع من السم كذا في ...

مَشْرُوحٌ فِي الطِّبِّ فَامَّا لِانَّهُ مُفْتِرٌ وَمُخَدِّرٌ وَرَوَى اَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ وَ

مشروح ست در طب و یا بجهت آنکه وی سست کننده هست وسست کننده و روایت کرد امام احمد در مسند خود و

اَبُو دَاوُدَ فِي سُنَنِهِ عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

ابو داوٗد در سنن خود از امّ سلمہ رضی اللہ عنہا کہ منع فرمود رسول خدا صلے اللہ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ وَمُفْتِرٍ قَالَ الْقُسْطَلَانِيُّ فِي الْمَوَاهِبِ قَالَ

علیہ وسلم از ہر مست کنندہ و سست کنندہ گفت قسطلانی در مواہب کہ گفتند

الْعُلَمَاءُ الْمُفْتِرُ كُلُّ مَا يُورِثُ الْفُتُورَ وَالْخَدَرَ فِي الْاَطْرَافِ وَهٰذَا الْحَدِيثُ

علما مفتر ہر چیزیکہ پیدا کند سستی را و سستی را در طرفہا **ف ۱** و این حدیث

اَدَلُّ دَلِيلٍ عَلَى تَحْرِيمِ الْحَشِيشِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْمُخَدِّرَاتِ فَاِنَّهَا اِنْ لَمْ

دلیل تر دلیل ست بر حرام بودن گیاہ **ف ۲** وجز آن از سست کنندہا پس بہ تحقیق آنہا اگرچہ

تَكُنْ مُسْكِرَةً كَانَتْ مُفْتِرَةً مُخَدِّرَةً وَلِذٰلِكَ يَكْثُرُ النَّوْمُ مِنْ مُتَعَاطِيهَا

نیستند مست کنندہ ہستند سست کنندہ سست کنندہ و برای ہمین بیشتر مے شود خواب از خورندہای آن

وَيَثْقُلُ رُؤُسُهُمْ بِوَاسِطَةِ تَبْخِيرِهَا فِي الدِّمَاغِ وَاخْتُلِفَ هَلْ يَحْرُمُ

وگران مے شود سرہای ایشان بواسطۂ بخار کردن وی در دماغ و اختلاف کردہ شد کہ آیا حرام مے شود

تَعَاطِي الْيَسِيرِ الَّذِي لَا يُفْتِرُ وَلَا يُخَدِّرُ قَالَ النَّوَوِيُّ فِي شَرْحِ الْمُهَذَّبِ

خوردن اندکی کہ سست نکند و سست نکند گفت امام نووی در شرح مہذب

اِنَّهُ لَا يَحْرُمُ اَكْلُ الْقَلِيلِ بِخِلَافِ الْخَمْرِ وَالْفَرْقُ اَنَّ الْحَشِيشَ طَاهِرٌ

کہ بہ تحقیق حرام نمی شود خوردن اندک بہ خلاف شراب و فرق **ف ۳** آنست کہ البتہ حشیش پاک ست

وَالْخَمْرُ نَجِسٌ فَلَا يَجُوزُ شُرْبُ قَلِيلِهِ لِلنَّجَاسَةِ وَتَعَقَّبَهُ الزَّرْكَشِيُّ

و شراب پلید ست پس جائز نمی شود نوشیدن اندک او بسبب پلیدی و رد کردہ آن را زرکشی

بِاَنَّهُ صَحَّ فِي الْحَدِيثِ مَا اَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ وَاَمَّا قَوْلُ النَّوَوِيِّ

بانیکہ بہ تحقیق صحیح شد در حدیث کہ انچہ مست کند بیشتر وی پس اندکش حرام ست و اما قول امام نووی کہ

انها طاهرة ولیست بنجسة فقطع بها ابن دقیق العید وحکی

که البته او پاک ست و نیست پلید پس یقین کرد بوی ابن دقیق العید و حکایت کرد

الاجماع علیه وقال والافیون وهو لبن الخشخاش اقوی

اتفاق را بر وی و گفت و افیون در حالیکه او شیر خشخاش ست قوی تر ست

فعلا من الحشیش وکذلك جوز الطیب مع انه طاهر

از روی تاثیر از حشیش و همچنان جایفل با وجودیکه به تحقیق او پاک ست

انتهی وبالجملة لما کان عده حراما للتخدیر والتفتیر

آخر شد. و حاصل آنکه هرگاه بود شمار کردن افیون حرام یا برای سست کردن و مست کردن

او السمیة فلا نرجح ان القلیل منه الذی لا یفعل مثله

یا بجهت زهر پس غالب تر آنکه به تحقیق اندک از افیون آنکه نمی کند این

الافعال لا یکون حراما والله اعلم

فعلها را سرنی باشد حرام و خدا دانا تر است

تمت
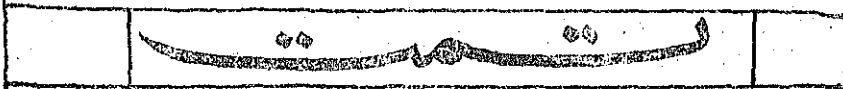
بسم الله الرحمن الرحیم

حامدا و مصلیا در پرده مباد که در حل و حرمت حقه بسیار شور و شغب واقع شده و هر یک از جادهٔ اعتدال منحرف گشته راه افراط و تفریط پیمود لهذا برای احقاق حق و ابطال باطل سطری چند تحریر مینمایم پس باید دانست که حق آنست که کشیدن حقه مکروه تحریمی ست همانست مختار علمای ماوراء النهر و حضرت افضل المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز و اکمل المتاخرین ملا سعد رومی حنفی رحمه الله تعالی کتاب مجالس الابرار ابواب انصاف وا کرد تفصیل این اجمال آنکه بروایت ابو هریره رضی الله عنه ثابت شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه هذا الحدیث من حسان المصابیح رواه ابو هریرة رضی الله عنه ومعناه ان اسلام الرجل لا یکون کاملا وحسنا الا اذا ترك من الاقوال والافعال ما لا ینفعه اصلا لا فی الدنیا ولا فی الآخرة یعنی اسلام مرد کامل

فتوی حضرت مولانا شاه عبد العزیز رح

و خوب نمی شود مگر وقتیکه بگذارد از اقوال و افعال آنچه که سود نمیکند او را هرگز نه در دنیا و نه در آخرت و شبهه نیست
درینکه کشیدن حقه از جملهٔ افعال لایعنی ست و ظهورش در ابتدای قرن یازدهم شده و عامهٔ مردمان
از مردان و زنان دران گرفتار اند و تضییع اوقات مینمایند المرام سخن محقق واجب الاتباع آنست که هر فعل اختیاری
که از مکلّف صادر شود و خالی باشد از فائدهٔ دینی و اخروی دائر ست میان عبث و لعب و لهو و فرق میان
این هر سه آنست که عبث عبارت ست از فعلیکه خالی باشد از لذت و فائده و لعب از فعلیکه دران لذت باشد
نه فائده و لهو مانند لعب ست لیکن در لهو حظ نفس زیاده میباشد بمرتبه که مرتکبش از امور مهمه باز ماند و همه
اینها حرام هستند چه ذکر آنها در قرآن عظیم بطرز مذمت وارد شده مگر آنچه شارع آنرا استثنا کرده پس در مباحات
مندرج گردیده و هرگاه حرمت عبث و لهو و لعب متحقق گشت بلاشک حرمت حقه هویدا شد چه کشیدن وی یکی از افعال
ثلثه مذکوره مندرج ست و انسب آنست که در عبث داخل شود بجهت خالی بودن وی از لذت که در مفهوم لعب و لهو ماخوذ نیست مگر آنکه
گفته شود که بعضی کسان آنرا لذیذ می انگارند پس در لعب یا لهو مندرج خواهد شد و در هر صورت خلو او از فائده دینی ظاهر ست حاجت بیان
ندارد و اما خلو او از فائده دنیوی تقریرش آنکه کشیدن حقه اصلاح نمیکند غذا را و نه دوا را بلکه اطبا متفق اند برانکه مطلق دخان
مضر ست چنانچه شیخ ابو علی بن سینا در قانون تصریح کرده که همه انواع دخان مجفف اند و از همین جاست که بعضی
محققان گفته اند که دخانیکه از کشیدن حقه حاصل میشود نیز مجفف رطوبات ست پس جائز نیست استعمال او چرا
که واجب ست محافظت نفس از لحوق ضرر و در نصاب الاحتساب مذکور ست استعمال المضر حرام و درینجا خدشه ایست
جواب طلب بیانش آنکه تسلیم کردیم که دخان مجفف رطوبات ست لیکن استعمالش نافع ست برای مزاج بلغمی
چه اخراج رطوبات ضاره میکند و تحریر جواب آنکه در صورت مذکوره البته استعمال بعضی از ادخنه مینمایند و بعد
حصول تخفیف ترک میکنند و بطریق مداومت استعمال نمی کنند و اگر خلجان کنند که کشیدن حقه هم بطریق تداوی برای اخراج
رطوبات روا باشد گوئیم انتفاع بوی مجهول ست پس ضرور ست بجهت معرفت او از تجویز طبیب متدین و حاذق که حکم کند باستعمالش
تا وقت حصول النفع الغرض درین حالت حکم دوا جاری خواهد شد یعنی بعد حصول فائده استعمال وی جائز نخواهد شد چه استعمال دوا بعد زوال
مرض زیان میکند زیرا که چون دوا نمی یابد مرضی را در بدن تصرف میکند در بدن پس مؤذی میشود و سوی ضرر رود و در مجالس الابرار ادلهٔ
کثیره برای اثبات دعوی مذکوره مذکور اند و بعضی علمای مالکیه حرمت او از بعضی آیات قرآنیه استنباط کرده اند و تفصیلش در کتاب مذکور
☆ مرقوم ست ان شئت فارجع الیه حرره ابو البرکات المدعو بشهرت علی عفی عنه ☆

خاتمة الطبع

جرعه کشان بزم عرفان مدام بسکر اذکار حمد صانعی کیفیتها دارند که پیدا آورد دانش از نیش نوش و ازاله
رنگین پیاله شیرهٔ مخدر هوش هوش پای عقلای با عقل و هوش شست اگر هدایت هادی صراط مستقیم
شریعت علیه الثناء والتحیه سبقت بعقل نگرداند بی تمامی امت بیالغر نشاء شراب و دیگر مسکرات
و تخدیر افیون و تفتیر سمیات در گو ضلالت رسید منجمله متنبی بایالنش خلق ذات بابرکات
علمایست که از کتاب و سنت حلال و حرام را استنباط نموده پوست کنده بیان فرمودند هر چه دران اشتباهی
واقع شد بتعبیر کرده ازان حکم اجتناب نمودند **اما بعد** در پرده مباد که این نسخه جامعه مملو از فوائد عجیبه
و رساله نافعه مشحون بعوائد غریبه بصیرت بخش کملای با علم و هنر **مقاله اولی** از مقالات ستهٔ کتاب
کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر مشتمل بر استفتاهای مفید علم و دانش و فرهنگ مشتمل بر مسائل کراهت
حقه و حرمت نان پاو و جوز و افیون و چرس و بنگ مزین بدستخط آیة من آیات الله معجزة من معجزات
رسول الله خاتم المفسرین سند المحدثین معدن علوم وهبیه مخزن فنون کسبیه استاذ اساتذه با عقل
تمیز مولانا و مقتدانا حضرت شاه عبد العزیز اسکنه الله بحبوحة الجنان وافاض علیه سجال العفو والغفران
و نحریر عالم ربانی کامل حقانی سمیع بحر العلوم هادینا مولانا عبد العلی مرحوم و متبع سنت سید المرسلین
مولانا رفیع الملة والدین اعلی الله درجتهم فی اعلی علیین و رسائل و تقریرات دیگر علمای اسلام قواهم الله
فی دار السلام مثل رئیس علمای نامور و نشان مولانا رشید الدین خان علیه المغفرة والرضوان و جبر معدن
همدانی مخدوم عبد الواحد و مولانا میرزا حسن الدین جرجانی نور مرقدهما بانوار مراحم الرحمانی ترتیب داده
برادر سعادت و اقبال عبد الرحمن خان صانه الله عن طوارق الحدثان و تهذیب و نظر ثانی نموده آفتاب
آسمان تحقیق مرکز دائره تحقیق مطرح فیوض سرمدی مورد عنایات ابدی ماهر علوم عقلی و نقلی مولانا ابو البرکات
رکن الدین محمد الشهیر بمولوی تراب علی لا زالت شموس افادته بازغة واقمار افاضاته ساطعة بنده امیدوار رحمت
حق جل و علی متوقع شفاعت شافع روز جزا محمد **مصطفی** غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه در مطبع مصطفائی
واقعه محله پتکاپور متصل کالشهر کانپور بنظر فائده عامه برادران ایمانی و نفع تام اخوان اسلامی طبع نموده اند

ناظران شائق آنکه هرگاه ازین مجموعه فوائد حظی بردارند علمای سابق الوصف و مولف و احقر را بدعای خیر یاد آرند و اگر اعانت ایزدی همبرین منوال عنایت میفرماید مقالهٔ دوم کتاب موصوف المصدر در اسرع الاوقات بنظر شائقان جلوه ظهور می نماید که منه الابتداء و الیه الاتمام و علی الله التوکل و به الاعتصام

تمام شد

تصحیحنامهٔ متن مقالهٔ اولی کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة و الحظر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۵	ثجاحا	نجاجا
۴	۱۳	مذہب	بمذہب
۱۱	۴	خمبر	خمیر
۳۳	۷	شِقاءٌ	شِفاءٌ
۷۰	۱	اشتواط	اشتراط
۹۴	۲	آبوما	آبوہ

تصحیحنامهٔ حواشی مقالهٔ اولی از کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة و الحظر

صفحه	حاشیه	سطر	غلط	صحیح
۵	۴	۱۳	کسی	کسیکه
ایضا	ایضا	ایضا	تنوشد	بنوشد
۸	۱	۱۴	خمر	خبز
۱۵	۲	۷	فیہا	فبہا
۴۲	۳	۱	خیر	خبر
۵۷	۱	۴	اللام	اللام فی
۶۷	۳	۲۱	الفرث	الفرش
۷۷	۵	۲	کبتم	کتبتم